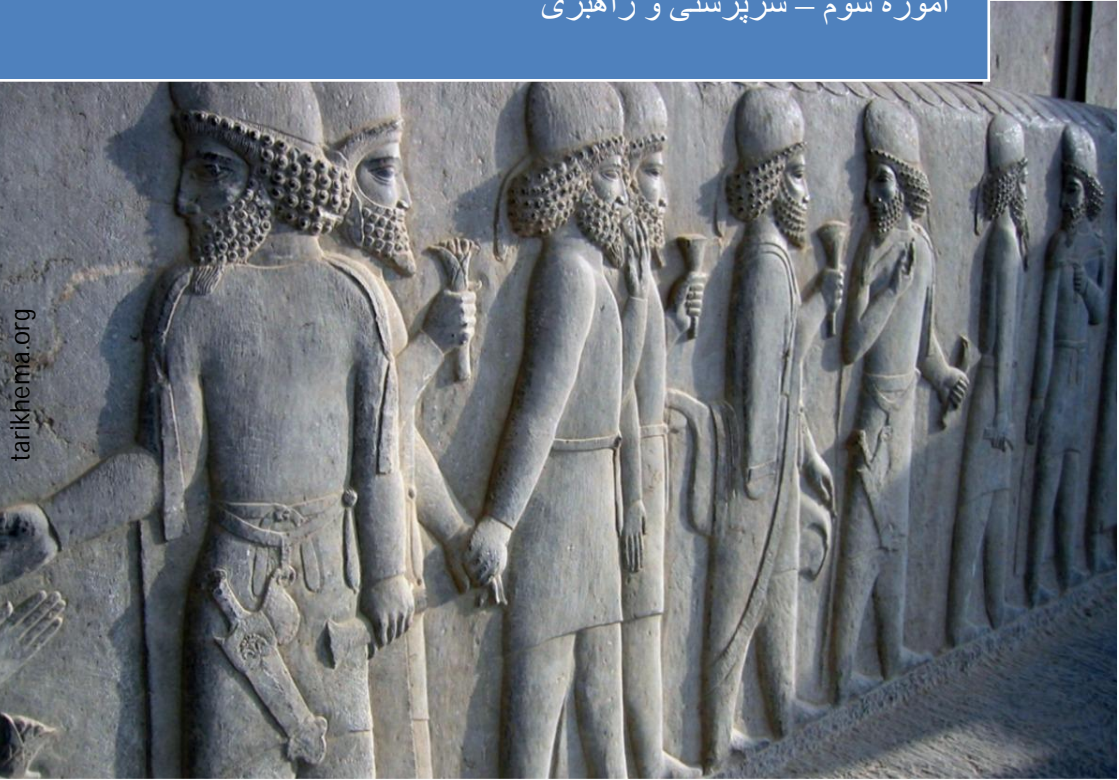


# جزوه آموزشی دوره «شیوه مدیریت اصیل ایرانی»

برای آموزش به دانشجویان دانشگاه سینتا

آموزه سوم – سرپرستی و راهبری



آموزگار: آروین آدریان

ویرایش شده در ۳۰ فروردین سال ۲۵۷۷ شاهنشاهی

شیوه مدیریت اصیل ایرانی

آموزه سوم

سرپرستی و راهبری

## فهرست جستار ها

- زیست بوم و یگانگی با آن ..... ۵
- راهکار هایی برای پدافند از زیست بوم ..... ۱۵
- مقایسه مدیریت ایرانی با توده سالاری (دموکراسی) آنتی ..... ۱۹
- مقایسه گیتی آرای و سیاست ..... ۳۵
- گروه بندی های سازمانی و شایسته سالاری و منابع انسانی ..... ۵۸
- رفتار سازمانی ..... ۷۶
- به همراه دانشن فلسفه (جهان نگر) مزدایی - دین: ارزش های اخلاقی  
 برتر ..... ۸۷
- آزادگی و ستیز با بدی ..... ۹۷
- دادگری ..... ۱۰۴
- همه در برابر قانون برابرند ..... ۱۱۶
- نیکخواهی همگانی ..... ۱۱۷
- افزونگی و تولید و آباد گری ..... ۱۱۸
- گوش شنوا داشتن و خودکامه نبودن ..... ۱۳۵
- تمرکز بر روی نکات مثبت ..... ۱۳۷
- قدرت مرکزی نیرومند ..... ۱۴۱
- تبلیغات و مصرف و بازرگانی ..... ۱۵۰
- نکوهش دلالی ..... ۱۵۱
- دوری از اسراف کاری ..... ۱۵۵

- شادی و شاد زیستی ..... ۱۵۶
- دهشمندی و گسترش نیکی ..... ۱۶۲
- خویشکاری ها، وظایف و مسئولیت اجتماعی ..... ۱۶۹
- کنش و واکنش، برنامه ریزی، دور اندیشی، و پیشگیری پیش از درمان  
..... ۱۷۹
- میهن پرستی ..... ۱۸۶
- برابری حقوق زن و مرد ..... ۱۹۴
- بانوان و مردان و خانواده ..... ۲۱۰
- آموزش پرورش و کودکان ..... ۲۲۳
- آمادگی برای سختی ..... ۲۳۱
- فرگشت (تکامل) ..... ۲۳۳
- پادافره و پاداش ..... ۲۴۲
- توانایی و دارایی و آسایش ..... ۲۴۶
- شماری از بن مایه های بکار رفته ..... ۲۵۲

أروين أدريان  
فنلاند - سال ٢٥٧٧  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

أروین ادريان

## زیست بوم و یگانگی با آن

در بخشی از دینکرد ۵، که به جستار پاک نگاه داشتن آب و آلوده نکردن آن، پرداخته است، سخن جالبی را بیان می کند که:

دینکرد ۵، برگ ۱۰۴.

آب و آتش همچون مادر و پدر ما مردمان می باشند. و این خویشکاری اساسی ما است که از گوهر خود، یعنی آب و آتش، در برابر آلودگی، پاسداری نماییم.

دینکرد ۵، برگ ۲۴۷.

هنگامی که اشو زرتشت در خانه کی گشتاسپ، دین مزدیسنا را بر او آشکار ساخت، ستوران و گوسپندان و آتش ها و مینوی خانه و میهن، شادمان گردیدند.

---

آذرباد مهرسپندان، رهام آشه شهین سراج: برگ های ۹۸

شماری از اندرزهای آذرباد مهرسپندان به مردمان به هنگام درگذشتش:

«- ابر زمین ورز نیک کنید! چه زیوش و پرورش هر کس از ورز سپندارمد زمین است.»

- ابر آب، آتش، گاو، گوسپند، سگ و سگ سردگان گناه مه کنید تا که راه بهشت و گروندان تان به بستگی نه رسد! «

---

اوستا. جلیل دوستخواه. برگ ۱۵۹.

«فروشی گاو خوب کنش و گیومرث آشون را می ستاییم.» (پسنه، هات ۱۳. بند ۷)

---

یونانیان و بربرها. جلد ۱. برگ ۵۶.

«سترابون، کتاب XV. ۱۶، چپرسی ها هرگز در نهر بول نمی کنند و نیز خود را در آن نمی شویند، هرگز چیزی را که به پلیدی شهرت داشته باشد، مثلا جسد مرده ای را، در آن نمی اندازند.»

---

زند وهومن یشت. برگردان صادق هدایت.

«۱۶. پس زور دهاک بیفزاید فرو دهد اندر جهان گریز زند و گناه کند و گناهان بزرگ بیشماری از او سر بزند؛ از مردم و گاو و گوسپند و دیگر آفریدگان اورمزد سه یک را دوباره هپرو کند؛ آب و آتش و رستنی ها را زیان رساند و گناه زیاد کند.

۱۷. پس آب و آتش و رستنی ها به دادخواهی پیش اورمزد خدای روند.

۱۸. دادخواهی کنند که: «فریودن را باز زنده کن، تا آزی دهاک را بکشد؛ چه اگر تو ای اورمزد! تو این نکنی، ما به گیتی نشائیم بود.

۱۹. آتش گوید که: «نیفزایم» و آب گوید که «روان نشوم».

۲۰. <پس من اورمزد دادار به سروش و نیروسنگ یزد گویم که: >تن کرساسپ پسر  
سام را بجنبان تا برخیزد.<

۲۱. <و پس سروش و نیروسنگ یزد به کرساسپ شوند، و سه بار بانگ کنند.

۲۲. و چهارم بار، سام پیروزمندانه برخیزد و با آزی دهاک روبرو شود، او سخن  
ازش نشنود، او گریز پیروزگر را به سرش کوبد و زند و کشد.>>

دیدنی نو از دینی کهن.

<وسواس ایرانیان زرتشتی در پاک نگه داشتن آب، خاک، هوا و آتش، زبازد یونانیان  
بوده است. هرودوت و گزنون درباره آن قلمفرسایی کرده و نوشته اند که ایرانیان هیچ  
چیز آلوده و کثیفی را در آب نمی ریزند و در پاک نگه داشتن خاک و زمین مراقبت  
می کنند.>>

<خداوند، این جهان شادی آفرین را، با همه زیبایی هایش، برای بهره برداری و لذت  
آدمیان آفریده است. همه مردمان، در مقام امین باید در حفظ آن بکوشند. ارج گذاری به  
عناصر طبیعی، اقرار به عظمت خداوندی و دینداری است. داریوش بزرگ در کتیبه  
بیستون می نویسد: اهورامزدا جهان را آفرید، مردمان را آفرید، شادی را آفرید و شادی  
را برای مردمان آفرید.

فرهنگ ایرانی زرتشتی، فرهنگ شادی است. فرهنگ سوگواری، فرهنگ غیر ایرانی  
است.>>

<سه ایزد آپام ناپات، آناهیتا و اهورانی پاسدار آب، دو ایزد آذر و نیروسنگ، پاسدار  
آتش، ایزد و ایو پاسدار باد (هوای روان)، و ایزد زم پاسدار زمین و خاک است.



بنابراین چهار فرشته، نگهبان چهار عناصر طبیعی هستند و در سنت زرتشتی حرمت و توجه به طبیعت وظیفه مذهبی است. آزار و خراب کردن جهان مادی، گناه است. کسانی که به این وظایف توجه کرده و در تخریب و آلودگی عناصر طبیعی برآیند، توسط ایزدان مربوط، تادیب می شوند. از اینرو، دین زرتشت را دین حمایت از طبیعت و حافظ محیط زیست، نام داده اند.»

«آیین درگذشتگان در دین زرتشتی به دو امر توجه دارد. آسوده خاطر شدن از انتقال بدن درگذشته. به جایی و به گونه ای که کمترین زیان را به محیط زیست، بهداشت، و تندرستی بازماندگان بزند و در عین حال ساده، طبیعی، و دربارہ همه یکسان باشد. دیگر آن که از چشم و هم چشمی و مسابقه در ساختن مقبره گرانبها اتلاف مال و مکان جلوگیری کند.»

«اشو زرتشت گفت که خداوند نیازی به قربانی و نذر ندارد، و با مراسم ظاهری فریب نمی خورد، که مردمان امناء جهان و موجودات آن هستند و باید در نگهداری آن کوشا باشند، که خشونت به انسان ها، آزار به حیوانات، صدمه به گیاهان، و تخریب محیط زیست ناسپاسی نسبت به اهورامزدا است.»

«گات ها مدافع شاعن انسان ها است. پروفوسور "هی لنز" اصول حقوق بشر را در گات ها و در تاریخ ایران هخامنشی به روشنی می بیند و "دالا" دین زرتشتی را نخستین دینی می داند که به محیط زیست و اکولوژی توجه کرده است. در گات ها، آدمیان همکار خدا (و نه بنده و فرزند خدا) دانسته شده اند. زن و مرد دارای حقوق مساوی هستند و همه جا زرتشت زن و مرد را جداگانه و با هم در یک ردیف مخاطب قرار می دهد. تورانی خوب را همانند ایرانی خوب می ستاید. و نزدیکی آدمی به اهورامزدا را در میزان اشویی او می داند. اشویی با به کار بردن اندیشه، گفتار و کردار نیک، فراهم می شود. گات ها، رهبران کشوری و دینی ستمکار و نادرست را، چند جا نکوهش

کرده و سفارش می کند که نیکان (اشوان) باید با هم یگانه و همدل باشند و در برابر رهبران بیدادگر ایستادگی نمایند. گات ها دروغ و ریا را محکوم می کند. حتی دروغ مصلحت آمیز و عمل به تقیه را جایز نمی داند. گات ها می گوید که دروغ و راستی با هم سازگاری ندارند و هیچ گونه همزیستی مسالمت آمیز بین آنها امکان پذیر نیست.»

«نقل قول زیر از هرونوت، حاوی گزارش موضوعی و بیان حکمی، هر دو است:  
 "ایرانیان هرگز رودخانه را با کثافت و مدفوعات بدن آلوده نمی کنند، حتی دست هایشان را هم در رودخانه نمی شویند. به علاوه اجازه نمی دهند غیر ایرانی ها هم، چنین کارهایی را بکنند. زیرا ایرانیان احترام زیادی برای رودخانه دارند."»

خرده اوستا. برگ ۶۷ و ۶۸.

بخشی از هفتن یشت.

«ما می ستاییم آب هایی را که از زمین می جوشند چه آنهایی که جریانشان کند است و چه آنهایی که جریان تند دارند - آن آبهای خدا داده که به سهولت جاری می شوند، که قابل شناوری و پاک کننده و صفا بخشنده اند و نعمت بزرگی هستند در دنیا.

ما می ستاییم شما را ای آب های نیک با نام هایی که اهورامزدا ی سود رسان به شما داده است - ما از شما یاری می خواهیم و دعا گو و سپاسگزاریم.

از شما آب های آباد کننده، زنده کننده و سود بخش که دایه فقرا و از میان آشامیدنی ها بهترین و خوبترین هستید خواستاریم که برای کمک کردن به بینوایان و برکت دادن به آفریدگان به سوی پایین بشتابید ...

اینک ما می ستاییم روان و تن زندگان را و با آن روان خودمان را و به همچنین حیواناتی که ما را با فرآورده های خود زنده نگه می دارند و کسانی که برای نگهداری و پرورش آنها وجود دارند.»

برگ ۷۳.

«ما می ستاییم شما را ای امشاسپندان با این یزشن هفتن یشت - چشمه های آب را می ستاییم - پل های روی رودخانه را می ستاییم - شعبات راه را می ستاییم - محل تقاطع راه ها را می ستاییم.

کوه هایی را که آب از آن جاری می شود می ستاییم - رودهای لبریز از آب را می ستاییم - کشتزار های غلات را می ستاییم - تهیه کنندگان فرآورده های خوراکی را می ستاییم - اهورا مزدا و اشوزرتشت را می ستاییم.

زمین و آسمان را می ستاییم - باد تند روی مزدا داده را می ستاییم - قله کوه البرز را می ستاییم - زمین و همه پیدایش نیک را می ستاییم.»

---

خرده اوستا. برگ ۱۱۱.

بخشی از آبزور.

«این آب نیک و بهترین مخلوق اهورا شوه گشایش کار کسی نشود که به کالبد آفریدگان بی آزار آسیبی رساند، این آب نیک و بهترین مخلوق اهورا شوه گشایش کار کسی نشود که به تن آفریدگان بی آزار آسیب رساند، یا آنکه دزد است، یا راهزن است، ...

بدی و ستم نصیب آنهایی باد که در اینجا به فکر آزار دیگران هستند و بهره آنهایی باد که در نقاط دیگر در صدد اذیت دیگران هستند.»

در ادبیات مزدیسنا، ایزد ورهرام که در میان ایزد های مینوی، نیرومند ترین آفریده اهورامزدا است، بارها به سوی اشو زرتشت پرواز می کند و در کالبد عنصر طبیعی باد و در کالبد جانوران، خود را به اشو زرتشت می نمایاند.

خرده اوستا. برگ ۱۱۶ تا ۱۲۲.

بخشی از ورهرام یشت.

«برای نخستین بار، ورهرام آفریده اهورا در کالبد باد تند زیبای اهورا داده و فر نیک مزدا داده را یا خود بیاورد، فر مزدا داده را که درمان بخش و نیرو افزا است. ... برای دومین بار، ورهرام اهورا داده در کالبد گاو نر زیبا، زرد گوش و زرین شاخ که بر ساخ های او ام نیکو پیکر و بلند بالا نشسته بود - ورهرام اهورا داده اینگونه ظاهر شد ... برای سومین بار، ورهرام اهورا داده در کالبد اسب سفید زیبا با گوش های زرد و زین و پراق زرین که بر پیشانی او ام نیکو پیکر و بلند بالا نشسته بود ... برای بار چهارم، ورهرام اهورا داده در کالبد شتر نیرومند، تیز دندان، تندرو و چست و چالاک که برای بردن بار و بنه مردم به کار آید، که در میان تمام شتران نر نیرومندترین است و با رغبت به سوی شتر های ماده رو می آورد - شتران ماده در پناه یک چنین شتری که دارای پاهای قوی، کوهان برجسته، قیافه باهوش و کله درخشان بوده بلند بالا و نیرومند باشد بهتر حفظ می شوند - در شب تیره چشم های دوربین این شتر، از دور می درخشد. او کف سفید می باشد بر زانو ها و پاهای خوب و استوار خود و مانند سلطان مقتدری به هر سو می نگرند - اینگونه او ظاهر شد ... برای بار پنجم، ورهرام اهورا داده در کالبد گراز ی دندان گیر، دلیر و تیز چنگال.

گرازی که به یک ضربت از پا در می آورد هم آورد را - فربه، غرش کنان، آماده ستیز و بهر سو تازان. .. برای ششمین بار، در کالبد جوان پانزده ساله، نورانی، دارای چشم های درخشان و پاشنه های کوچک و زیبا - اینگونه او ظاهر شد - ... برای

هفتمین بار در کالبد مرغ شاهین که با بالهای گشاده به پایین سرازیر می شود و بر روی شکار حمله برده او را از هم می درد - تند ترین و سبک پرواز ترین پرندگان.

او از همه جانداران تند پرواز تر - است، او یا هیچکس، حتی چالاکترین اسب ها در سرعت به او نمی رسند - او هنگام سپیده دم به پرواز در می آید هنگامی که بی خوابان به خواب می روند و بیماران بی حال می شوند - در صحنه بیابان ها، در قله کوه ها، در شکاف دره ها و در بالای درختان منتظر کوچکترین صدایی از پرندگان است - اینگونه او ظاهر شد - ... برای هشتمین بار، در کالبد گوسفند نر زیبایی با شاخ های پچییده .. برای نهمین بار، در کالبد بز جنگی زیبایی با شاخ های سرتیز ... برای دهمین بار، در کالبد مرد نورانی زیبای مزدا آفریده که یک دشنه با دسته زرین و پیراسته به زینت های گوناگون در کمر داشت - اینگونه او ظاهر شد -»

آسیب رساندن به زیست بوم و به بار آوردن ویرانی، از ویژگی های انگره مینو در ادبیات زرتشتی است.

گزیده های زاداسپریم. برگ ۷.

«اهریمن با خود اندیشید که: پیروزی من کامل شد. زیرا آسمان را شکستم و به تیرگی و تاری آلودم و به عنوان بارو گرفتم. و آب را آلودم و زمین را سوراخ کرده و به وسیله تاریکی تباه گستردم، و گیاه را خوشکانیدم و گاو را کشتم و کیومرث را بیمار کردم و مقابل روشنان، آباخران و سیارات تار را قرار دادم.»

خویشکاری گروه های مردمان برای پاسداری از زمین.

گزیده های زاداسپریم. برگ ۱۶ و ۱۷.

«اورمزد در آغاز آفرینش، همه زمین را برای پاسبانی به <آذر فرنیغ> ورجاوند و <آذر گشنسپ> تکاور و <آذر برزین مهر> پر سود سپرد که همانند به <آسرون> (روحانی) و <ارتشتاز> (سپاهی) و <واستریوش> (کشاورز).

<آذر فرنیغ> در <فره مند> کوه در خارزم جای گرفت و <آذر گشنسپ> در <آسنوند> کوه در آذربایجان و <آذر برزین مهر> بر <گریوه ریوند> که پشته <کسنستاسپان> است.»

گزیده های زاداسپریم. برگ ۳۰.

«این نیز پیداست که او [زردشت] سگی دید که هفت بچه زاییده بود و تا آنگاه سه روز بود که خورش نیافته بود. هر چه دی آنگاه دهان بدان فراز بود و بی رمق بود. زردشت چاره کرد. به سرعت نان به سوی او برد. اما چون نان را برد، سگ بمرده بود.»

درباره دیدار هفتم از هفت دیدار دین با اشو زردشت چنین می خوانیم:

گزیده زاداسپریم. برگ ۳۵.

«در دیدار هفتم به سبب آمدادی بودن مینوی گیاهان در <درجین زبار> در اسحل آب دانیتی. یا جای دیگر، با زردشت به دیدار آمدند. <اورمزد> نگهداری و پرستش گیاهان را بر زردشت آشکار کرد.»

با توجه به یگانه گرایی در نگاه ایرانی، در پدافند از زیست بوم، بایستی پدافند از زیست بوم در اندازه همه گیر بررسی شود نه تنها در اندازه یک شهر یا یک کشور یا یک قاره. برای پول دادن به کشوری دیگر برای اینکه زباله های خطرناک تولید شده کشورمان را در زیست بوم خودش دفن کند که آسیب های زیستی از سرزمینمان دور باشد، رد شده است. ناپسند و نادرست بودن این آسیب رساندن به زمین کشور سوم، برابری دارد با آسیب رساندن زمین در سرزمین خودمان.

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در نثر. برگ ۱۰ و ۱۱.

«اینکه آتش خانه، نیکو باید داشتن و آتش نگاه داشتن تا نمیرد و چیزی پلید و ناپاکی به آتش نرسد ...»

چه هرگاه که آتش در خانه بود نیکو دارند، هر آتش که در هفت کشور زمین است از آن کس خشنود باشد، چون ایفیت بخواهند و حاجت خواهند زود روا شود. و هرگاه که نیکو ندارند، هر آتش که در هفت کشور زمین است، از آنکس آزار گیرد و حاجت که خواهد روا نشود. اگر کسی آتش خانه نیکو ندارد، اگر صد دینار به آذرگشسپ دهد، هیچ پذیرفته نباشد و آن گناه از وی به نشود.»

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۱۵۲.

«پرهیزکردن گوسفندان و دیگر حیوان آن است که از سرما و گرما و دیگر آفت ها پرهیزند و آب گیاه سیر داشتن. چه اندر دین گوید که نماز شام، سروش اشوی فیروزگر بیاید به همه چهارپایان و حیوان و مرغان بشود و بنگرد، تا سیر باشند آن

کدخدا و کدبانوی آفرین کنند و اگر گرسنه باشند نفرین کنند و باز گردد. هیچ کرفه بهتر از آن نیست که چهارپایان و مرغان که در خانه باشند، سیر بود و خاصه گوسفند جوان ماده و بنشاید کشتن، الا پیر باشد سترون که شیر ندهد.

چه اندر دین گوید که نباید پرهیختن از چهارپایان کشتن، خاصه بره و بزغاله و اسب و گاو ورزا و خروس. چه اگر از این جمله یکی را بکشد گناه باشد. و مرغ که در خانه دارند به وقت خویش آب و علف دادن.»

### راهکار هایی برای بدافند از زیست بوم

#### گسترش گیاه خواری:

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۱۲۶ تا ۱۲۹.

مردم و آتش و گوسفند نمی خواستند که به جهان مادی پای گذارند. موکل های این سه که به ترتیب، روان فروهر اشوان، اردیبهشت امشاسپند، گوشروان امشاسپند بودند، هر یک نگرانی هایشان را درباره سختی های مردم و آتش و گوسفند با وارد شدنشان به جهان مادی، به اهورامزدا می گویند. اورمزد سخن آنها را می شنود و می بیند که هر سه گروه مردم آتش و چهارپایان، راست می گویند. چرا که در دوره ای که مردمان از جهانی زردشتی و مزدیسنا دور شده و انگره مینو رواج یافته است، همه گیتی در سختی هستند. او می داند که سختی ها حتی از آنچه موکلان این سه گفته اند نیز، بر ایشان بیشتر است. ولی اورمزد می داند که اگر این سه گروه را به جهان مادی وارد نکند، جهان نمی تواند باشد. او می گید که: «اگر من این هر سه به گیتی ندهم، جهان نتواند بودن.»



در این گفتگو میان سه گروه گفته شده با اورمزد، در اینجا به بخشی که پیرامون سختی چهارپایان در جهان مادی است، می پردازیم و گفتمان را بررسی می کنیم. و آماج از این بررسی آن است که، گیاهخواری و کشتار کمتر دام را به عنوان یکی از راهکار های پدافند از زیست بوم، پیشنهاد داده شود. در زیر به گفتمان درباره گوسفند و ورود به جهان مادی و ادامه گفتگو، می پردازیم.

گوسفند به اهورامزدا می گوید که به جهان مادی نمی خواهم بروم. **گوشوروان** امشاسپند که کار وکالت چهارپایان را به دوش دارد به پا می ایسد و به اورمزد می گوید: **من به گیتی نمی روم.** چون که سر هزاره اشو زرتشت، مردمان بسیار زیاد مرا می کشند و می خورند. در آن هنگامه، آنها بره و گاو و اسب کارزاری و بزغاله جوان فراوانی را می کشند. و با خوردن گوشت، گناه هم بیشتر می کنند.

امشاسپند این ها را می گوید و سپس چشم براه پاسخ اهورامزدا می شود.

اهورامزدا، موکل چهارپایان را دلگرمی می دهد و به او می گوید: **حبابستی به گیتی و جهان مادی بروی، ولی اینگونه است که هرگاه مردمان گوسفند و یا چهارپایی را بکشند، آنها را به آن گرفتار می کنم و گناه هم به گردن کسی است که گوشت می خورد و گناه می نماید.**

اینگونه است که این امشاسپند خرسند می شود و پذیرفت که به جهان مادی وارد شود.

### در تولید فراورده های دامی:

در جستار شیوه درست پرستش، پیرامون نیایش به چهارپایان در دینکرد ۵ چنین گفته می شود:

دینکرد ۵، برگ ۶۸.

«چهارپا (گوسفند) در امنیت و در حالت بدون بیم بودن نگاه داشتن و او را مطابق آیین با آب و علوفه و دیگر پرستاری ها، نگهداری کردن. و درباره نحوه کشتن او، بنابر قانون برتر مردم قانون دان برتر باید عمل کرد؛ از این راه آسیب بزرگی به دیوان می رسد، همچنان که آتش بهرام را که لزوما تاسیس شده است، نباید خلاف <پیمان> و خلاف قانون خاموش کردن و کشتن.

از چهارپا (گوسفند) باید در برابر ناشایستگان و در برابر خوردن بی اندازه، اسراف، دزدان، گرگها، گرسنگی، سرما، گرما، آفت ها و آسیب های دیگر مراقبت کردن. آنها را نباید به کار و رنج و بار گران و سواری دادن خلاف قانون به بدن و ادار کرد و با بی قانونی بر آنها سالار نگماردن و باید آنها را با بخشایش و مطابق آیین نگاه داشتن.»

دینکرد ۷، برگ ۲۷۷ و ۲۷۸.

هرچه به زمان آمدن سوشیانت، نزدیکتر می شویم، اوضاع و احوال مردمان و جهان مادی، بهتر می شود. شماری از تغییراتی که در زندگی مردم زاد و جانداران و زیست بوم، در بازه زمانی زاده شدن اوشیدرماه، تا پایان هزاره او و رسیدن سوشیانت، رخ می دهند، از این قرار اند:

زندگی مردمزاد درازتر شده و پیری کاهش می یابد. آشتی و رادی و آزادگی در میان آنها افزایش می یابد و آرامش در گیتی گسترش می یابد. زردشتی ها با هم ریزنی می کنند و می گویند که «مهر ما به گوسپندان، نسبت به آنچه در گذشته بوده، کاملتر شده است. نیازمان برای بدست آوردن جامه و خوراک از گوسپند، این آفریده نیک اهورامزدا، کمتر شده است.»

ناراستی و ناپاکی در اندیشه و در کار، کمتر می شود و جای آنرا، راستی و پاکی بگیرد. پیشوایان دروغ و دروغ گستر که از پرهیزگاری بدورند و در نقطه مقابل آموزه های زرتشت قرار دارند، به دلیل اندیشه های بد خویش، نابود می شوند.

آروین آدریان  
 فنلاند - سال ۲۵۷۷  
 پست الکترونیکی  
 Arvin.adriyan.ir@gmail.com

شمار مزدیسنا افزونی یافته و استوار خواهد شد. آنها در راه پرهیزگاری کوشا تر شده و در کار و کرفه بیشتر می کوشند.

در آن هزاره پایانی، دیگر کسی نمی میرد، مگر اینکه او را با سلاحی بزنند و یا او از پیروی بمیرد.

هنگامی که ۵۳ سال از آن هزاره مانده باشد، چربی و شیرینی شیر و گیاه، کامل می شود. به گونه ای که مردم را از خوردن گوشت بی نیاز می کند. آنان گوشت خواری را کنار می گذارند و خوراکشان گیاه و شیر خواهد بود.

هنگامی که سه سال مانده است به فرشکرد و تازه شدن، مردمان دیگر خوراکشان را، از آب و از گیاه، بدست می آورند.

در آن هزاره ضحاک ویرانگر، خود را از بند رها می کند. گرشاسپ برای زدن او بر می خیزد. کیخسرو و یارانش می رسند و به سوشیانت برای فرشگرد کرداری مردمان، آراستگی داد و قانون، و همسو شدن خوی مردمان با آموزه های زرتشت، یاری می رسانند.

همچنین درباره خود سوشیانت یا سودرسان پیروزگر، می خوانیم که خوراک او مینوی است. در ۵۷ سال هزاره سوشیانت، گیاهان همواره سبز و خرم و در حال رشد خواهند بود و همه آفرینش را، شادمانی فرا می گیرد. خوراک مردمان برای ۱۷ سال گیاه خواهد بود، به مدت ۳۰ سال خوراکشان تنها آب است و ده سال خوراک ایشان مینوی خواهد بود. (دینکرد ۷، برگ ۲۸۱ تا ۲۸۲)

## مقایسه مدیریت ایرانی با توده سالاری (دموکراسی) آتنی

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۵۳.

همانا بن مایه های خودی ایرانشهر، نژادگی و داد و کهن آیین دین مزدایی اند؛ و بن پاره های بیگانه ایرانشهر، به اندازه همه انواع خوی ها و کیش ها و آیین های آیرانی است، که پتیاره ی نیکو آیین دین مزدایی ایران می باشند.

هرگاه ایرانشهر بن پاره های خود را دارا باشد - که اینان اند: داد آریایی و کهن آیین دین مزدایی - میهماندار مینوی نیک است؛ و هر آنچه از آن مینوی بد است از آنجا فرارنده خواهد شد؛ ایرانشهر آراسته و ویراسته و پیراسته و پاک و زیبای و خوش بوی و لبالب از شادمانی می شود؛ درست به مانند اندامی که از راه همه گونه خورش نیکوی سامان دهنده ی اعتدال، به سلامت پایدار رسیده باشد.

هرگاه بن پاره های بیگانه فرمان برانند - که اینان اند: همه سرده های انواع خوی انیرانی و بد آیینی و کیش زدار مینو - ایرانشهر مهماندار مینوی بد است؛ و هر آنچه از آن مینوی نیک است از آنجا تزارنده خواهد شد؛ ایرانشهر آسیب دیده و آشفته کار و بد بخت و ریمن و گندناک و زشت و آکنده از رنج می شود؛ درست به مانند اندامی که از راه همه گونه خورش، سخت نابسامان از گزافه خواری یا کمبود (افراط و تفریط)، به همه گونه بیماری دچار آمده است.»

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۵۴.

«در موضوع بوم و بر، به مثل، اندامی که سرش ایرانشهر است، داد و دین سازگار با آن اندام بیش از هر چیز داد و دین سازگار با سر ایرانشهر می باشد.

به سبب با هم آبی همان داد و دین دمساز است که نیکویی و سود نیز سر به افزایش می گذارد.

درست به همانگونه که داد و دین دمساز با ایران، زورمندی در شهریاری ایرانشهر سر بر آورد، به همان گونه نیز بر ایشان رستگاری سترگ، و فراخی و رامندی (اداره ی) اساس مند و هر آن سودی که به اینها در پیوسته است گسترده شد - به مانند شهریاری آن ایرانیانی که شهریاریشان بر هفت کشور و نیز بر خونیرس از خود ایرانیان بود: از هوشنگ و طهمورث و جم و فریدون گرفته تا دیگر نژادگانی از این شهریاران.

و نیز درباره دیگر شهریاران ایران:

هرگاه که ایشان دادگستری ویژه نژادگان را پذیرا شدند و به نیکویی کشور داری کردند [یا نیز پادشاه درستکار داشتند]، و از دسته پادشاهانی که پشت بر ستم کامگی دارند و بر بسته فریب و نبرد و کشت و کشتار و چپاول اند نبودند، بلکه بی کشت و کشتار و با دادگستری فرآراسته بر آنان فرمان می راندند، ایرانیان، همه چیزشان رو به فزونی بود.

برابر آموزه های دین:

رونق آن بوم و بری در گسترش بود که درست همانجا نیز زور و شگفتی فره ی دین مزدایی رو به گسترش بود؛ تازش اهریمن نیز از آنان باز داشته می شد و هر آن سود و رامش گیتی شان بر قرار بود.»

اخلاق ایران باستان. دینشاه ایرانی. برگ های ۳۷، ۶۸، ۶۷، ۸۲ و ۸۵.

«در <دینکرد> وظایفی که برای شخص پادشاه مقرر گردیده از این قرار است:

به راستین استوار باشد، با دانش و تدبیر نیک، دارای اخلاق پسندیده باشد و بر پیمان خود پایدار بماند، اندیشه اش به خیرخواهی و نیکی باشد، هرگز فراموش نکند که سلطنت جهان در گذر است، هنرپرور و دانش پژوه باشد، در هر کاری ضد بدی و زشتی باشد، خیرخواهی و خدمت خود را عملاً به ملت ثابت کند، در حکم و قضا دادگر

و منصف باشد، در محاکمه بدون طرفداری و ترس راست بگوید، سخی باشد، از حرص وئ آز دوری گزیند، ملت را از خود نترساند، به نیکوکاران توجه نماید، به زیردستان رحیم و مهربان و به خدمتکاران خود سپاسدار باشد، برزیگران را یاری نماید و کشاورزان بینوا را آلت زراعت و غنایم بخشد، زنان و کودکان را نوازش نماید و همواره دوست و نگهبان آنان باشد، موسسات خیریه و عام المنفعه ایجاد سازد و مریض خانه ها برای مداوای بینوایان برپا سازد، بالاخره تمام قوای مادی و معنوی خود را در خدمت اهورامزدا و آفریدگان او صرف نماید.

ای مزدا اهورا بشود که ما جاودان از کشور نیک تو بهره مند شویم، بشود که شهریار نیک در هر دو جهان به ما چه مرد و چه زن سلطنت کند تو ای در میان موجودات خوب ترین. (یسنا ۴۱ فقره ۲)

سلطنت - حق پادشاه نیک است:

به راستی ما سلطنت را برای کسی سزاوار می دانیم و آنرا از برای کسی خواستاریم که بهتر سلطنت کند. (یسنا ۳۵ - ۵)

سلطنت - چگونه پادشاهی نیک است:

آن حکمران و پادشاهی راست و درست است که در آبادی کشور کوشیده و بینوایان و درویشان را آرامش و اسایش بخشد و داد و آئین راست برپا دارد و بیداد و ستم را از خود و ملت خود دور سازد. (مینوی خرد، پرسش ۱۴ باب ۱۵، ۱۶، ۱۷)

سلطنت - عدالت و اهمیت آن:

یک دهخدای عادل و درستکار بهتر است از پادشاه ظالم یک مملکت. (مینوی خرد، باب ۱۵ - ۱۳)

سلطنت - دعا به حکمران عادل:

خانه خدای راست و درست را می ستاییم، کدخدای راست و درست را می ستاییم، فرمانروای راست و درست را می ستاییم. (خسترام گاه)

سلطنت - دعا به سلطنت دادگر:

بشود که دلیری و فیروزی به شهریار دادگر ما ارزانی گردد، فرمانروایی و شهریاری او به طول انجامد، همواره از سلامتی برخوردار باد و چنان نیروی راستی و آشویی به او بخشیده شود که بر بد منشان و تباهکاران چیره گردد و ستمکاران را از خود و کشور خود دور سازد، من خواستارم که شهریار من همیشه بر دشمنان چیره گردد و تیره دلان و تباه کارانی که دارای پندار و گفتار و کردار زشت هستند از او و مملکت او دور مانند، بشود که شهریار من همواره فیروزمند بوده و به او زندگی دراز و شادمانی بی پایان بخشیده شود تا به همراهی و امداد راست کرداران به سزای بدکاران پردازد. (آفرینامه خسترنیان)

مجلس شورا در ایران قدیم:

در ایران سلاطین و حکمرانان به هیچ وجه در هر کار آزاد نیستند و نظریات و نقشه خیالات خود را در مجلس ملی پیشنهاد می نمایند تا پس از مشورت و تصویب به موقع اجرا گذاشته شود. (هردوت Herodotus)

در زمان هخامنشی در دربار سلطنتی مجلس سنایی از اشراف و رؤسای قبایل تشکیل داده شده بود که پادشاه در مواقع مهم راجع به امور سیاسی با آنها مشورت می کرد و آخرین رای قطعی از آن هیئت مشاوره صادر می شد.

یادآوری وظایف سلطان:

هر روز صبح یکی از پیشخدمت های مخصوص دربار به شاه می گفت: شاهنشاه برخیز و برای ملت و ملک خود در کار و کوشش باش که اهورامزدا تو را چنین فرمان میدهد. (پلوتارک Plutarch)

پادشاهان ایران با تمام قوا بر علیه دروغگویان بودند و برای این گناه مجازات سخت تائین کرده بودند، چنانکه حکایت کمبوجیه Cambyses و مجازات دروغگو مشهور است. (هردوت (Herodotus))

عهد اردشیر.

«هر زمان شاه از دادگری سرپیچید، مردم از فرمانبری او سرپیچند.»

حبه اردشیر گفتند: کیست که از هیچکس نترسد؟ گفت: کسی که در فرمانروایی داد کند و از ستم دست ننگه دارد و حق را یاری دهد. مردم او را فرمان برند و بر دل ها پادشاه باشد و از کشاکش ها ایمن. نخستین گام در دادگری آنست که آدمی، داد را از خود آغاز کند و هر خوی نیک و رفتار پسندیده و روش استوار و نیکخواهی را به خود آموزاند تا در این جهان ایمن و در آن جهان رستگار باشد.

«آنجا که پادشاه ستم کند، آبادی پدید نیاید. پهریار دادگر به از پر بارانی است. شیر درنده از شهریار ستمگر بهتر است و شاه ستم پیشه از آشوبی که دوام یابد بهتر.»

«در یک زمانی که سختی بزرگی سراسر کشور را فرا گرفته بود اردشیر نوشته است: تا همه مردم غمگین اند اگر شاه شادان باشد دور از دادگری است.»

«بدانید پیکارتان با ملت های دشمن پیش از آنکه با خوی های زشتی که در مردم خودتان است پیکار کنید، نه از نیکو رهبری بلکه زیان کاری است. چگونه می توان با دل های ناهمداستان و دست هایی که دشمن یکدیگرند به پیکار دشمن شناخت؟»

بدانید که آنچه همه آدمیان بر آن روال ساخته شده اند و خیم ایشان بر پایه آن نهاده است مهر به زیستن و دل آزدگی از مرگ است و جنگ مردم را از زیستن دور و به مرگ نزدیک می سازد. در برابر چنین منشی جز از دو راه نتوان پایداری کرد. یکی نیکو



باوری به فرمانروا چنانچون در آغاز دولت بوده است و همیشه نتوان آنرا در مردم پدید آوردن. دوم: خوش رفتاری و درست رهبری.»

---

گزیده اندرز پوریوتکیشان. سال دوازدهم. برگ ۵۳۱.

«تا می توانید، بدان را به فرمانروایی مستانید، چه از ستایش نابجا، بدی به تن اندر شود و بهی راه خویش گیرد.»

---

از زبان داریوش. برگ ۲۱۹.

«استرابون (کتاب ۱۵، بند ۳) گزارش می دهد که خوراک روزانه ایرانی ها عبارت بود از: نان، شیرینی، آرد جو، هل انگبین، نمک، گوشت پخته، کباب، شراب و نیز آب خالص.»

البته مردم عادی هر روزه قادر نبودند گوشت بخورند، اما به هر حال گوشت قسمتی از جیره اهدایی دیوان نیز بوده است که به جای حقوق داده میشد. برای همسایگان ایران این نوع تغذیه بسیار جالب بوده است. یک یونانی در عصر باستان شاید در سال فقط دو بار قدرت خرید گوشت داشت، که اغلب گوشت بز و به ندرت گوشت گوسفند بود.»

---

دیدنی نو از دینی کهن. فرهنگ مهر.

«خوارنه (خره)، فَرّ: خره یا فر، روشنایی مینوی است که در درون آدمی است و کسانی که در رهبری اشوان بر دیگران پیشی می گیرند خره یا فر آنان پر فروغ و درخشان می شود. هر آینه رهبری که از داد و راستی برگشته، به تباهی و بیداد بگردد و یا به مردمان دروغ گفته و او را غرور برداشته و به خودکامگی دست زند، پرتو <خره> یا فر مینوی او را رها می کند و دوران بزرگی او پایان می یابد. ... شهریاری اهورایی همان خشترا (شهریور) است. کسی که خردمند، نیکوکار، راستکار و سازنده باشد، از این قدرت معنوی برخوردار می شود و هرچه قدرتش بیشتر شود، در خدمت به دیگران، در فروتنی، در آباد کردن جهان و در دوری از خشم و دروغ، پابرجاتر می شود. ... در گات ها، در بند های گوناگون آمده است که، اشوان نباید از فرمانروایی بیدادگر، و دروغکار پیروی کنند. در عین حال اشوان باید در راهنمایی و هدایت گمراهان بکوشند. در سرگذشت آمیخته با افسانه (اساطیر) ایرانی آمده است که جمشید، شاه نمونه، هنگامی که دستخوش غرور شد، خود را بی کمی و کاستی و جاودانی دانست، قانون را زیر پا گذاشت، کشتن دام و خوردن گوشت آنها را اجازه داد، فره ایزدی از او دور گشت و شاهنشاهی خود را از دست داد و کشته شد. این اسطوره نشان می دهد که هیچکس بالاتر از قانون نیست.

پرفسور جان هینلز، با استناد به سنت های مذهبی زرتشتی و شواهد تاریخی، می نویسد: دین زرتشت را باید نخستین دیدن حقوق بشر خواند.»

تجارب الامم. برگ ۳۸.

« تهمورث:

وی از فرزندان اوشهنگ است که از چند پدر به وی می رسید. وی بر شیوه نیای خویش بود. در کشور ها بگشت و جایی در پارس را که سپس شاهپور آنرا باز ساخت، بنیاد نهاد، و در آنجا بماند. تبهکاران را پی گرفت و دیوان را - بزهکاران را گویم- از شهر ها دور کرد. وی نخستین کس است که به پارسی نوشته است. تهمورث به راه

نیای خویش رفت، و بدین سان، سامان کشور بر درستی همگان و درستی کار سپاهیان و مردم یک نواخت ماند، تا آنکه پس از وی پادشاهی به جمشید رسید.»

یونانیان و بربر ها. کتاب اول. برگ ۷۰.

«دیودوروس در کتاب یازدهم، جمله های ۵۷ و ۵۸ چنین آورده است:

>علاوه بر این، او (خشایار شاه به جای اردشیر) در آمد سه شهر را به عنوان خرج سفره و رفع نیازمندی های دیگر به تمیستوکلس بخشید. ... به این ترتیب، تمیستوکلس از همه بیم هایی که یونانیان برای او فراهم آورده بودند بیاسود، یونانیان که چنان خدمت های بزرگی به ایشان کرده بود، وی را تبعید کردند. و کسانی که کار های وی سبب بدبختی ایشان شده بود وی را غرق در نعمت ساختند. و در آسایش زیست ...»

یونانیان و بربر ها. کتاب اول. برگ ۷۷.

«تاریخ پاوسانیاس، فاتح بی اعتنا و گردنفر از (پلاتایا) که برای چاپلوسی کردن نسبت به خشایارشا حتی منتظر ناسپاسی یونانیان و شنیدن حکم تبعید خود نشد، نشانه دیگری است از جاذبه ای که تمدن هخامنشی و روش زندگی آن برای یونانیان بسیار و الامقام داشته است. و این تمدن و این روش زندگی را جمله ای از کتاب پارسانماه تالیف آیسخولوس به صورت کامل خلاصه می کند؛ آن جمله چنین است: حتی در بحبوحه بدبختی هم، مسرتی را که هر روز به شما می بخشد از روح های خود دریغ نورزید، زیرا که ثروت در نزد مردگان به هیچ کاری نمی خورد!»

یونانیان و بربر ها. کتاب اول. برگ ۹۳.

« دیودوروس کتاب هفدهم، بخش اول XIII : اسکندر اسپیران را فروخت و از این مزایده چهارصد و چهل تالانت (حدود ۱۰۰۰۰) نقره به چنگ آورد.»

یونانیان و بربر ها. کتاب دوم. برگ ۳۰۸ و ۳۰۹.

دموستنس پیرامون فساد های اخلاقی که به یاری فیلیپ دوم (پدر اسکندر مقدونی)، از مردمان مقدونیه به یونانیان سرایت کرده بود، چنین می گوید:

«ولی تنها این نیست که به توطئه های او (فیلیپ) بر ضد یونانیان هیچ کس نمی اندیشد؛ هر کس، حتی به صورت خصوصی، بی آنکه دفاعی کند تن در می دهد که با او بد رفتاری شود، و این خود آخرین درجه فرومایگی است ... پس سبب این شر و بدی چیست؟ چه این بنا بر تصادفی یا بدون دلیل صحیحی نیست که سابق بر این همه یونانیان چندان دلیند آزادی بودند ولی امروز تن به بردگی داده اند. نه ای آتنیان، این بدان جهت است که پیش از این در جان هر کس چیزی بود که اکنون نیست، چیزی که به سیم و زر ایران چیره بود و از یونانیان مردمان آزادی می ساخت. چیزی که بر خشکی و بر دریا تسخیر ناپذیر بود؛ و از بین رفتن همین چیز است که همه را به تباهی کشیده است ... آن چه بود؟ ... تنها این بود که مردمان مزدور جاه طلبان و فساد انگیزان یونان مورد نفرت همگان بودند، این بود که شهرت به وجدان فروشی بسیار خطر داشت ... این روزها ... در مقابل، آنچه را که مایه از دست رفتن و فساد یونان است از خارج وارد کرده اند ... حسرت بردن به کسی که رشوه گرفته است؛ عادت به اینکه اگر کسی به این کار اعتراف کند به او بخندند؛ و اگر مقصر شناخته شود او را مورد عفو قرار دهند ... آه که خود شما (آتنیان) نیز چنان نیستند که آنان بودند (آتنیانی که خود را مجبور به تامین امن و سلامت مشترک سراسر یونان می دانستند)، نه در این مورد و نه در موارد دیگر.»

یونانیان و بربر ها. کتاب اول. برگ ۵۸.

«باید این مطلب را به خاطر داشت که در مقابل بیست هزار شارمند آنتی، دو بیست هزار بنده در آن شهر بوده است. و در میان این شارمندان، در برابر یک سقراط اشخاص فراوانی چون آتوتوس، که سبب شد که سقراط محکوم به مرگ شود، وجود داشته اند. و حتی از این گونه مردم در میان کسانی دیده می شدند که استاد آنان را دوست می داشت و گرامی می شمرد. و آلیکیداس در ردیف اول چنین کسان جای دارد.»

یونانیان و بربر ها. کتاب اول. برگ ۵۸ و ۵۹.

«سقراط دو شاگرد داشت. یکی کریتیاس و دیگری آلیکیداس، که هر دو مایه رنج های فراوان برای کشور شدند. حقیقت آن است که از میان کسانی که در دوره حکومت چند سروری (Oligarchic) فرمان می رانند، کریتیاس از همه دزد تر و قصبتر و خون آشامتر بود. و از میان کسانی که در دوره دموکراسی فرمانروایی داشتند، آلیکیداس نیز به نوبه خود از همه فاسقتر و بی آرتر و قصبتر ... بود. این دو نفر همه چیز را برای خود می خواستند و مایل نبودند که از کس دیگر جز ایشان سخنی بر زبان آرند...» و آن کسی که این را نوشته خود نیز شاگردی از سقراط است و نامش کسنوفون، «یادگارها» کتاب ۱، فصل ۱۱، ۱۲.

سرنوشت این آلیکیداس که قیمی چون پریکسل و «در صف اول خاطر خواهان» خود کسی چون سقراط داشته، سرنوشتی عجیب است. در سی سالگی فرمانده قشون بود. و چیزی نگذشت که اردو عوض کرد و از آتن برید و به اسپارت پیوست و به چاپلوسی از شاه بزرگ [شاهنشاه هخامنشی] پرداخت. سپس بار دیگر رنگ عوض کرد. گاهی بر ضد این دسیسه راه انداخت و گاهی بر ضد آن. از هر یک تملق گفت. به همه خیانت ورزید. و عاقبت در تبعید جان داد.»

یونانیان و بربر ها. کتاب اول. برگ ۲۳۸ تا ۲۴۲.

«پادشاه ساردنیس، در پاسخ این پرسش کوروش: **حکرسوس!** چه کسی تو را بر آن داشت که با سپاهیان بر ضد من به راه بیفتی؟»، چنین گفت: **خداى یونانیان سبب این کار بود؛** او بود که مرا به جنگ بر ضد تو بر انگیخت. ولی باید به خاطر داشت که در این پیروزی که آغاز تسلط کسانی است که آنانرا بربرها می نامند، ایران خود را در مقابل مغلوبش با ترحم و پر احسان آشکار ساخت.

اگر در آن هنگام که ایرانیان ساردنیس را محاصره کردند، لاکدایمونیان متحد با کرسوس به یاری او نشتافتند، مردم میلئوس با عجله تمام سوگند یاد کردند که نسبت به **هخامنشیان فرمانبردار و وفادار بمانند،** و به محض اینکه لودیانیان و کرسوس مقهور ایران شدند، **ایونیاییان و آیولیسیان** به شتاب نماینده ای به ساردنیس نزد کوروش فرستادند و به وی پیشنهاد کردند که: **به همان شرایط که رعایای کرسوس بودند رعایای او باشند.** این عجله دیر رس ایونیاییان برای اجابت پیشروی های کوروش، سبب آن شد که شاه ایران جواب ریشخند آمیزی به ایشان بدهد و بگوید که آنان وقتی حاضر به شنیدن سخن او شدند که وی، یعنی کوروش، چیزی برای گفتن نداشته و **حاجتش بر آمده بوده است.** ایونیاییان، مابوس و پریشان از این شماتتی که شنیده بودند، در پانیونیون اجتماع کردند، و به اتفاق آرا بر آن شدند که نمایندگانی به اسپارت بفرستند و از آن بخواهند که دفاع از ایونیاییان را بر عهده بگیرد. ولی یونانیان آسیا چندان مورد محبت یونانیان مادر وطن نبودند، و اسپارت پوست کنده گفت که دخالت نخواهد کرد. و ایونیاییان که اینگونه بی محابا طرد شده بودند، به زادگاه خود باز گشتند. و خود را به کرم کوروش سپردند که در آن هنگام چندان در بند وجود آنان نبود.

به گفته هرودوتوس، در همین دوره بود که نخستین تصادم سیاسی میان یونان و ایرانیان پیدا شد، و همان لاکدایمونیایی که نخواستند فریاد دادرسی ایونانیان را بشنوند، کسی را از میان خود، به نام لاکرینس، به ساردنیس فرستادند تا از طرف ایشان این پیام را به کوروش برساند: **«مبادا هیچ شهری از سرزمین یونان ویران شود؛ چه ایشان، یعنی لاکدایمونیان از چنین کاری چشم نخواهند پوشید.** هرودوتوس می گوید که پس از آنکه فرستاده این سخن را گفت، کوروش از یونانیان اطراف خود پرسید که این لاکدایمونیان کیانند که چنین قدغنی به او می کنند و چون از حال ایشان باخبر شد، به فرستاده اسپارتیان چنین پاسخ داد: **من تاکنون از اینگونه کسان باک نداشته ام که در وسط شهر خود مکانی دارند که در آن گرد یکدیگر جمع می شوند و به زور سوگند**

یکدیگر را می فریبند. اگر تندرست بمانم دیگر بدبختی ایونانیان وسیله آن نخواهد بود که با هم بنشینند و در آن باره پرچانگی کنند؛ بلکه باید از بدبختی خاص خود سخن بگویند. و باز هرودوتوس می نویسد که: از آن جهت کوروش این ناسزا را در حق همه یونانیان گفت که ایشان برای خرید و فروش بازار دارند: ایرانیان اصلا از رسم بازاریاری خبر ندارند و هرگز جایی برای چنین کاری فراهم نیاورده اند.»

یونانیان و بربر ها. کتاب دوم. برگ های ۲۸۵ و ۲۸۶.

«در آن هنگام که شبه داریوش بر روی گور پدیدار می شد، و همسرایان چنین می سرایند (مصرع های ۶۹۶ - ۶۹۳): جرات آن ندارم که به تو نگاه کنم، جرات آن ندارم که با تو سخن گویم، همچون پیش از این از تو می ترسم، آیسخولوس این حقیقت را بیان می کند که ترس از ایران از جان و دل یونانیان بیرون نرفته بوده است. بدون شک ترس در کار بوده، ولی تحسین و احترام نیز با آن همراه بوده است، چه اگر چنین نبود هرگز آیسخولوس نه می توانست و نه جرات می کرد که از داریوش بدین صورت سخن گوید؛ تحسین و احترام نسبت به دستگاه سلطنتی که رئیس آن مردی همچون داریوش است، و آیسخولوس درباره وی جمله هایی از این قبیل می نویسد که هرگز یک آنتی چنان جمله ها را برای ستایش یک یونانی ننوشته است:

ای آنکه طالع نیکت برتر از خوشبختی همه میرندگان است، از آن جهت که تا میزیستی ایرانیان نیک خواست بودند و زندگی سعادت مند خدایی را داشتی ...

در جایی دورتر، و با ستایشی بیشتر، همسرایان یاد داریوش را که نخستین بار جنگ را به یونان آورد، بدین صورت گرامی می دارند:

آه؛ در آن زمان که شاه پیر و نیرومند و نیکوکار و شکست ناپذیر، داریوش برابر با خدایان، بر این زمین سلطنت می کرد، شهر های خوب ما را چه زندگی بزرگ و زیبایی بود؛

بیش از هر چیز، سپاهیان پیروزمند بی لکه به جهانیان عرضه می داشتیم ...

چه بسیار شهر ها را که، بی گذشتن از رود هالوس و حتی بی آنکه پایش را از خانه بیرون گذارد تسخیر کرد ... و شهر هایی که مغزورانه در کنار تنگه فراخ هلسپونئوس نشسته بودند ...

و جزایری که در دل امواج جای دارند و در پیرامون دماغه ای دریایی گرد آمده و به سرزمین آسیای ما پیوسته اند، همچون لسیوس، و ساموس، که زیتون می پرورد، و خیوس؛ و همچون پاروس، و ناکسوس، و موکونوس، و بالاخره آندروس، همسایه متصل به ننوس! ...

و شهر های پر قروت خاک ایونها، که بسیار یونانیان در آن سکونت گزیده اند! و همه اینها را تنها با اندیشه خویش، با تکیه بر نیروی خستگی ناشناس مردان جنگاورش ...

چنانکه می بینید، یونانی نسبت به ایرانی نه کینه داشته و نه او را حقیر می شمرده، و سخن از پیروزی معنی بر ماده نبوده، بلکه احترام و ستایش یونانی نسبت به ایرانی تا آن درجه بوده که تسخیر سرزمین ایونیا در نظر او کار اندیشه داریوش به اتکای بر قدرت ایرانیان بوده است!»

در توده سالاری، چگونه ثروتمندانی که پشت پرده سیستم های پولی و بانک ها هستند، برای روی کار آوردن نماینده دلخواه خود و در نتیجه برآوردن منافع بیشتر برای خود، رسانه ها را بکار می گیرند تا اندیشه اکثریت را در جامعه به دست خود بگیرند و با مغز شویی آنها، همان گزینه ای که دلخواهشان است به یاری رای مردم از صندوق ها بدر آورند. برای دست یافتن به این هدف خود، برای شستشوی مغزی مردمان از شیوه زیر، بهره می برند:

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۱۸.



«و نیز شیوه اشموغان در سنتیز با سودمندی، بر دو گونه است:

یکی از راه بزرگنمایی کمترین زبانی که در کار بس سودمند است و لاپوشانی و حتی کمترین یا نیز بیشترین سودی که در کار بس سودمند است؛ تا با وارونه نمایی در چشم ناآگاهان، آنچه را که مار بس سودمند است ناکار جلوه دهند.

یکی دیگر، از راه بزرگنمایی کمترین سود کار بس زیان آور و لاپوشانی حتی کوچکترین زیان کار بس زیان آور به گونه ای گمراهانه در چشم ناآگاهان می باشد؛ تا آنچه را که زیانکاری بزرگ است رواج دهند.»

---

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۱۸۰ و ۱۸۱.

«همانا آن هنر های اخلاقی بسیارند، و شمارگان آنها برابر شمارگان تک تک مردمان جهان است و بود و باش (حضور) آنها در هر کس، برای آن کس فزاینده می آورد.

در میان آن همه هنر های اخلاقی، سه تای آنان برترین اند:

- ۱- نخست آن هنر های اخلاقی که شه‌ریار در برخورد با تودگان می باید رعایت کند.  
- راست گفتاری،  
- نکویی را پاداش دادن و بدی را راند؛ تا به میانجی اینها، تودگان، گراینده به نیکویی و رویگردان از بدکاری شوند؛ باشد جهان از راه داد و کرفه کاری ویراسته گردد.

- ۲- دو دیگر آن هنر های اخلاقی که شه‌ریار می باید در برخورد با ویژگان به دیدیه بگیرد:

- گزینش بخردانه و بیژگان در هر کاری، به گونه ای که تک تک و بیژگان بهره و پایه ای سزاوارِ کاردانی خود دریافت دارد؛ تا کارها و خواهش ها سزاوارانه، و به خوبی سامان دهی و آرایش داده شود؛ و با انطباقی آیین مندانه، سوید راستینِ شهریارِ فراهم آید.

۳ - سه دیگر آن هنر های اخلاقی که شهریار می باید از بهر خویش به دیده بگیرد:

- دمان و کوشان از پیروی از دستوری دین و دعای آهونور و منش مومنانه باشد؛
- و به میانجی قدرت پادشاهی برای خود، خوشروانی و خوشنامی بس بزرگ و جاودانه را جمع آورد؛
- و نیز این نکته را به دیدیه بگیرد که: تنها از راه گرایان کردن خیم و خوی پاک خود سوی فروتنی است که بهره مند از فروغ الهی خواهد شد تا بتواند خیم و خوی کسان خود را نیز با کمک باید ها و نباید ها ویراسته گرداند و جانِ خدایشان را از راه اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک بسی پارسا گرداند؛ تا گذرگاه دآوری را بر خود و کسان خود که دارای جانی هم آهنگ با اویند، فراخ گرداند.»

---

یونانیان و بربر ها کتاب دوم. برگ ۲۶۴ و ۲۶۵:

« شاید به خاطر بایبید که فوکسیون، یکی از چهره های بزرگ یونان قدیم و و یکی از شریفترین و وارسته ترین کسانی که چهل و پنج بار به بزرگترین منصب نظامی رسیده بود، مانند سقراط غیر عادلانه در سال ۳۱۷ محکوم به نوشیدن شوکران شد و چون آنتیان دیگری نیز با **فوکسیون** محکوم به مرگ بودند، پس از آنکه همه محکومان دیگر شربت مرگ را نوشیدند، چیزی برای نوشیدن فوکسیون بر جای نماند. و دژخیم گفت

که اگر دوازده درخمه به او ندهند که مقدار شوکران کافی برای مرگ را بخرد به فوکسیون چیزی نخواهد نوشتانید. و مدتی در این حال ماندند. و عاقبت فوکسیون یکی از دوستان خود را خواست و به او گفت که این پول کم را که دژخیم می خواهد به او بدهد. چه در آتن اگر به خاطر هیچ هم بنا باشد کسی بمیرد، این کار بی پول تمام نمی شود ... ! با وجود این چون هنوز خشم دشمنانش فرو ننشسته بود، مردم را وا داشتند که فرمان دهند تا جسد او را بیرون مرز های سرزمین آتیکه ببندازند. و چنان فرمان شد که آنتیان حق روشن کردن هیچگونه آتشی برای تشریفات دفن او ندارند. و چنین بود که حتی یکی از دوستانش هم جرات دست زدن به این کار پیدا نکرد. ولی مرد فقیری به نام کوتوپپون، در برابر چند سکه نقره که به او دادند، جسد را برداشت و به آن طرف شهر النوسیس برده و جسد را در سرزمین مکارائیان سوزانید. پلوتارخوس. فوکسیون. L.»

## مقایسه گیتی آرای و سیاست

دینکرد ۵. برگ ۲۸.

در دینکرد ۵، درباره آنهایی که پیش از اشو زردشت، دین اورمزدی را پذیرفته بودند، می خوانیم که کسانی به مانند کیومرث همه آنها پذیرفتند، و کسانی نیز همچون مشی و تهمورث و جم و سیامک و فریدون و منوچهر و سامان و هوشنگ و کیانیان بخشی از آنها پذیرفته بودند. به هر روی، آنها آنچه را که پذیرفتند، به شایستگی، در دوره های گوناگون، به کار بستند. و بکار گرفتن آن چیز هایی که پذیرفته بودند، چنین دست آورد هایی داشت:

- آنکه به آفریدگان اورمزد آسیب می رساند، دور می کردند.
- خواستار سود و فراخی بودند و گیتی را اداره می کردند.
- آفریدگار و نیز آفریده های خوب را، خوشنود و شادمان می ساختند.

دینکرد ۵. برگ ۳۲.

در دینکرد ۵، از کی گشتاسپ که نخستین شهریاری بود که زرتشت اسپنتمان، درباره جهانبینی اش با او گفتگو کرد، و او آنها پذیرفته بود، با صفت رام شاه یاد می شود. رام شاه یعنی، شاهی که آسایش و شادمانی را می گستراند.

در اینجا می توانیم اینگونه دریابیم که: از آنجا که کی گشتاسپ در نزد زردشتیان، جایگاهی بس والا و ستودنی دارد (به دلیل پذیرفتن اندیشه های زرتشت)، ویژگی که ادبیات زرتشتی به او نسبت میدهد، می بایست ویژگی ارزشمندی باشد. بنابراین، سادی

و آسایش را رواج دادن که صفتی است بکار رفته برای کی گشتاسپ، در نگاه ایرانی، برای یک شهریار، ویژگی ورجاوند و مهمی است.

تجارب الامم، ترجمه جلد ۱، برگ های ۱۷۳ و ۱۷۴.

انوشیروان دادگر چنین می گوید:

«چون بیست و هشت سال از شهریاری ما بگذشت، در کار کشور و دادگری در میان مردم، و رسیدگی به کارشان، و بررسی ستم هایی که بر آنان رفته، و برداشتن ستم ها، بار دیگر نگریم و موبد هر مرز و شهر و خوره و گند را فرمودم تا آنچه در اینباره است گزارش کنند و فرمودم تا از سپاهیان سان بینند، آنان که به درگاه بودند در برابر من، و آنان که در مزر ها و پیرامون کشور، در برابر سپهد، پادوسپان، داور و استواری که از سوی ما است. نیز فرمودم تا باج گزاران را در هر گوشه کشور، در شهرشان و در برابر سپهد و داور و دبیر و استوار شهر، گرد کنند و کسانی را که به درستی و استواری و و راستگی و دانش بشناختم و بیازمودم، به شهر و خوره ای که آن بندگان و کارگزاران و مردم آن سرزمین می بودند، گسیل داشتم تا همه را از نژاده و پست گرد کنند و کارهاشان را درست و راست همگی گزارش کنند، دآوری ها را اگر درست بوده باشد و مردم با خوشنودی به کار بسته باشند، در همانجا پایان بخشند و آنچه بر آنان دشوار آید به نزد من آرند. من به این پیگیری ها چنان دل دادم که اگر پاییدن دشمنان و پاسداری از مرز ها نبود، کار باج و مردم را در ده کشور خود به دست می گرفتم.»

اخلاق ایران باستان، دینشاه ایرانی.

«بشود که وطن پرستی، طفر و شادمانی همیشه در این سرزمین برقرار بماند. (دیباجه آفرینگان).

ما تعلیمات زرتشت را می ستاییم، تمام اعمال نیک را می ستاییم آنچه به جا آورده شده و آنچه بعد ها به جا آورده خواهد شد، کسی که پاسبان و نگهبان سعادت بشر است می ستاییم، کسی که از برای مرد فقیر و از برای زن فقیر پس از غروب آفتاب خانه ای بنا کند می ستاییم. (سروش یشت، کرده ۴)

سروش مقدس بهتر از همه، بیچارگان را در پناه گیرد. (سروش یشت هادوخت - ۱)  
 حکومت نیک آن است که بر طبق عدالت رفتار نماید. (مینوی خرد ۱۵-۱۶-۱۷)  
 با دشمنان خود با راستی و عدالت جنگ کنید. (پیوند نامه)

بشود که ما با همه راستان و درستان که در سراسر هفت کشور زمین هستند همکار و انباز باشیم، بشود که آنها با ما و ما با آنها یکی باشیم، بشود که ما همه به یکدیگر محبت و معاونت کنیم، سراسر کردار نیکی که از اینرو برآورده شود، در گنجینه اهورامزدا نهفته و جاودان خواهد ماند. (آفرین گهنبار ۱-۲)

بشود که روان ما با بهمن امشاسپند یکسان گردد، آن پاک منشی که در همه آفریدگان صلح و سلامتی و سازش و آرامش استوار سازد. (آفرین ربتون ۳)

کوروش یک نابغه فوق العاده ای بود، او یک آمال مقدس و عالی ای داشت که مخصوص روح ایرانی است، کوروش دوست عالم انسانیت و طالب حکمت و قوی الاراده و راست و درست بود. (گزنفون Xenophon)

«مقصود از آفرینش انسان این است که از پرتوی کوشش خود جهان را آباد کرده و سلطنت آسمانی و اقتدار رحمانی (خشترا) را در جهان برپا سازد و هرکس برای انجام

این خدمت موظف است تمام قوای خود را به کار انداخته مشغول خدمت به دیگران گردد و به همین سبب است که اشو زرتشت در اولین قطعه گاتها از درگاه اهورامزدا یکتا آرزومند است که او را از بخشش ملکوتی و راستی و درستی و منش پاک برخوردار نماید تا بتواند «روان آفرینش را از خود خوشنود سازد» و در جای دیگر خواستار است که روان آفرینش از ستم، تزویر، خشم و زور خلاص شده زندگانی پایدار و خرم یابد.»

درباره کوروش بزرگ:

«اگر در توریة او را مسیح موعود خواندند و من عند الله دانستند <هنری بر> Henri Berr فرانسوی در مقدمه کتاب موسوم به تمدن ایران "Ancient Persia and Iranian Civilization" می نویسد:

این پادشاه بزرگ بر عکس سلاطین قسی القلب و ظالم بابل و آشور بسیار عدل و رحیم مهربان بود زیرا اخلاق و روح ایرانی اساسش بر تعلیمات زرتشت بوده و به همین سبب بود که شاهنشاهان هخامنشی خود را مظهر صفات <خشترا> می شمردند و همه قوا و اقتدار خود را از خداوند دانسته و آنرا برای خیر بشر و آسایش و سعادت جامعه انسان صرف می کردند.»

اخلاق ایران باستان. برگ های ۸۸ و ۸۹.

«ایرانیان در حفظ اسرار سیاسی، فوق العاده استقامت داشتند. نه ترس و نه رشوه می توانست بر ایشان غلبه کند. (کورتیوس Curtius)

(دکتر راپ Dr. Rapp) در خاتمه کتاب خود می گوید:

گذشته از اینکه ایرانیان دارای طبع بلند و نظریات عالی و مایل به ترقی بودند بعلاوه جدیت زیادی نیز در عملی کردن نظریات خود داشتند. این دو خصلت یعنی افکار پاک و بلند و اجرای آن به طور صحیح ثباتی با یکدیگر نداشت و در واقع هردو متمم و مکمل یکدیگر می بودند. این دو صفت که برای ترقی یک جامعه و ملتی کافی است، در تعالیم مذهب زرتشت دیده می شود زیرا تعلیم می دهد: شخص باید هم دارای پندار و گفتار و کردار نیک باشد و هم باید آنرا با کردار توأم ساخته نتایج نیک حاصل نماید. اخلاق نیک و تزکیه روح و فواید آن در عالم مینوی از یک طرف و نتایج آن در امور اجتماعی و پیشرفت به سوی ترقی و تمدن از طرف دیگر جامعه و ملتی را به سوی سعادت راهنمایی می نماید: این سعادت مادی و معنوی نتیجه تعلیمات اخلاقی آیین فرهمند و کیش بهی مزد یسناست.

نفوذ فوق العاده روحانی و دخالت روحانیون در امور سیاسی که نتیجه آن احداث موانع در مقابل ترقی ملت است و در تاریخ ملل قدیمه هم اثرات سوء آن دیده می شود، در مذهب اهورا مزدا اساساً اینگونه نبوده بلکه برعکس، مطابق تاریخ ثابت می شود که هر جا این مذهب نفوذ کرد، اثرات نیکی از آن دیده شد و به ترقی بشر کمک فوق العاده نمود. هرچه اسرار تاریخ ملل قدیمه بیشتر بر ما کشف شود و بیشتر از عقاید مختلفه آنان مطلع گردیم، از اهمیت ایران و آیین آن در عالم تمدن بیشتر آگاه خواهیم شد، که چگونه با یک نظر سلامت و درستی مقصود از زندگانی را یافته و به طرف یک آمل مقدس و بلندی رهسپار گردیده است. این تعالیم ایرانیان را وادار کرد که تمام آفرینش و آثار طبیعت را که انسان می تواند از آن بهره مند گردد احترام کند. این یک خصلت بزرگ و مقدسی بود که در نتیجه حالت طبیعی ایران در روح ایرانیان متمکن گردیده بود و همین روح کنجکاری و حقیقت جویی بود که آنها را به شاهراه راستی هدایت نمود به طوری که در هر یک از آثار و حوادث طبیعت یک حیات مقدس مخصوصی مشاهده نمودند، حتی جمادات و اشیا بی جان را نیز مانند خورشید و ماه و ستارگان، پرتویی از فروغ ایزدی می دیدند و برای پرستش و شکرگزاری اهورای سکتا آنها را واسطه و وسیله قرار دادند.»



عهد ارشیر.

«بدانید نسزا است که شهریار بخل ورزد، چه بخل مایه حرص است. نسزاست دروغ گوید، چه هیچ کس نتواند او را به کاری که نمی خواهد وادار کند. نسزاست خشم گیرد، چه خشم و سنیزه کاری مایه بدکاری و پشیمانی است. نسزاست شوخی و ریشخند کند، چه شوخی کردن و ریشخند نمودن کار بیکارگان است. نسزاست بیکار ماند، چه بیکارگی کار فرومایگان است. نسزاست رشک برد، مگر بر شاهان، آنهم در نیکو راهبری. نسزاست بترسد، چه ترس مایه ننگ آوری است.»

گزیده اندرز پوریوتکیشان. سال دوازدهم. برگ ۵۳۵.

«پس بدانید (= بشناسید) راه نو آفرینش (را)، آموزنده هر چیز (را)، پیراستار همه کارهای شایسته (را)، و خواستار سود (را) برای همگان در راهبری دو جهان.»

اندرز دانایان به مزدینان.

«(ای) مردمان جان را دردمند بوید، بروید و رهبری کنید به منش راست و کار برزیگری. به کار جهانیان کوشا (و) زیناوند بوید. آیین و پیمان بکار دارید و به کار دادستان راد و راست، و با راستان هم سخن بوید.»

دیدنی نو از دینی کهن. فرهنگ مهر.

«بازتاب همین باور ها بود که کوروش هخامنشی درباره اسرا نیز حقوق بشر را رعایت می کرد و بنا بر گل نیشته ها، مزد آنان را به طور کامل می پرداخت. کوروش، مردم کشور های مفتوحه را در پرستش خدایان خود آزاد می گذاشت، حتی به معابد آنان می رفت و خدایانشان را نیایش می کرد. از این روست که از کوروش به عنوان نخستین مولف حقوق بشر نام برده می شود. بر روی استوانه ای که در آغاز سده اخیر در کد و کاو های بابل (جنوب عراق) پیدا شد و وابسته به سال ۵۳۹ پیش از مسیح است، کوروش نوشته است: حمن به همه کس آزادی دین دادم که هر خدایی را که می خواهند بپرستند و هیچکس حق مزاحمت و منع دیگری را در این کار ندادم. من اجازه ندادم هیچ خانه ای خراب شود و دارایی هیچ کس از او گرفته شود. خدای بزرگ همه این توفیقات را به من داد. از بابل گرفته تا آسور، شوش، آکاد و فراز فرات، خواست من این بود که همه پرستشگاه های ادیان مختلف از نو رونق گیرد و به آنها که خانه هاشان خراب شده بود کمک کردم خانه هاشان را از نو بسازند. من آشتی و آرامش را به همه ارمغان دادم.»

یونانیان و بربر ها. جلد دوم. برگ های ۲۶۵ و ۲۶۶.

«پس از آنکه شورش ایونیا فرو نشانده شد، دیگر ایونیاییان آزاری از ایرانیان ندیدند. و ما اینرا از نوشته هرودوتوس می دانیم که می گوید: «بلکه در خود همین سال تدابیری به سود ایشان صورت گرفت. آرتافرنس فرمانروای ساردنیس نمایندگان شهر ها را فراخواند، و ایونیاییان را مجبور کرد که میان خود قرارداد هایی برای رفع اختلاف های خود از طریق قضایی ببندند و دیگر به چپاول و چپاول های انتقامی و اسیر گیری نپردازند». این رفتار صلحجویانه ایران (این کلمه در کتاب هرودوتوس، VII، ۱۰۴۳، است: ...) هخامنشی در ایونی یکی از آن چیزها است که غالباً آن را فراموش می کنند. سطوری از هرودوتوس که نقل کردم، آخرین سطور فصلی است که وی درباره

شورش ایونیا نوشته، و از روی آن معلوم می شود که آرتافرنس در این شورش همان چیزی را دیده است که در آغاز کار واقعا چنان بوده است. یعنی نزاعی میان یونانیان که از رقابت های حزبی و تضاد منافع دسته های مختلف با یکدیگر برخاسته و در پایان کار تغییر شکل داده و به صورت طغیان بر ضد شاهنشاهی هخامنشی در آمده بود.»

گاتاها و تاثیر آن بر دانش در ایران باستان و در جهان. فریبرز رهنمون. برگردان از انگلیسی به دستگیری آقای فرامرز امجدی. ایران زمین.

«آزمون زمان»

در طی تاریخ می توان دید که این سروده ها ۲۵۰۰ سال پیش از این به وسیله دودمان هخامنشیان با پیروزی به کار گرفته شده است. کوروش بزرگ بابل را که مردمش به زور باج و خراج سنگین برای ساختن پرستشگاه جدیدی برای خدایان واداشته شده بودند، آزاد می کند اما باور های خود را به ایشان تحمیل نمی کند. به جای آن به <مردوخ> خدای بزرگ بابلی ها ارج می گذارد.

یک نسل پس از آن <هرودوت> که در بابل سفر می کرد نوشت:

"برپا ساختن پیکره، پرستشگاه و محراب در میان آنها پذیرفته شده نیست و هر کس که چنین کند نادان دانسته می شود. از اینرو است که مذهب پارسا بر خلاف مذهب یونانی ها به پیکره ها بستگی ندارد."

هرودوت ادامه می دهد: "... آنها محراب نمی سازند و آتشی نمی افروزند و برای خدایان پیشکش نمی آورند. تاج گل، خوراک ویژه و نوای نی که برای ما آشناست نزد آنها فایده ای ندارد."

او می افزاید: "... پرستندگان تنها اجازه دارند که برای شاه و خوشبختی جامعه نیایش کنند و نه برای خواسته های خویش."

ایرانیان به هر کجا که رفتند پیشرفت و دگرگونی به سوی بهتر شدن نژاد آدمی را به همراه آوردند. هر آنچه کردند برای بهبود حال همه انسان ها بود و نه برای سود خویش. همانگونه که <هرودوت> گفته: " نیایش راستین برای بهبود همگان و شاه که خود یکی از ایشان است مجاز می باشد و نه برای خواسته های خویش". بنابراین می بینیم که هخامنشیان زرتشتی پرستشگاه برج بابل را گسترش ندادند ولی آبراه داریوش را ساختند، سیستم آبیاری را بنا کردند، آبراه های دریایی را از رود سند <ایندوس> در هند تا نیل در مصر شناسایی کردند، راه زمینی میان شوش و ساردیس را کشیدند و سیستم پست را آفریدند. همه اینها دست آورد های ارزشمندی می بود که ما بیشتر آنها را تا به امروز به کار می بریم.

هخامنشیان بر کشاورزی، داد و ستد، دادگستری، صلح و بالاتر از همه بر دانش و مذهب نشان خویش را بر جای گذاشتند.

هنوز در اوستا گفته می شود "تنی و روانی". بدن بر روان پیشی می جوید. همین فلسفه به خودخواهی میدان نداد و بجایش همزیستی را رهنمون شد. بنابراین امپراطوری هخامنشیان بهبود زندگی همگی انسان ها را در اندیشه داشتند. در جایی که از بدن نگهداری شود، روان پویا خواهد شد. از اینرو زرتشتی ها به کشاورزی برتری ویژه ای می دادند.

ایرانیان برنج را به میان رودان (مسوپوتامیا)، پسته را به سوریه و کنجد را به مصر شناساندند. آنان دانش بافتن از رشته های کتان را بوجود آوردند. تا آن زمان از کتان فقط برای روغن کشتی استفاده می شد. در سراسر امپراطوری هرکجا که زمینه پروردن فراهم بود، میوه ها و سبزی هایی را آوردند که بر مردم بومی ناشناخته بود. یونجه را که خوراک مناسبی برای چهارپایان است از کشور ماد به مدیترانه آوردند.

کشاورزی را در بخش های دوردست مصر نه برای غذای بیشتر برای خودشان بلکه برای بهتر کردن حال مصری ها آوردند. آنها مرغ و خروس وحشی هند را به مدیترانه بردند تا ماکیان اهلی شوند.

هخامنشیان چاه های قنات (کاریز) را به وجود آوردند که برای آبیاری از راه کانال های زیر زمینی و فرستادن آب چشمه های سرزمین های پر آب تر برای کشاورزی زمین های کم آب تر می باشند.

از کاریز ها در فلات ایران بهره برداری میشد زیرا بیشتر زمین های نزدیک به چشمه ها برای کشاورزی مناسب نبود. اگر می خواستند آب چشمه را از راه های روی زمینی بفرستند، بیشترین آب بخار می شد. کمبود آب ایرانیان را بر آن داشت تا با کندن کانال های زیرزمینی هم آب را به جاهایی که به آب نیاز داشتند برسانند و هم از بخار شدن آب جلوگیری کنند. از این رو راه آب های زیرزمینی که فرسنگ ها از آغاز تا به بیان درازا داشتند کنده شد.

و زاویه ویژه کندن را که به دیواره های کانال کمترین آسیب را برسانند بدانند. برای جاری شدن آب به محل های مورد نظر دانستن هندسه، ریاضیات و زمین شناسی لازم بود. فیثاغورث که گفته می شود ستونی برای خوبی ها و ستونی برای بدی ها کشیده بود، دانش هندسه را از ایرانیان آموخت. او آنچه را که دانش کاربردی در میان ایرانیان بود به شکل واژه ها و تئوری ها بیان داشت که امروز نام او را بلند و پر آوازه نموده است ولی از ایرانی صحبتی در میان نیست.

هخامنشیان به کمک کاریز ها بیابان را شکوفا کردند. اما بابل مشکل دیگری داشت: سیل، این مشکل چنان بزرگ بود که الهام بخش سروده های حماسی چون گیل گامش و داستان های انجیلی چون کشتی نوح گشت.

زرتشتی ها شیوه آبیاری ضربدری بین دو رود دجله و فرات را افریدند. سلسله ای از سد ها جاری شدن آب را کنترل می کردند و آشور و بابل را انبار غله امپراتوری ساخته بودند. این روش آبیاری چنان پیروز بود که <هرودوت> در ۴۵۰ پیش از میلاد آن نقطه را سرشارترین سرزمین غله خیز در جهان می نامد. او می نویسد: "کمترین

خوشه های گندم و جو سه اینچ پهنا دارند. دیگر در مورد اندازه های شگفت آور ارزن و کنجد حرفی نمی زنم اگرچه به خوبی می دانم چه اندازه رشد می کنند. این را هم می دانم که مردمی که پیش از این به بابل نیامده اند سخنان مرا در مورد باروری این بخش باور نخواهند کرد."

تنها باروری و آبیاری نبود که فرآورده های چون آنکه <هرودوت> می گوید را به بار آورد. ایرانی ها دانش کشاورزی خود را هم به کار بردند.

بنابراین سیل پدیده گذشته شد. کامیابی و سرشاری حتی نویسندگان تورات را رهنمون شد که بگویند: (جنس ۲۱:۸) "و خدا رایحه شیرین را بو کشید و در دل گفت: من دیگر زمین را از روی کارهای آدمی نفرین نخواهم کرد..."

اما این وعده برای همیشه به درازا نکشید چنانکه <بلادهوری> تاریخ نگار می گوید در ۶۲۹ پس از میلاد در زمان پادشاهی خسرو پرویز - یکی از آخرین پادشاهان زرتشتی - آب دجله و فرات بالا آمد و سیلی به راه انداخت که پیش از آن هرگز دیده نشده بود. سد های هر دو رودخانه در جاهای مختلف شکسته شد و سرانجام تمامی سرزمین های پیرامون در زیر آب فرو رفت. خسرو پرویز خود بر دوباره برپاسازی سد ها پروا کرد و در این راه از جان مردم و اندوخته خزانه مایه گذاشت اما نتوانست سیل را مهار کند. آب بازگشت دادنی نبود و باتلاق هایی که به این شکل به وجود آمدند همیشگی شدند.

برای شکوفایی زندگی همگان دادگستری بسیار مهم است و دادگستری پارس ها زبانزد بود. در سراسر امپراتوری داوران زرتشتی بودند و انجیل از هماهنگی در قانون را نمونه آورده و آنرا ارج گذاشته:

"... بر اساس قانون مادها و پارس ها که تغییر پذیر نیست (دانیاال ۸:۶)"

۲۵۰۰ سال پیش از این دو ابرقدرت جهان، از یکسو ایرانیان بودند و از سوی دیگر یونان و روم. فلسفه زندگی آنها یکسان نبود. یونانی ها و رومی ها خدایان بسیار داشتند که که در بهشت با بکارگیری آدمیان در بازی شطرنج با سرنوشت آنها بازی می کردند. دانش محدود به شرسنشگاه ها و در قلمروی خدایان بود. به جای بکار انداختن

اندیشه خود با قربانی کردن برای خدایان چاره دشواری های خویش را می جستند. <دلفی> غیبگو در آتن الهه ای بود توانگر که هیچگاه در پیشبینی ها اشتباه نمی کرد زیرا اشتباه در پیشبینی او، به اشتباه در فهمیدن پیشبینی هایش از سوی انسان ها نسبت داده می شد. ما اینرا در لابلای گزارش های هرودوت و گزنفون می بینیم.

برای رها کردن از چنین فلسفه خامی ایرانی ها می باید دانش خود را به یونانی ها گسترش می دادند. بازتاب آنرا، پس از آشنایی یونان با ایرانیان می بینیم. در ابتدا یونانی ها مقاومت کردند و حتی سقراط را کشتند. اما دوره آموختن و بررسی در میان یونانیان بعد از قرارداد صلح با اردشیر دوم، در ۴۴۹ پیش از میلاد، آغاز شد و گواهی بر تاثیر زرتشتی ها را دارد. شناخته شده ترین فیلسوفان، تاریخ نگاران، سرایندگان و اندیشمندان، پس از این تاریخ در یونان پدید آمدند.

افلاتون (در ۴۲۸ پیش از میلاد به دنیا آمده)، آنتریس تنس (در ۴۴۶ پیش از میلاد به دنیا آمده)، ایوکلیدس (در ۴۳۵ پیش از میلاد به دنیا آمده)، و گزنفون همگی شاگردان سقراط شدند.

هوریس، ولیوس پاترگوس، استراتازمز، تاکتوس، پلوتارک، دیوکاسیوس، آپین، آربن، هرودین، فرونتو و لوسین شماری از یونانی هایی هستند که هرآنچه می دانستند از زرتشتی ها آموختند و آنرا به سبک خود نوشتند. دنیای امروز از این دانش آموختگان یادآور می شود و اندیشه های ایشان را فلسفه، ریاضیات، پزشکی و غیره یونان می نامد و سرچشمه این دانش را فراموش می کند.

اینکه ایرانیان به عنوان ابرقدرت این همه دگرگونی های خیر به سوی پیشرفت را بنیان نهادند در مقایسه با یونانیان همزمان خویش که سقراط را به کشتن دادند، بیان کننده حقایق بسیاری است و وقتی ما گاتاها را می خوانیم سرچشمه دیدگاه آنان به زندگی را در می یابیم.

همین سرچشمه یعنی گاتاها زرتشت است که اندیشمندان قرن بیست و یکم که جویای دانش و پیشرفت هستند نیاز دارند بخوانند و بکار برند. در نتیجه زمانی که به دانش

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

اتمی دست یافتند، از آن بمب اتمی به وجود نیاورند و هنگامی که دانش پرواز را آموختند، از آن برای انداختن بمب استفاده نکنند.

هرگاه این آیین را دریابید

که خرد پدید می آورد برای مردم

شادی و رنج

و اینکه پیروی از دروغ آسیب می رساند

به پیشرفت و پیروان راستی

آنگاه بر راستی در پرتوی این (آگاهی) به خرسندی خواهید رسید

زرتشت - گاتاها یسنا هات ۳۰ بند ۱۱ (ف ر)

---

پیام بدانشمندان اروپا و آمریکا. احمد کسروی. برگ های ۱۴ و ۱۵.

«هنگامی که فلاسفه مادی می گویند: <همین جهان مادی است و بس>، و زندگانی را نیز نبرد می نامند، نتیجه این گفته های ایشان آن می شود که مردمان هرکسی خود را در هر کاری آزاد شمارد و در راه خوشی های خود از هیچ ستمی باز نایستد و مسئولیتی برای خود گمان نبرد. شما می بینید که امروز خون آدمیان همچون سیل روان است و سیاستگران برای آنکه فلان شهر را بگیرند هزاران و صد هزاران جوانان را می کشند و به کشتن می دهند و کمترین باکی یا پروایی نمی نمایند و گمان هیچگونه مسئولیتی نمی برند.

ما می گوئیم: فلاسفه مادی به خطا رفته اند. جهان تنها این دستگاه مادی نیست و زندگی نیز نبرد نمی باشد. می گوئیم: هرکس در این جهان بهر بدکاری و ستمکاری آزاد



نیست. می گوئیم: زندگی بهتر آنست که آدمیان دست به دست هم دهند و جهان را آباد گردانند و از خوشی های آن بهره بردارند و با بدی هایش نبرد کنند. می گوئیم: باید توانایان به ناتوانان یاری کنند و آنان را با خود راه برند. می گوئیم: باید دست ستمگران بسته گردد و جلوی بدکاران گرفته شود. می گوئیم: باید جنگ را با بدی ها و ستمگری ها کرد، باید نبرد را با گمراهی ها و بی خردی ها نمود. می گوئیم: باید هر کسی نیکی را وظیفه خود شناسد و بر این باشد که هرچه تواند نیکی کند.»

یونانیان و بربر ها. جلد اول. برگ های ۹۵ و ۹۶.

«حقیقت اینست که این آسیا نبود که اسکندر را از راه بدر برد. غرور فراوان و حس تحقیر وی نسبت به مردمان و عشق کورکورانه ای که به لذات و شهوات داشت، از نژاد او و از ولادت و از مادر و پدرش سرچشمه می گرفت. و تاریخ درباره این دو نفر دچار هیچ اشتباهی نشده است. مادرش، اولومپیس، زنی بی رحم و متکبر و تیز خشم و کینه جو و حسود بود، که از جادوگری به شعائر باده پرستی پرداخت. و در بسیاری از آدمکشی ها دستانش آلوده شد، و نام خود را ننگین کرد.

پدرش، فیلیپ: حزنان و شراب و انواع خوشگذرانی ها را دوست می داشت ... و مردی حيله گر و بی وجدان بود. در نظر او برای رسیدن به هدف، استفاده از هر وسیله روا بود؛ پستی و خیانت را مشروع می دانست.»

یونانیان و بربر ها. کتاب اول. برگ ۱۰۵.

«و این نخستین بار نبود که یونان، هنگام بدبختی، به ایران روی می آورد. از زمان هیپیس که از آتن رانده شده بود تا زمان خاریدموس که از آتش خشم اسکندر گریخت، هر بار که یونانی صاحب منصبی امنیت خویش را در خاک میهن در خطر می دید، راه

شوش را در پیش می گرفت، و نیز هر وقت که شهر کشوری یونانی، خواه آتن، خواه اسپارت، خواه تَبای، در تهدید شهر کشور های دیگر یونان قرار می گرفت، متوجه شوش می شد و از مساعدت معنوی و مادی بهره مند می گردید. از تمیستوکلس، در گرماگر جنگ سالامیس گرفته، تا دموستنس در آغاز جنگ خابرونیا، جز در مورد ایسوکراتیس که حوادث نشان داد که چه اندازه اشتباه کرده بود، سازندگان عظمت و پاسبانان آزادی یونان پیوسته ایران شاه بزرگ حامی استقلال یونان می شناختند، و هرگز بر صدد آن برنیامدند که انتقام لشکر کشی خسایارشا را بگیرند، و چنان معتقد بودند که زئوس، «منتقم حقیقی اندیشه های نخوت آمیز» با بدبختی سالامیس انتقام گرفته و کيفر داده است.»

یونانیان و بربر ها. کتاب اول. برگ های ۱۱۳ و ۱۱۴.

درباره فیلیپ پدر اسکندر:

«و چون برای خریدن بازوها و ضمائر مردم نیازمند پول بود، در بهره برداری از معادل طلای **کرنیدس** شتاب کرد، و آن اندازه از این فلز گرانبها به چنگ آورد که توانست با آن سکه های فیلیپی مشهور خود را ضرب کند، و با همین سکه ها >سربازان بیگانه را اجیر کند و بسیاری از یونانیان را فاسد و خائن نسبت به میهن سازد< (دیودوروس). ... فیلیپ >از راه خدعه و بی هیچ زحمتی< دو شهر از هلسپونتوس را مسخر کرد؛ پس از آن به محاصره اولونتوس، دژ اصلی خالکیدیکه، متوجه شد. و چون می دید از راه حمله تلفات سنگینی خواهد داشت، به تباہ کردن مردم پرداخت: پسر آموناس دو تن از داوران اولونتوس یعنی **اوتوکراتیس** و **لاستنیس** را به پول خرید و با خیانت این دو تن شهر به تصرف او در آمد. به محض آنکه شهر مسخر وی شد، به غارت کردن آن فرمان داد، و مردمش را به بردگی گرفت، و به گفته دیودوروس >این بردگان و غنایم را در مزایده، به فروش رسانید<.

دیودوروس می گوید که از این راه > فیلیپ ثروت هنگفتی به چنگ آورد: این ثروت ها سبب آن شد که وی بتواند جنگ را ادامه دهد، و در عین حال مایه هراس شهر های

دیگر شد که ممکن بود در برابر او ایستادگی نمایند. بالاخره ... با پراکندن پول در میان همه شارمندانی که در شهر ها نفوذ کلمه داشتند، بر شماره کسانی که نسبت به میهن خود خیانت می ورزیدند افزود. به همین جهت بود که وی، برای گستردن متصرفات و قدرت خویش، به نیروی سیم و زر بیش از نیروی بازو اهمیت می داد ... حتی آتن نیز نمی توانست از گرایش به فساد و تباهی که در میان شارمندان آن مشاهده می شد جلوگیری کند. روایت می کنند که فیلیپ روزی با یکی از مردان شهری که خیال تسخیر آنرا داشت و آن مرد به او گفته بود که این شهر را نمی توان به نیروی بازو گرفت، چنین گفت: <عجب! آیا دیوار های این شهر آن اندازه بلند است که طلا نمی تواند از بالای آن بگذرد؟> چنین بود که فیلیپ با زیاد کردن خائنان شهر های یونان در نتیجه رشوه دادن و بخشنده دستی کردن، و نیز در نتیجه دادن عنوان دوستی و میزبانی به چنین خائنان، و از راه این نمونه های شوم، در آن توفیق یافت که در همه جا اخلاق عمومی را تباه کند.>

یونانیان و بربر ها. کتاب اول. برگ ۲۸.

<و نیز می خواهم ثابت کنم که علت اساسی دشمنی عمیق و انکار ناپذیر یونان نسبت به حریف شرقی خویش - که تاریخ هم نخواست است با قضاوت های بی طرفانه خود، لکه آنرا از دامن پاک کند -، ناسازگاری ریشه درآ میان دو جهان و دو گونه مختلف تفکر در آنها بوده است، یعنی اختلاف هایی ناشی ناپذیر درباره رفتار آدمی و ماموریتی که در جهان دارد و کمال مطلوب کلی وی در زندگی. و علت این اختلاف، چنانکه غالباً به تزویر در مغز ها وارد کرده اند، پستی و انحطاط جانشینان کوروش نبوده است.>

یونانیان و بربر ها. کتاب دوم. برگ ۲۴۹.

«می بینید که به شهادت مورخ یونانی، مردان بسیار ثروتمند یکی از جزایر بسیار شکوفای مجمع الجزایر، یک ایونینائی اصلیل، داماد و عموزاده هیستیاپوس و جبار میلئوس شهر بسیار پر ثروت و آباد آن زمان ایونیا را بر می انگیزد تا نزد شهربان داریوش رود و او را حاضر کند تا به هزینه ایشان جزایر یونان را مسخر سازد!

این روایت که، از لحاظ روابط ایران و یونان، برای یونانیان بسیار کم افتخار آمیز است، به خوبی نشان می دهد که یونانیان، از اواخر قرن ششم ق.م و به محض آنکه با ایرانیان ارتباط پیدا کردند، بر آن شدند که با کشاندن هخامنشیان در نزاع های دائمی خودشان از قدرت ایشان استفاده کنند؛ ولی آنچه بیشتر نمایانده می شود این است که کینه یونانیان نسبت به ایرانیان، از همان آغاز کار، کمتر از تفر و کینه ای بوده است که، خواه در نزاع های برخاسته از تضاد منافع و خواه از نزاع های قدرت طلبی، خود یونانیان نسبت به یکدیگر داشته اند.»

یونانیان و بربر ها. کتاب دوم. برگ های ۲۵۴ و ۲۵۵.

«آری در پایان قرن ششم ق.م، آتن که نخستین شهر کشور یونان و از همه مقتدر تر و نامدارتر و نیز گردن فراز تر بود، بر ضد اسپارت در صدد اتحاد با ایران و یاری گرفتن از شاه بزرگ بر آمده و نمایندگان آن در پاسخ درخواست خود چنین شنیدند که اگر بخواهند امنیت و سلامت خود را تامین کنند، باید دوباره هیپیباس را، که بر اثر فشار خاندان آلکما یونیدای متحد شده با اسپارتیان، از سلطنت استعفا کرده و در شوش و نزد داریوش عزلت گزیده بود، به فرمانروایی بپذیرند. همانگونه که انتظار می رفت، آتینیان از پذیرفتن این شرط سر باز زدند، و این پیمان شکنی، چنانکه هرودوتوس نوشته است، «برای آنان به منزله تصمیم بر قطع رابطه صریح با ایرانیان بود.»

یونانیان و بربر ها. کتاب دوم. برگ ۳۱۲.

«پس از اربل، در تابستان ۳۳۰، آنگاه که شاه بزرگ از میان رفته و ایران متلاشی شده زیر پای اسکندر افتاده است، و آنگاه که سیاست مقدونی پیروز شده و چنان به نظر می رسد که با آن یونانی‌مآبی نیز پیروز‌مند شده است، دموستنس با شهامت و غرور، هم به سراسر مردم یونان و هم به داورانی ک برای محاکمه او انجمن کرده بودند، چنین خطاب می کند: سرنوشتی که اکنون بر همه مردمان حکومت می کند، دردناک و موحش است؛ در میان یونانیان و بربرهای زمان ما کیست که گرفتار شری نشده باشد؟»

\*\* . درباره نگاه زشت غرب نسبت به دیگر مردمان و متفاوت با نگاه ایرانی که به گیتی آرای و یگانگی باورمند است: توجه نمایید که بوسونه یک کشیش سده هفده فرانسوی بوده است.

کتاب اول. برگ های ۳۱ تا ۳۳.

«اکنون به دلیل ادعایی، یعنی یکی از دلایلی که بوسونه برای عشق ورزی یونانیان نسبت به ایلید آورده، می پردازیم. با اینکه تخیلی بیش نیست، شایسته آن است که کمی درباره آن درنگ کنیم و به بحث پردازیم، چه این نوع استدلال مشت طرز تفکر جهانی را باز می کند، و سر اندیشه های نابجا و تعصبات پوچ کهن را که هنوز هم درباره شرق وجود دارد، و در افکار ریشه کرده است، به خوبی آشکار می سازد.

این دلیل از آن جهت وهمی و خیالی بیش نیست که هیچ جا تضاد و تقابلی وجود نداشته است که بوسونه بتواند، پیش از محکوم کردن آسیا و ایران، به منظور افزودن افتخارات یونان و مغرب زمین، آن تقابل ها و اختلافات را در دو ستون مقابل یکدیگر بنویسد و چنان نتیجه ای بگیرد. ... ولی هیچ چیز بهتر از خود متن هومر حقیقت را آشکار نمی سازد؛ آنرا بخوانید و دآوری کنید. سرود بیست و دوم ایلید را، که در واقع اوج حوادث کتاب در آن آمده است، بخوانید و ببینید که چگونه آخیلوس (به تعبیری بوسونه اروپایی) بر هکتور (یعنی آسیایی) پیروز می شود و او را می کشد:

هکتور به خاک افتاد، و آخیلوس ملکوتی پیروز شد ... هکتور ناتوان، که کلاه خود درخشانی بر سر داشت، گفت: حتو را سوگند به جات و به زانو هایت، سوگند به پدر و مادرت، مگذار که سگان مرا در نزدیکی کشتی های آخایی بدرند!

**دو پینه و زرینه بی** را که پدر و مادر بزرگواریم به تو هدیه خواهند کرد بپذیر؛ نعش مرا به خانه ام برسانف تا مردان و زنان نروا مرده مرا در آتش افروزیی که خواهند کرد شرکت دهد.

آخیلوس تیزپا که چشم فرو هشته بود گفت: <ای سگ، مرا به زانو هایم و به پدر و مادرم سوگند مده. کاش آن نیرو و آن دل را داشتم که خود، تو را بدرم و خام بیلعم ...> این بگفت و برای هکتور ملکوتی مجازات وحشتناکی طرح ریخت:

پی های پشت دو پای او را از پاشنه تا قوزک شکافت و دو الهایی از آنها گذراند و به ارا به خود پیوست، و چنان کرد که سرش به روی زمین کشیده شود ... پیکر که بر زمین کشیده می شد گرد و غبار بر می انگیخت. سری که پیش از آن چندان به لطف آراسته بود، در میان خاک ها کشیده می شد. و گیسوان سیاهش گرداگر آن به این سو و آن سو پراکنده می شد.»

---

یونانیان و بربر ها. کتاب اول. برگ های ۲۵ و ۲۶.

«در اینباره نظر آرتراپهام پوپ [Arthur Upham Pope]، مولف اثر گرانقدر و عظیم <تحقیقی در هنر ایران> و یکی از بهترین کارشناسان تمدن ایرانی شایسته توجه است: <خلاصه آنکه جهان به ندرت فرهنگی این اندازه زنده و فعال دیده است. یونان و روم در دوره های تاریخی، از حیث شماره افکار ثمر بخش و وسعت دامنه کارآمدی این افکار، بر ایران تفوق پیدا کردند. ولی روزگار یونان و روم در مقایسه با روزگار ایران بسیار کوتاه بود. چون واحد مقیاس زندگی تاریخی ایران باشد، یونان جز واقعه ای افتخار آمیز و عظمت روم جز پرده ای از نمایشنامه جهانی جلوه گر نمی شود.

نمودی با چنین عظمت و نیرومندی آدمی را در صحنه تاریخ به اشتباه می اندازد. نه تنها تاریخ آسیا، بلکه تاریخ جهان هم تا زمانی که منابع قدرت ایران کشف و بیان و اندازه گیری نشود، و دامنه تاثیر آن به سنجش در نیاید و درست فهم نشود، غیر قابل فهم خواهد ماند. < پوپ حق دارد، از آن جهت که تا زمانی که ماهیت واقعی نیروهایی که سبب شدند که ایران باستان نخستین امپراطوری و یکی از سازمان دارترین امپراطوری های ازمنه قدیم باشد شناخته نشود، پیوسته در اساس تاریخ معمایی وجود خواهد داشت.>

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۳۱.

«دین آموز پرسید که از میان کردار های مردمی، کدام برای آبادانی گیهان سودمندتر است؟ ... و کدام کردار سرآمد دیگر کردار هاست؟

پاسخ:

همانا از میان کردار های مردمی سودمندتر اندر گیهان، گسترش داد و آیین نژادگی به دست آن کسی است که خود نیکو شهریار و کشور سالار است: زیرا که استواری فرمان و ساماندهی گیهان از اوست.

... و سرآمد ترین کردار های مردمان، بکارگیری رادمندانه خرد در کارها بر مردم سزاوار بکارگیری خرد است: که، خرد، جرثومه ی هر پارسایی است.»

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۱۷۶.

«همانا فرمانرو شهریاری نیکو، دانایی و راستی و نیکویی است.

زمانه اش، زمانه فرمانروایی ستودگان (ایزدان مینوی) است.

آشکاری اش، گستردگی داد اندر جهان و آبادانی و شادمانی است که از آن بر می خیزد.

دانایی و راستی و نیکویی، دانایان و راستان و دیگر نکویان رو به فرازند.

مردم سزاوار مهتری در مهتری اند و، کهتران به کهتری خود شایسته اند؛ تودگان را است فراخی و شادمانی؛ و نیکویی چنین شهریاری در این است که به میانجی شهریاری ایشان، جهان مادی دست آموز سپندار مینو می گردد.

بنیان شهریاری نیکو، بهره مندی از بین شهریاری اورمزد است.

فرجام شهریاری نیکو، نابودی سرتاسرانه ی تازش اهریمنی و، فرارسیدن زمان نوسازی دو جهان و، فرو آمیزی دوباره به همان نیروی آغازینی که از آن شاخه گرفته بود، می باشد.

فرمانرو پادشاهی بد، کژ آگاهی و دروغ زنی و بدی است.

زمانه اش، زمانه سر بر آوردن دیوان است.

نشانه آشکاری اش، آلودگی جهان از راه بیداد و دشواری و ویرانی ای در زندگانی تودگان است که پیامد آن می باشد.

کژ آگاهی و دروغ زنی و بدی، کژ آگاهان و دروغ زنان و بدان در فرازند.

مردم سزاوار مهتری سر به کهتری می گذارند و، برزنیان لایق کهتری منصب مهتری می یابند؛ تودگان را است تنگی و دشواری؛ و نیکی این سیاست باز آنست که به میانجی پادشاهی بد او، جهان مادی دست آموز زدار مینو می گردد.

بنیانش اش، بهره مندی از سیاست پیشگی زدار مینو است.



آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

فرجامش، نابودی سرتاسرانه ی هر چه که بُن و بهره از گوهر او دارد می باشد؛ این است راز آکاری دینِ بهی»

---

پیرامون جایگاه والای آشتی و صلح و دوستی در جهابینی ایرانی زرتشتی:

خرده اوستا. برگ ۵۶.

بخشی از هفتن یشت:

«وهمن امشاسپند را می ستاییم، آشتی و صلح فیروزگر را می ستاییم که حافظ همه آفریدگان است، خرد فطری خدا داده را می ستاییم، خرد اکتسابی خدا داده را می ستاییم.»

---

\*\* در پیوند با جستارِ به روز شدن، اینجا نگاهی داریم به راه و شیوه کشورداری یونانیان.

یونانیان و بربر ها. نسک دوم. برگ های ۲۹۲ و ۲۹۳.

ایسوکراتش برای فیلیپ دوم که پدر اسکندر مقدونی است نامه ای می فرستد و او را برای جنگ با ایرانیان، اندرز میدهد. پیش از پرداختن به اندرز او، به کوتاهی نگری داریم بر منش وی و خانوادگی که در آن رشد کرده بوده است. ایسوکراتش پسر مردی بود که با بهره کشی از بردگانش برای کشتی سازی، به دارایی و توانگری فراوانی

آروین آدریان  
 فنلاند - سال ۲۵۷۷  
 پست الکترونیکی  
 Arvin.adriyan.ir@gmail.com

دست یافته بود. ایسوکراتش توانست از توانگری پدرش بهره گیرد و به بیان و بلاغتی دست یابد که آنرا «هنر کوچک کردن چیزهای بزرگ و بزرگ کردن چیزهای کوچک» نام نهاده بود.

پس از این پیشگفتار کوتاه درباره ایسوکراتش، به اندرزش به فیلیپ می پردازیم. او در نامه اش به فیلیپ پند میدهد که اگر بربرها (ایرانی ها) را مجبور سازی که بردگان یونانیان شوند و بتوانی خواستت را به شاه کنونی ایران که او را شاه بزرگ مینامند، تحمیل نمایی؛ به افتخاری خواهی رسید که هیچ کس نتواند به از آن بالاتر دست یابد. آن زمان هیچ کس شایستگی مقابله با لشکرکشی هایت را ندارد و دیگر کاری جز اینکه خداسوی، نخواهی داشت.

سرانجام میبینیم که همچنانکه ایسوکراتش با در پیش گرفتن دستورهای ارسطو و بهره گیری از دارایی پدرش، به سبک ادبی ویژه خود دست یافت؛ فیلیپ و اسکندر نیز توانستند از آثار ایسوکراتش (که با دروغپردازی ها، تحریف کردن واقعیت ها، بیان تاریخ قلب شده و دشنام ها و افتراهایی که به ایرانیان بسته بود، با بلاغت زهر آلود خود کینه ورزی نسبت به بربرها را در دل و جان یونانیان انداخته بود) بهره گیرند. در پایان کار، فیلیپ و اسکندر توانستند هم یونانیان را به زیر یوغ خود کشند و هم شاهنشاهی هخامنشی را پایان دهند.

\*\* اینک بنگرید به کارهای غرب در ویرانسازی خاورمیانه که سرانجام اسلام امروزه دامان جامعه خودشان را نیز گرفته است. و این می توانید شبیه کار اسکندر باشد.

## گروه بندی های سازمانی و شایسته سالاری و منابع انسانی

عهد اردشیر.

«اردشیر مردم را به چهار گروه سامان بخشیده بود که اینهايند:

- ا. اسواران.
- ب. موبدان و هیریدان که اداره کردن آتشکده ها با اینها بود.
- ج. پزشکان و دبیران و اخترشناسان.
- د. کشاورزان و پیشوایان و مانندگان ایشان.»

اردشیر پاکان، حتی برای جایگاه ندیمان خویش نیز، گروه بندی ویژه ای داشت.

«او ندیمان خود را در سه گروه سامان بخشیده بود: در گروه نخستین شاهپوران و اسواران بوده اند و در گروه دوم بزرگان و دانشمندان و در گروه سوم دلخکان و بازیگران جا داشتند. میان جایگاه او و ندیمان پرده ای <ستاره> می آویختند و جوانی که از فرزندان اسواران برگزیده می شد و او را <خرمباش> می نامیدند، بر پرده شاهی گمارده شده بود.»

عهد اردشیر. برگ های ۶۵ و ۶۶:

«چنین دانم که شما با در دست داشتن کار شهریاری بزنان و فرزندان و همالان و کنیزکان و وزیران و یاران و یاوران و کومک کاران و اندرزگویان و پیرامونیان و دلخکان و آرایشگران گرفتار خواهید بود. همه اینان جز دسته اندکی، همواره بر آنانند تا مگر برای خود چیزی بدست آرند تا از خود چیزی دهند. کوشش هر یک از ایشان برای گرمی بازار خود اوست و بهتر کردن زندگی فردایش. و نیکی را برای شاه از بهر نیکی خویش می خواهد. نزد چنین کسان، آن کاری نیکو است که سود آن به خود

او رسد و بدترین کارها آن است که از آن به او زبانی در افتد. او همواره خود را بجای توده مردم می نهد و توده مردم را بجای بزرگان. اگر خود او از یک نیکی بهره ای دید، آن نیکی در دیده اش نعمتی همگانی است. اما اگر از پیروزی بر دشمن و دادگری دولت و ایمنی خاندان ها و استوار کردن مرز ها و مهربانی پادشاه و استواری شهریاری، به خود او چیزی نرسد که وی را خوشنود سازد، همه اینها را نعمت های ویژه نامد و از دست روزگار گله دار باشد و بد گفتن از روش کار ها را پیوسته افزون کند.

او بازار مهر داشتن به شاه را تا زمانی گرم نگه می دارد که بازار بهره برداری خودش گرم باشد و شگفتا که وزیران و مانندگان ایشان ندانند، بهره گیری از پرتوی نام شاه از فرومایگی است > بهره برداری از نزدیک بودن به شاه انگیزه تباهی همه کارها است <. پیشینیان ما گفته اند: <خردمندی فرمانروا برای مردم، از باروری زمانه نیکوتر است > <زیرا خردمندی شاه از باروری روزگار بهتر است >.

«و نیز از افت های شهریاری است که پادشاه اجازه دهد زاهدان و نیایشکاران به کار فرمانروایی پردازند. از اینجا بود که اردشیر با اینکه در حکومت خود به سر رشته داران دینی نیروی بسیاری بخشیده بود، چنان آنان را در آیین های دولتی پا بسته می داشت که دیگر بیمی از سرکشی ایشان نمی رفت. اردشیر از آن (دانای بی برگ و نوا) سخت می ترسید که جامه زاهدی در پوشیده و میکوشد از راه دین برای خود در دل مردم جا باز کند.»

«اردشیر درباره خطر بیرونی که چیره شدن ملت های دیگر بر کشور است، در اندر زمانه اش سخنی نگفته است. اما خطر درونی به نظر او پست شدن اخلاق سر رشته داران و مردم است و این میدانی است که اصلاحات از همانجا باید آغاز گردد. زیرا هیچگاه نمی توان مردمی را با اندیشه های گونه گون و دل های پر از کینه به یکدیگر به جنگ دشمن بیرونی برد. به ویژه آنکه در منش آدمی تنفر از جنگ همواره نهاده است.»

«بدانید: من و شما مانند یک تن ایم که چون آسایش یا آزاری به یک اندام رسد به دیگر اندام ها سرایت کند و به همه جا رسد. در شما گروهی مانند سر اند که پیوستگی ها را نگه می دارند. گروهی مانند دست هاینده که گزند ها را دور کنند و سود ها را فراهم آرند. گروهی مانند دل اند که بیاندیشد و چاره گری کند. گروهی چون اندام های فروردین اند که تن را در رسیدن به برخی نیازمندی هایش یاری می دهند. باید به حکم این روال در دل هایتان همدستی و نیکخواهی پدید آید و کشتن کینه ها.»

خرده اوستا. پانوشت برگ ۸۳ و ۸۴.

«در ایران باستان یه باب آتشکده بزرگ بود که از کلیه آتشکده ها بزرگتر و معروفتر بود. این آتشکده ها عبارت بودند از:

اول - آتشکده آذر خروه Azar Kharooh در کاریان فارس که ویژه طبقه موبدان و پیشوایان مذهب بود.

دوم - آتشکده آذر گشسب Azar Goshasb در شهر شیز نزدیک رضائیه (آذربایجان) که ویژه پادشاهان و جنگجویان کشور بود.

سوم - آتشکده آذر برزین مهر Azar Barzinemehr در ریوند خراسان که به طبقه بزرگ و افزارمند و عامه مردم اختصاص داشت.»

از زبان داریوش. برگ های ۴۰ تا ۴۵.

«به کارگران علاوه بر گندم یا جو، بریانی جو، جوانه جو، همراه شراب یا آب جو، خرما و بادام نیز داده شده است. همچنین کارگران <جیره پیشکشی> به مناسبت سختی کار نیز می گرفته اند که در لوح ها به ندرت به میزان دقیق آن اشاره شده است. مثلا صد نفر از کارگران خزانه داری هر کدام یک لیتر شراب در ماه دریافت کرده اند و یک گروه نود نفری دیگر برای همین زمان یک سوم شراب و یک لیتر جو گرفته اند. و به اعضای یک گروه دیگر هر کدام ماهانه، به مدت یک سال، یک لیتر انجیر داده شده است.

در کنار نگهداری خزان، بانوان خیاط، بانوان کارگر مزارع و کارگران نقاشی ساختمان، اغلب با کارگران خارجی نیز که <جیره پیشکشی> دریافت کرده اند مواجه می شویم. مثلا از تراکیه ای ها، لیکیبایی ها، کاپادوکیه ای ها و سغدی ها نام برده می شود.

پرداخت هایی از این دست همیشه زیر نظر روحانیون بوده است. ظاهرا روحانیان برای پرداخت های ویژه معتمد تر از دیگران به نظر می رسیده اند و این می رساند که هر چند به طور قطع معیار هایی وجود داشته، اما تعیین میزان پرداخت و انتخاب شخص کمک گیرنده، همواره به نظر مسئولان بستگی داشته است. گذشته از مسئله اعتماد، همین امر موجب می شود تا روحانیان در کنار وظایف دینی به مسئولیت های دیوانی نیز مشغول شوند. پیش از این نیز (فصل سه، بخش سه) دیدیم که از آتش بر ها، در کنار وظایف آیینی، برای تایید حسابرسی ها سود برده اند.

بررسی های ما تاکنون مشخص کرده که جیره و اضافه پرداخت های مربوطه فقط شامل کارگران و خدمتکاران ساده می شد که حداقل دریافتی را داشته اند. ظاهرا در شاهنشاهی ایران همه می توانسته اند با کسب مهارت میزان دریافتی های خود را بیشتر کنند. سندی وجود دارد که گویای امکانات گوناگون در چهارچوب گروه شغلی خاص است. از جمله لیست پرداخت جو به کارکنان یک کارگاه خیاطی موجود است که در آن از بالاترین تا پایین ترین حقوق دیده می شود. ردیف های پایینی مربوط به کودکان است که حقوقشان نسبت به سنشان طبقه بندی شده است. دو پسر و پنج دختر بچه هر کدام ۵ لیتر، شش پسر و پنج دختر هر کدام ۱۰ لیتر، دو پسر و یک دختر هر کدام ۱۵ لیتر، و حقوق ماهیانه دریافت می کرده اند.

معمول چنین بود که تمام اعضای خانواده برای یک کارفرما کار می کرده اند. اگر پدر خانواده برای دربار کار می کرد همسر و کودکانش نیز از خردسالی در همان جا مشغول بوده اند. شاید کودکان خیلی زود وارد بازار کار و مجبور به کسب مهارت می شده اند. در این صورت حرفه ای را انتخاب می کردند و تا رسیدن به بلوغ شغلی، متناسب سَنشان، جیره لازم را می گرفته اند.

در چند سند مقام های دیوانی این کودکان را با عنوان «رده پیش تعرفه ای» نامیده اند.

یک رده بالاتر از کودکان گروهی قرار دارد که ماهانه ۲۰ لیتر جو می گیرد. در میان این گروه سه تن دوزنده ردا، هفت تن دوزنده لباس بی آستین است. شاید یکی برش کار و دیگری رنگ رز بوده است. با دیدن اینکه دستمزد این دو از حداقل دستمزد ها نیز کمتر است، می خواهیم گمان کنیم که شاید آنها در حال کار آموزی بوده اند. ولی جای دیگر همین لوح به چیز دیگری بر می خوریم که اینبار ماهانه چهل لیتر جو، یعنی دو برابر دیگران حقوق می گیرند. ممکن است این مرد کاملی باشد که به حرفه خود مسلط شده است. فهرست مشابهی از بانوان هم داریم که در شغلی واحد، حقوق های متفاوت می گیرند. دو زن دوزنده پالتو های ظریف ماهانه ۲۰ لیتر جو می گیرند، زنی دیگر با همین شغل ۲۵ لیتر و هفت زن دیگر ۳۰ لیتر. همچنین ۲۱ بانوی دوزنده ظریف و ۱۸ بانوی دوزنده لحاف ۳۰ لیتر جو دریافت می کنند. در عین حال در هر گروه به زنی بر می خوریم که فقط ۲۵ لیتر جو می گیرد. این رده بندی حقوق، مانند وضعیت حقوقی مردم، می تواند نشانه این باشد که بانوان خیاط در مراحل گوناگونی از آموزش بوده اند. علاوه بر این، راجع به تفاوت حقوق بانوان، باید امکان دیگری را نیز در نظر گرفت. آشپزی، رخت شویی و خانه داری و شاید هم رسیدگی به باغچه کوچک خانواده احتمالاً زنان را از کار تمام وقت باز می داشت و در چنین حالتی طبیعی است که حقوق برابر مرد ها نداشته باشند. ...

بدین ترتیب واضح می شود که ظریف تر شدن کار، مثلاً دوختن لباس ساده، ظریف و یا داشتن مهارت کافی یا نو آموز بودن و در مورد زنان کار نیمه وقت یا تمام وقت، بر میزان حقوق ها اثر می گذارده است. به طور نمونه در لوحه ای زنی ثبت شده که ماهانه ۲۰ لیتر جو دریافت می کند. شاید سپردن کار به او را بتوان بخشی از کمک های بعد از زایمان شمرد، به خصوص اینکه به این زن در بین کودکانی اشاره شده که

هنوز زمان شروع کار آنها فرا نرسیده است. پس از مدتی او را می بینیم که مجدداً مشغول به کار شده و نوزادش در حین کار مادر، به وسیله لاله های مهد کودک نگهداری می شوند. این مطلب را بعداً و در جای دیگر در ارتباط با کارکنان خزانه دنبال خواهیم کرد.

در لوح های ما بالاترین حقوق را بانوان سرپرست دریافت می کنند، ۵۰ لیتر جو در ماه.

این حقوق معمول بانوان مدیر بود که اغلب در کارگاه های خزانه و یا کارگاه های تولیدی دیگر، با آنها روبرو می شویم. به این مقدار جو باید ۳۰ لیتر شراب و یک سوم یک بز یا گوسفند را نیز افزود. سرپرست زن خزانه پسته نه نیز ۵۰ لیتر جو و ۳۰ لیتر شراب می گرفت. (به گوشت اشاره ای نشده). پس از این سرپرست، یک مرد با چهل لیتر جو و ۲۰ لیتر [شراب] و سه زن با ۴۰ لیتر جو و ۱۰ لیتر شراب قرار می گیرند. میزان جو برابر اما شراب متفاوت است. البته در مقایسه اصل حقوق زن و مرد، این اندک تفاوت شراب، چندان قابل اعتنا نیست. زیرا گاه در میان مردان هم که حقوق برابری به صورت جو می گیرند، تفاوت هایی در میزان شراب دریافتی شان به چشم می خورد. ...

سهم شراب مرهم داران بابلی ۵ لیتر، و پاسبانان ساده و پسرکان پارسی رونبشت بردار، فقط ۲٫۵ لیتر است. در گروه اخیر، یک نفر حتی ۱ لیتر می گیرد.

این تفاوت در مورد پسران جوان، احتمالاً گویای توجهی است که به سن آنها می شد. ... مجموعاً می توان چنین برداشت کرد که نظام دیوانی هخامنشی می کوشد تا هر کس به اندازه کاری که انجام می دهد مزد بگیرد. حقوق های سازمانی بالا نیز طبقه بندی شده بود. ...

معلوم است که همه جیره بلند پایگان و کارمندان رده بالا مصرف شخصی آنها نبوده است و از آنجا که خدمتکارانشان نیز جیره مخصوص داشته اند، مجبور به تأمین حقوق آنان نبوده اند. به این ترتیب، تعداد کارمندان هر کارمند، طبق آیین نامه ها دقیقاً معلوم بود و اگر کسی به خدمتکار بیشتری نیاز داشت، جیره او را می بایستی شخصاً تأمین



کند. ظاهراً بخشی از مازاد جیره، ذخیره و انبار می شد و بخشی هم در بازار به فروش می رسید. ... اشارات زیادی در دست است که کارگران خود نیز صاحب احشام بوده اند. مثلاً از تحویل بزغاله هایی صحبت می شود که می بایستی در خانه پروراندند. در صورت کافی نبودن مرتع برای تغذیه بز و گوسفند و ماکیان، از زرف دستگاه اداری به کارکنان جیره علفه داده می شد. به این ترتیب، پرورش حیوانات در چهارچوبی معین، بخشی از مخارج کارگران را تامین می کرد. ...

همچنین در برخی نقاط به کارکنان نهار می دادند. مثلاً در خزانه ها آشپزهای زن برای نهار کارگران غذای عمومی می پختند. احتمالاً کارکنان دربار، جیره غذایی داشته اند. بنابراین غذای روزانه را هم باید به میزان حقوق افزود.

با اسنادی که امروز در دست است، پی بردن به میزان واقعی درآمد، در زمان هخامنشیان کار بسیار دشواری است. با این همه مسلم است که حقوق و جیره طبقه بندی شده بود و هرکس به نسبت مهارت و میزان کار، حقوق دریافت می کرد. کوشش می شود تا به عناوین مختلف، دریافت کنندگان حداقل دستمزد، گه ناگزیر از انجام کارهای سخت نیز بودند، با اضافه پرداخت هایی تامین شوند. به همین دلیل حداقل حقوق از حقوق معمولی در بین النهرین پیش از هخامنشیان، که جیره یک منشی، باغبان، خیاط، کشاورز، کوزه گر، نجار و چوب بر، سراج و آهنگر ماهیانه ۲۰ لیتر جو بود، بالاتر است. در زمان داریوش کمک های پراکنده دولتی را نیز باید بر حقوق کارگران و کارکنان دولت افزود. این کمک، هم شامل کارگرانی می شد که شرایط کاری فوق العاده سختی داشتند و یا به دلایلی دیگر مستحق دریافت پاداش بودند و هم شامل حال زنانی که وضع حمل کرده بودند. حقوق زن و مرد برای کار یکسان، برابر بود. زنان می توانستند ساعات کار کمتر و یا به عبارت دیگر کار «نیمه وقت» بردارند. محیط کاری زن و مرد یکی بود و امکانات کارآموزی و ارتقای شغلی، برای هر دو یکسان فراهم می شد. در میان اسناد موجود تعداد مدیران و سرپرستان زن کم نیست. ...

در شاهنشاهی بزرگ ایران، در کنار مردمی که در خدمت دولت بودند، بی شمار پیشه وران و بازرگانان آزاد و همچنین کشاورزان و مالکین بزرگ نیز قرار داشتند که به سهم خود از مزد بگیران و خدمتکاران خاص استفاده می کردند. در اینباره لوح های دیوانی تخت جمشید گاه اطلاعاتی، مصل نوری باریک در تاریکی، به ما می دهد. مثلاً

در جایی از خیاطی مستقل صحبت می شود که لباس های تولیدی خود را به خزانه تحویل داده و برای هر دست لباس ۱۰ لیتر جو گرفته است.»

از زبان داریوش. برگ ۱۶۷.

«زن هایی که در کارگاه خیاطی شاهی در خزانه ها کار می کردند حقوق خود را بر اساس نوع لباسی که می دوختند دریافت می کردند: لباس های ساده، لباس های ظریف و لباس های بسیار ظریف.

در میان افرادی که بالاترین حقوق را دریافت می کردند به چند مرد خیاط هم بر می خوریم. تعداد مرد ها به مراتب کمتر از زن ها است. ظاهرا کار این گروه، دوخت لباس شاه و لباس هایی که شاه خلعت می داده، بوده است. سطح حقوق این خیاطان برابر با حقوق بانوان سازنده اشیاء هنری است:»

دیدنی نو از دینی کهن. فرهنگ مهر.

«جمشید شاه ایران در سازمان دادن به کشور و تربیت مردم کوشش زیاد کرد. او بود که مردمان را به چهار طبقه: آموزان (آموزگاران)، **تیساران** (لشکریان)، **نودیان** (کشاورزان)، و **اهنوخویشان** (پیشه وران) بخش کرد و در حقیقت نخستین کسی بود که نظریه "تقسیم کار" را عنوان کرد، و او بود که کشاورزی و ساختن آلات و ابزار خانگی و جنگی را به مردم آموخت، فلز استخراج کرد، پزشکی و دارو و درمان را معرفی کرد و رفاه، آسایش و امنیت ایجاد کرد که مردم هرگز ندیده و نچشیده بودند.»

تجارب الامم. برگ ۳۸.

جمشید:

«جمشید کشورها را بگرفت. نه که خود بر شیوه پیشینیان بود، که بر آن بیفزود، چه، او مردم را به رده‌ها بهر کرد، و پایه دبیران را باز نمود و فرمود تا کسی جز کار رده خویش نکند. وی چهار مهر برگزید: مهری برای جنگ و پاسداری، که بر آن <شکیبایی> نگاشت، و مهری برای باج گرفتن و گرد آوری خواسته، که بر آن <آبادانی> نقش زد، و مهری برای پیک، که بر آن <شتاب> نوشت. و مهری برای دادخواهی که نقش <داد> بر آن زد، و این آیین تا پیدایی اسلام، در میان شاهان پارسی بر جای بوده است. تبهکاران و اهریمنانی که به چنگ اش می افتادند و به کارهای دشوار می گمارد و به بریدن سنگ‌های سخت و گران از کوه‌ها، و کار آهک و گچ و ساختمان، و بیرون کشیدن کانه‌ها، و کارهای دشوار دیگر خوار و هموار می کرد. شیوه اش نکو بود و تبهکاران و بزهداران که به کارهای سختشان و می داشت، از وی بیم داشتند. نوروز را همو پدید کرد و جشن گرفت و به مردم گفت که در آن شادی و شادخواری کنند.

سپس، شیوه جمشید دگر شد. پایان کار و فرجام ناستودنی اش این بود که در کار سرزمین‌ها سستی پدید آمد و تبهکاران در برابرش گستاخ شدند. گردن فرازی، زورگویی به وزیران و دبیران و سرداران، نهان شدن از مردم و پرداختن به خوشی‌ها، فروهستن بسیاری شیوه‌ها که خود در پیش داشت، از چیزهایی است که در دگرگونی کار او آورده اند. بیوراسپ، که تازیان ضحاکش نامند، چون کار جم بدانست و دریافت که مردم از وی بیمناک اند و یاران ویژه اش از او روی برتافته اند، یکی از یاران شایسته خویش را گفت تا در میان یاران جم رخنه کند، و چندان کار سخت تا سرانجام بر او نیرو یافت. آنگاه آهنگ او کرد و جم بگریخت و بیوراسپ در پی او بناخت تا بر وی دست یافت و سخت شکنجه اش کرد و از دم اره اش بگذراند.»

یونانیان و بربر ها. برگ های ۳۶۵ و ۳۶۶.

«ارسطو و بردگی:

5، IV، A: با وجود آنکه خداوندگار تنها خداوندگار برده است، و ملک او نیست، برده  
 نه تنها برده خداوندگار است، بلکه تمام و کمال به او تعلق دارد.

2، V، A: فرمان راندن و فرمان بردن نه تنها قسمتی از چیز های ناگزیری هستند،  
 بلکه سودمند نیز هستند؛ بعضی از موجودات، به محض اینکه متولد شوند، سرنوشت  
 خود را چنان می یابند که بعضی فرمان ببرند و بعضی فرمان برانند.

10: V، A بنابراین طبیعت می خواهد اختلاف میان تن های مردان آزاد و تن های  
 بردگان را آشکار سازد؛ دسته ای نیرومندی دارند تا به انجام وظایف ضروری  
 بپردازند، دسته ای دیگر ... شایستگی چنان فعالیت ها را ندارند ولی برای زندگی  
 سیاسی شایستگی دارند.

11: V، A پس آشکار است که، بنا بر طبع، کسانی آزادند، و کسان دیگری برده، و  
 برای اینان وضع بردگی در عین حال هم سودمند است و هم عادلانه.

5: VI، A کسانی هستند که، به گمان خود، به تصور خاصی از حق دلبستگی دارند  
 (ولی قانون خود صورتی از حق ایجاد می کند)، و این را می پذیرند که بردگی حاصل  
 شده از جنگ مطابق با حق است، ولی در عین حال منکر آتند؛ چه منشاء جنگ ها  
 ممکن است عادلانه نباشد و به هیچ قیمتی نخواهند کسی را که استحقاق بردگی ندارد  
 برده بنامند؛ چه اگر چنین نباشد چنان خواهد شد که مردان نامدار بسیار شریف، اگر  
 پس از اسارت فروخته شوند، برده و برده زاده شوند. به همین جهت نام برده را شایسته  
 چنین کسان نمی دانند و این نام را برای بربر ها نگاه می دارند. و حق این است که،  
 چون اندیشه خود را بدین صورت بیان می کنند، نظری جز به مفهوم بردهء بنا بر طبع  
 ندارند... این را باید قبول کرد که بعضی از مردمان در همه جا برده اند و بعضی دیگر  
 در هیچ جا چنین نیستند.

7: A، VI همین اصل درباره نجابت و اصلمندی نیز صادق است: یونانیان نه تنها خود را در میان خودشان اصیل و نجیب می دانند بلکه همه جا چنین می دانند. در صورتی که بربر ها تنها در کشور خود چنینند، بنابراین یک شکل مطلق نجابت و اصالت وجود دارد و یک شکل نسبی...

8: A، VI بدین صورت سخن گفتن بدان می ماند که برده و مرد آزاد، و اصیل و بی اصل را جز از راه فضیلت و رذیلت از یکدیگر جدا نکنند: مدعی آن شدن است که، درست مثل اینکه از انسانی انسان و از جانوری جانور تولد می یابد، به همان صورت هم از مرد نیک مرد نیک متولد می شود؛ ولی غالباً طبیعت می خواهد بدین صورت عمل کند، اما قدرت آنرا ندارد...

تقسیم نوع بشر به یونانی و بربر را، که نظر مورد قبول نویسندگان یونانی بوده است، فیلسوفان و مورخان نامداری طرد کرده اند.»

البته که همه نویسندگان یونانی اینگونه نمی اندیشیدند اما از آنجا اینرا اینجا آوردیم که ببینیم دیدگاه کسی که او را در دنیا معلم اول می نامند (ارسطو) چه است!!! و شوربختانه این هنوز در پنهان همان است که بوده و به پیش می رود.

دینکرد سوم، ج ۱، برگ ۶.

«جهان مادی ( = اندیشه مینوی پا به هستی ماده گذاشته / ...)، استوار بر دستگاه دین یاری و آرتشتاری و کشاورزی و افزار پردازی است؛ و چهار چوب ها  $\chi$  این استواری»، یگانگی با مراسم  $\chi$  دوازده هُماست» و بزرگداشت  $\chi$  زرتشت است.»

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۵۶.

«به سان فراگیر، انواع فراتری و فروتری مردان بر بنیاد داشتن یا نداشتن دو گونه امتیاز، اینها است:

نخست، سالخورده آراسته به انواع هنر، و یک گامه فروتر از او، دو دیگر، جوان آراسته به هنر.

روی هم رفته، چرایی فراتری سالخورده هنرمند بر جوان هنرور در این است که، مرد سالخورده، همراه با آراستگی به انواع هنر، آزموده و استوار بر آزموده های خود است؛ و از راه آزمودگی هایش چه بسیار بدی ها را که سرکوب کرده است. ولی درباره جوان باید گفت به همراه آراستگی اش به انواع هنر، هنوز به آن فرساختگی هنروانه که لازمه ادب بهتری است، نرسیده است.

سه دیگر، یک گامه، فروتر از آن دو، جوان بی هنر است.

و فروتر از همه اینان و واپسین ترینشان، آن بی هنر رخت به سالخوردگی کشید است. چرایی فراتری جوان بی هنر بر سالخورده تهی از هنر، به سان فراگیر، در آن امیدواری است که جوان بی هنر برای رسیدن به فرجام آزموده هنری دارد؛ که در پایان راه او را پر توان با آموخته ها و آزموده هایش می کند.»

دینکرد ۳. ج ۱. برگ های ۸۶ و ۸۷.

«درباره کسانی که هر چه پله و پایگاهشان برتر است، کار نیکشان نیکوتر و عملی بدشان بدتر است، برابر آموزه دین بهی.

همانا آن نیکویی که به خویشتن خویش نیکویی است، نزد برترینان و توانگران و زورمندان، از آنرو که دم و دستگاهشان گسترده تر است نیکوتر به چشم می آید؛ و پله پله تا به برترین پایگاه، آن کس که در پایگاه بالاتری است، نیکویی و سودمندی که از او سر می زند بیشتر اثر دارد تا نیکویی و سودی از آن کس که در پایگان پایین تری است.

به همان گونه برای جان های سودمندی که در تنان جای گرفته اند، آن جان در تن خانه خدا سودمندتر است تا در تن خانگیان؛ به همین گونه نیز، در تن ده سالار تا در تن ده نشینان؛ در تن شهریار شهر تا در تنی شهر نشینان؛ یا آن زمان که جان گوهرین سودمند در کالبدی دین و کشوربان است؛ زیرا به سان فراگیر، جهان و جهانیان استوار بر آنانند.

به همین گونه نیز، به بویه ی نیکویی جهان آفرین همه توان برترین است که همه آفریدگان نیکو سراسر در نیکویی سامان یافته اند؛ و بر این پایه است که نیکویی جهان آفرین، سرآمد همه نیکویی هاست. [یا نیز: برایشان از همه نیکویی ها برتر است].

همان بدی، که به خویشتن خویش بدی است، نزد برترینان و توانگران و زورمندان، از بهر بسیاری دَمَش تَباهنده و بد آنان، برای جهان، آن جان زیان رسان، پله پله تا آن کس که در پایگان برتر است، زیانبار تر و بدتر است؛ بدی و زیانی که از آن فرادست سر می زند بیشتر است از بدی و زیانی که از فرودست سر می زند.

به همانگونه نیز، جان زیانگری که در تن است، آنجا که آن جان زیان رسان بر حسب اینکه در تن خانه خدا یا خانگیان، در تن ده سالار یا ده نشینان، در تن شهریار شهر یا شهر نشینان، یا در کالبد کشوربان یا دین باشد - از آنجایی که به سان گسترده همه چیز بر اینان استوار است - زیان رسانی سروران بسی زیانمند تر و دَمَش آنان بسی سخت تر و زیان بار تر برای مردم جهان است. ...»

---

دینکرد. ج ۱. برگ ۹۵.

«امکان فرجام رستگارانہ ی مردم، برابر آموزه دین بهی.

هر یک از مردمان را از هر طبقه ای می سزد که در فرجام به رستگاری روان  
رسند.<sup>۲</sup>

۱. شهریاران، بیش از هر چیز با ساماندهی، رواج نظم و ترتیب و روش درست  
شهریاری بر گیهان.
۲. تک تک دینمردان نیز، بیش از هر چیز با رواج دین و باورمندی و پیوند  
ژرف با دین مزدایی.
۳. تودگان، بیش از هر چیز، با کار و کوشش فرساخته درباره تک تک آنچه که  
در گستره خویشکاری آنان است.

<sup>۲</sup>. یعنی: هرکس، بازبسته هر طبقه مردمانه ای (اجتماعی) که باشد، اگر در چهار  
چوب اندازه شده، وظایف، آیین ها و خویشکاری های مردمانه خود را به رسایی و  
فرساختگی انجام دهد، سزاوار است که در آخرت به رستگاری روان رسد.»

---

درباره نشانه های مردمان نیکو، نیکوتر و نیکوترین چنین می خوانیم:

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۱۲۶.

« ۱ - نشانگان نیکوترین مردان:



آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

آن کس که، در کارِ افزایشِ گی به جهان، خیم و کردارش نزدیکترین خیم و کردار به جمشید جم است، و در کارِ بی مرگی دهی به جهانیان، خیم و کردارش نزدیکترین خیم و کردار به سوشیانس است.

۲- نشانگانِ نیکو ترِ مردمان:

آن کس که، در خیم و خوی و کردار، آن مردِ سوشیانس را یاری دهد.

۳ - نشانگانِ مردِ نیک:

آن کس که، در خیم و خوی و کردار، در ستیزش با خیم و کردارِ آن مرد (سوشیانس) نباشد.»

---

در ادبیات زردشتی، درباره بازگشتِ روانِ پرهیزگاران بر روی زمین و دریافت تن واپسین (پس از داوری ها و کارهای انجام گرفته درباره روان همه مردمان در جهان مینوی)، چنین می خوانیم:

گزیده های زاداسرم. برگ ۶۸ و ۶۹.

«پرهیزگاران نیز به زمین باز آیند ... از کل روشن و بدون تاریکی ... همه روان ها در بی رنجی یکسان اند اما روشنی ایزدی را به اندازه نیک سرشتی خود گیرند و یکسان نیست.

جای ایشان یکی نیست. تقسیم آن متناسب با کردار است.»

---

اگرچه که دیدیم تاثیر گذاری، کار درست و نادرستِ سطح های بالای سازمانی بیشتر است (نمونه پادشاه که در نوشتار آمده بود)، اما از سوی دیگر ارج و ارزش همه کارهای سازنده در سازمان بالا است. هر کار سازنده ای که همسو با اشا است، ارجمند و ارزشمند است حال چه کار کشورداری یا مهندسی باشد یا کار رفتگری و ظرف شویی. برای این نمونه:

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در نثر. برگ ۱۷ و ۱۸.

«اینکه برزیگری کردن مانند آن است که کسی یزشن یزدان می کنند و حرمت برزیگران بسیار باید داشت و رنج و پیکار از ایشان دور باید داشتن.

چه اندر دین پیداست که هر کسی که درخت باز نشاند، تا آن درخت و دار بر جایگاه باشد، هر کسی که بر آن درخت خورد، هر کرفه که به سیری آن کند، برزیگر چنان بود که به دست خود کرده باشد.

اگر کسی بفرماید، همچنین کرفه بود نونو روان او را از آن راحت ها و آسانی ها می رسد. غله و حبوب و هرچه کارند همچنان باشد. زیرا که هر که گندم و جو و دیگر دانه ها بخورد و کار و کرفه کند، کارنده آن دانه ها را همچنان بود که بدست خویش کرده باشد. زیرا که جان مردم بعد از آفرینش ایزد تعالی از کنش برزیگر برپایست. چه هرگاه که کسی چیزی نخورد، بمیرد، پس آنکس که جان مردم از کنش او برپای بود، او را ارجمند و گرامی باید داشت.»

در نگاه ایرانی نژاده، هم خوبی و هم بدی، منابع و نیروهای خود را دارند که یا به پیشبرد خوبی و سازندگی یاری می رسانند و یا نابودی و بدی را گسترش می دهند. **درباره نیروهای سازنده اشأ، پیشتر گفته شد که وهومن و ... اند.** دروج و بدی نیز، نیرو و کارگزار های خود را دارد که هر یک از این دروج ها در برابر یکی از نیروهای نیکی، قرار دارند.

#### دینکرد ۵. برگ ۴۲.

برای نمونه دو تا از کارگزاران گنا مینو که از همه دیوان بزرگتر و برتر است، ورن و اکومن اند. ورن یا شهوت، وظیفه ای وارون خرد (که از نیروهای خوبی است) دارد. دیو اکومن نیز، در برابر و هومن که یکی دیگر از نیروهای خوبی است، جای دارد.

شگفت انگیز تر اینکه، در جهانی تبارمند ایرانی، نیروهای ویرانگر نیز، بسته به بد بودن خود، سلسله مراتب بدی دارند.

#### دینکرد ۵. برگ ۴۲.

برای نمونه گنا مینو، دیو دیوان است و از همه دیوان بزرگتر و بدتر. نیروهای بدی که از گنا مینو کوچکترند، زیر دست اویند. شماری از بزرگترین آن زیردستان و کارگزاران گنا مینو شامل: اکومن، ایندر، ساوول، نانگهیس، تاووریچ، زایریچ، آکه تش، آز، خشم و دیگر دیوان بزرگ» می باشند.

**\*\*** همچنانکه میتوانیم دریابیم، سلسله مراتب در نیروهای ویرانگر، با ویرانگر تر بودن و بدتر بودنشان افزونی می یابد و جایگاه دیو های بزرگتری (در جمع بدان) جای می گیرند. همچنانکه در نیروهای خوبی و سازنده و پیشبرنده نیز، در میان جمع خوبان نیروها و مردمانی که نیکوتر هستند، جایگاه های بالاتری را، از آن خود کرده اند. به زبانی ساده، در بعد مردمان، هر چه شخصی نیکوکارتر باشد، به جایگاه و الاتری در

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

میان خوبان دست می یابد و در میان بدان نیز، همین بزرگتر شدن را در راستای منفی  
ها داریم.

آروین آدریان

## رفتار سازمانی

عهد اردشیر.

«هر زمان اردشیر کارگزاری به یکسو از کشور می فرستاد به او می گفت: گوهر کسان را برای مال نا پایدار مفروش. جز بهبود بخشیدن و به سامان کردن کار، چیزی به دیده مگیر. از گمانگه فساد و حرص دوری کن. هیچکس را از فرزندان و خویشانت همراه مبر، و کسانی که برای یاری ات به همراهت می فرستیم ترا بسنده اند.»

چیزی که اهمیتی بسیار دارد، بزرگداشت نیکان است و پرهیز کردن از بد گفتن به ایشان. [و روی سخن از او، شاه می باشد] هرگز نباید بگوید: «من از پدران و عمو هایم که پیش از من بوده اند و شاهی را از ایشان ارث برده ام بالاترم». زیرا اینگونه سخنان به دیگران یارایی می بخشد که از ایشان بدگویی کنند و شاه ناچار باشد، از رفتار اینگونه بدگویان چشم پوشد.

بدانید هر شاهی پیرامونیانی دارد و هر یک از پیرامونیان او پیرامونیانی. و باز هر کدام از پیرامونیان او پیرامونیانی، و این رشته تا همه مردم کشور کشیده است. پس اگر شاه پیرامونیان خود را بر راه راست بدارد، آنان نیز پیرامونیان خود را بدارند و از این راه همه مردم کشور به راه راست در آیند.

هر زمان شاه از دادگری سر پیچید، مردم از فرمانبری او سر پیچند.

گروهی از پیرامونیان اردشیر از بدی حال خود شکایتی به او نوشتند. اردشیر در زیر آن نوشت: آنکه شما را نیازمند کرده تا شکایتی بنویسید انصاف نداده است. (یعنی خودش. و مالی میان ایشان پخش کرد).

۵ - گروهی دیگر کسانی اند که در ظاهر برای فریفتن دل مردم ساده، فروتنی می نمایند و در دل تکبر دارند. اینان می کوشند از راه پند دادن، خود را به شاه نزدیک کنند. بیمناک ترین مردم برای شاه این دسته اند که دین را ابزاری برای رسیدن به آرزوهای خویش ساخته اند. گرامی داشتن ایشان تحصیل حاصل است. زیرا خود خویشان را از راه پایگاهی که به خود بخشیده اند، بلند پایه انگاشته اند. بی اعتنایی به ایشان نیز خطرناک. زیرا از چنین رفتاری بوی تنفر به دین بر می خیزد.

راه رها شدن از گزند این گروه، روان ساختن سیل مال و کالاهای این جهانی به سوی ایشان است. زیرا با این کار از پلکانی که بر آن بر آمده اند، زود فرو خواهند افتاد > ... و چون به مال دنیا آلوده شدند، بدی هایشان آشکار خواهد شد. اردشیر در اینجا به <کشتن> نیز اشاره می کند و کشتن را پس از رسوا شدن ایشان، بهترین راه برای رها شدن از گزند آنان می داند.

۶ - دسته ای دیگر در نزد شاهان به نیرنگ سازی می پردازند. و گزیری می کنند و این کار را نیکخواهی به شاه وانمود می کنند. این دسته نیز به نظر اردشیر، دشمن شاه و مردم هردو هستند.

>بخشندگی بر همه واجب است. و بی بهانه ترین مردم در نبخشیدن، شاهانند که همیشه توانند بخشیدن.<

>بدترین پادشاه کسی است که بیگناه از او بترسد.<

بدانید کسانی از میان شاهان شما به دست آویز کارهای نیکی که کرده اند، خواهند گفت: من از پدران و عموهایم که پیش از من بوده اند و شاهی را از ایشان یافته ام، برترم. اگر یکی چنین گوید و در این سخن پیروانش یاری او کنند، این شاه و پیروانش باید بدانند، که نادانسته دست و زبان خویش را در خوار ساختن پدران شهریار خود گشاده اند. سزاست برخی پیروان به این اندیشه ژرف در نگرند و از آن به گونه ای که شاه دل آزرده نشود، در گذرند.

بیکاری در نزد اردشیر، یک بیماری است که به شاه و مردم هر دو آسیب می رساند.

بدانید که بر پادشاه و رعیت بایا است که برای بیکاری جای خالی باز نگذارند. زیرا تباهی شهریاری در بیکار ماندن پادشاهان است و تباهی کشور در بیکار ماندن رعیت.

جلوگیری از بیکار ماندن رعیت بهترین راهی است که از آن می توان، مردم را از در آمدن به کارهای دولت باز داشت. و نیز پابندانی است که از رخنه کردن فساد در گروه های مردم جلو گیرد.

اردشیر در اینجا می گوشت اندیشه خود را **درباره** جامعه و گروه های آن روشن سازد.

مردم فرمانروایان خود را همیشه به چند سبب دوست ندارند و هر زمان بیکار ماندند، بدگویان به میان ایشان اندر شوند و بد گفتن آغاز کنند و از همین راه است که پیوسته بر شماره ناخوشنودان افزوده گردد، تا آنجا که شاه از در افتادن با ایشان ناتوان گردد.

زیرا، حذر افتادن شاه با همه رعیت، بازی کردن او با جان و شهریاری خودش است. در این هنگام است که مرزها شکسته شود و شکوه آیین از میان رود و دو خطر که خطر بیرونی و درونی است، برای بر انداختن پادشاهی و شکستن نیروی دولت با هم

روی آورد. گویی اردشیر بیکاری و آرامش طلبی را یگانه عاملی می داند که همه آفت ها از آن سرچشمه خواهد گرفت. بیکاری سر رشته داران دین و دبیران و حسابگران را <آسوده ماندن دل و زبان> نامیده است و بیکاری اسواران را <آسوده ماندن دست> و بیکاری پیشه وران و بازرگانان را <آسوده ماندن تن>.

دینکرد ۳. جلد ۲. برگ های ۲۶۰ و ۲۶۱.

درباره یکی از شش تا چیزی که برای مردم و برای جهان، سودمندترین اند، چنین می خوانیم:

«یکی دیگر، همراستایی هر آن شه‌ریارِ اکنون و آینده جهان است با هر آن شه‌ریارِ دادگسترِ پیشینی کشور، در راهبری درست روشانه ی تابندگان.»

یاد داشت مترجم:

«هر شه‌ریاری به جای خود رایی و فرماندهی خودبینه در کارها، بهتر است روش درست و به آیین پیشینیان را دنباله گیری کند. تا با جابجایی شاهان و رای فرمایان و مدیران، رشته کار از دست نرود.»

دینکرد ۳. ج ۲. برگ های ۷۱ تا ۷۴.

«درخشش هر کرفه ای برخاسته از درخشش هنر های نهادی (فضایل) است؛ و، هنرهای نهادی، آن کرفه را زمانی درخشنده تر و برای جهان سودمندتر می گرداند، اگر که در شه‌ریار یافت شود.»



کارآیندی و زیبایی هنرهای نهادی شهریار، به مانند چشمگان آب برآمده از چکاد کوهسار هاست که به گوارایی بر دشت های زرگون فرو می ریزد؛ به زیبایی چوان آتشی است که به رقص در دور دست ها می درخشند چوان درخشش فروغ ایزدی.

در میان همه هنرهای نهادی شناخته شده، بیست و یک تای آنها هست که اگر در شهریار کشوربان یافت شود، نیکی آنها بر تودگان بسی بیشتر خواهد رسید.

اکنون، هنرهای نهادی (فضایل) بیست و یک گانه، اگر که در شهریار گرد آید:

- ۱- یکی اینکه شهریاری خود را بر فره یزدانی کشوربانان پیشین استوار کند؛ زیرا از راهگذار استوارش شهریاری خود بر فره یزدانی کشوربانان پیشین، جهان به سامان می رسد.
- ۲- یکی دیگر خیم و خوی نیک است؛ زیرا از زور خیم و خوی نیگوی کشوربانان، هر آن خیم و خوی تودگان نیز رو سوی نیکی خواهد کرد.
- ۳- یکی دیگر، گزینش به دینی است؛ زیرا از رهگذار گزینش هر آن به دینی کشوربانان است که، تودگان به دین نیک گراينده می شوند.
- ۴- یکی دیگر، نیکوخردی است؛ زیرا از رهگذار هر آن نیکوخردی کشوربان است که رای فرمایی درست بر بندگان و رای پذیری بندگان بر جای خواهد بود.
- ۵- یکی دیگر، رای استوار (ثبات رای) است؛ زیرا اقتدار کشوربان بیش از هر چیز نهاده بر رای استوار است؛ و از اقتدار کشوربانان است که دشمنان سر فرو خواهند آورد و جهان از آنان پاییده خواهد شد.
- ۶- یکی دیگر، نیکخواهی است؛ زیرا از رهگذار نیکخواهی کشوربان بر بندگان است که مهر بندگان بر کشوربانان و، در پی آن، فرمانپذیری بندگان در کار و فرمان های شهریاران و، درست روشی شهریاران در جهان و، سود آفریدگان از آن درست روشی ها خواهد بود.
- ۷- یکی دیگر، مهرورزی است؛ زیرا از گذار مهرورزی شهریاران، دشمنان به آمرزش سردار سپاه دلگرم می شوند؛ برزنیان به آمرزش امیدوار می شوند؛ آشوب از گیهان، نا استواری از شهریاری، بیم از مردمان برداشته خواهد شد.

- ۸- یکی دیگر، بلند نظری است؛ زیرا از بلند نظری کشوربانان است که برترین سودها برای همه آفریدگانی که اکنون هستند و آنانی که در آینده خواهند بود، به انجام می رسد.
- ۹- یکی دیگر، نیک بخت خواهی است؛ زیرا به انگیزه ی نیک بخت خواهی کشوربانان است که برترین رستگاری ها به زمانه در می پیوندند.
- ۱۰- یکی دیگر، یادکرد همیشهگی شهریاری گذرا است؛ زیرا به سبب یادآورد همیشهگی شاهنشاه به نیابندگی شهریاری است که کشوربان دانا، بی بهره بودن شهریاری گذرا را در برابر از آنی خویش کردن روان پاینده (ناگذرنده) هرگز فراموش نخواهد کرد؛ از آن خویش کردنی ای که با فراهم آوردن آبادانی فراخ، یعنی خرسندی همه گیر و سترگ بر جهانیان زیر فرمان شاهنشاه شدنی است.
- ۱۱- یکی دیگر، برآزش هنرهای نهادی (فضایل) است؛ چه آنکه از برآزش هنرهای نهادی از سوی شاهنشاه، هنرهای نهادی تنابندگان، آنی که پیداست درخشیدن خواهد گرفت و آنی که ناپیداست نیرو خواهد گرفت و سر به پیدایی خواهد گذارد؛ و از رهگذار آن برآزش هنرهای نهادی، جهان ویراسته و پیراسته خواهد شد.
- ۱۲- یکی دیگر، برملا کردن رذائل است؛ زیرا از برملا کردن رذائل در گستره فرمانروایی شاهنشاه، هرآن رذائل میان مردمان، آنی که پیدای همگان است، کاستی می گیرد؛ آن رذائلی که ناپیداست، از زور می افتد و راه تبه کاری اش بسته می ماند؛ و، جهان مادی از رذائل پاک گردانیده می شود.
- ۱۳- یکی دیگر، همکاری های شهرنشینان و کشوربان است؛ زیرا در همکاری کشوربان و شهرنشینان، هرآن دست نایافتنی، خواستنی می شود و هرآنی که خواستنی می شود، پیگیری میشود؛ شهریار، انجام کارهای بزرگ همگان خواه را فرمان می دهد؛ می تواند شهری نو پی ریزد؛ آبادانی را برای همه جهانیان به ارمغان آورد؛ کارهای کشوری سود رسان می شوند؛ آفریدگان فرهیخته می شوند یا کمک کرده می شوند؛ و شهریاری نیابنده را پاینده کند؛ و از بهر نشان دادن برتری خود بر دیگر شهریان کشورها؛ می تواند طرح کارهای بس بزرگ کشوری ریزد؛ بخشش و دهش بر همه آفریدگان فرضیه او می شود.

- ۱۴- یکی دیگر، نیکوفرمانی (فرماندهی درست) است؛ زیرا سامانش کار جهان بنیاد شده بر داد است و داد، زاینده نیکوفرمانی های شهربانان است.
- ۱۵- یکی دیگر، باز گشاندن آبرومندانه درگاه خود بر کشوربان و نشست کشوری برپا کردن است (مجلس شورا)؛ زیرا از رهگذار درگاه آبرومندانه و گشاده شهریاران و، فرمان نشست کشوری آنان، گناه گریان را از گناه پشیمانی ها باشد و، راه ستم ستمکامگان بر کسانی که آهنگ آبادانی دارند، بسته خواهد ماند؛ ستم از ستم دیده جدایی گیرد؛ مردم شایسته آزادی به آزادی خود امیدوار می شوند؛ شایسته سالاری کار فرمایان برای انجام شایسته کارها جایگزین می شود؛ درویشان پشتمانی می شوند؛ این است سود بزرگ دستگاه شاهنشاهی شاهان بر جهانیان.
- ۱۶- یکی دیگر، بخشندگی است؛ از آنجا که آب، پرورنده گیاهان است، به همان گونه، بالین همه آفریدگان گیتیایی، نهده بر بخشندگی های بی دریغ شهریاران است.
- ۱۷- یکی دیگر، بستن راه از است؛ زیرا ماندگاری یاری های ستودگان آسمانی به زمینیان، تنها باز بسته ی بستن راه از است؛ زیرا که از رهگذار توان هر چه بیشتر شهریاران در بستن راه از، راه از تمامی درندگان جهان در خستین جهان، بسته خواهد ماند.
- ۱۸- یکی دیگر، باز داشتن بیم از خود یا خویشان و از تک تک جهانیان است؛ زیرا در نهادمان آکنده از بیم، پایش آفریدگان ناشدنی است.
- ۱۹- یکی دیگر، نواختن و به خود نزدیک کردن و بر کشیدن نیکان است؛ زیرا از رهگذار عزل و نصب نیکان به دست شاهنشاه، به زیر افتادن (عزل) و تباهی هر بدی، شکوفایی و فرازینگی (نصب) همه گونه نیکی خواهد بود.
- ۲۰- یکی دیگر، کارفرمای نیک کار دیده بر سر کارها برگماردن است؛ زیرا به سبب برگماردن کارفرمای نیک کار دیده بر جهانیان، تخصیص سزاوارانه بودجه، بهره همگان می شود؛ و از این رهگذار، آبادانی و نیکی و سود برآمده از کشوربانان فراچنگ می آید.
- ۲۱- یکی دیگر، دانایانه، تن در دادن به پرستش یزدان است؛ زیرا از رهگذار تن در دادن دانایانه ی شهریار به پرستش یزدان، پرستش ژرفانه ی جهانیان بر شاهنشاه (به پیروی از آن شهریار) و، زورمندی شهریاری و، رواج فرمان

های شهریار و، رواج داد شهریاران بر جهان و، سود برترین تنابندگان  
خواهد بود.»

---

خرده اوستا. برگ ۲ و ۳.  
بخش هایی، از نیایشِ سروش باج.

«اگر بامداد باشد:

به هاون (صبحگاه) اشو و سردار اشویی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد - به  
دهدارِ نیکخواهی که اشو و سردارِ اشویی باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.

اگر نیمروز باشد:

برفتون (نیمروز) اشو و سردار اشویی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد. به شهردارِ  
مردم نوازی که اشو و سردار اشویی باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.

اگر پسین باشد:

به ازیرن (پسین) اشو و سردار اشویی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد. به پادشاه  
بادرام پروری که اشو و سردارِ اشویی باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.

اگر شب باشد:

به ایوه سرپترم (شامگاه) اشو و سردار اشویی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد. به  
پیشوای روحانی بشر دوستی که اشو و سردارِ اشویی باشد یزشن و نیایش و درود و  
ستایش باد.

اگر نیم شب باشد:

باشهن (سحرگاه) اشو و سردارِ اشویی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد. به کدخدای  
نیک خواهی که اشو و سردارِ اشویی باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.»

---

در جهانبینی زرتشتی، حتی زرتشت نیز، در رفتار سازمانی خود، به سلسله مراتب پایبند است:

گزیده زاداسپر. برگ ۳۲.

«هنگامی که [زرتشت] از آب بیرون آمد و جامه پوشید، آنگاه بهمن امشاسپند را دید، به شکل مرد نیک چهر، روشن، برانده که موی گزیمه یا فرق دار داشت - که گزیمه نشان دویی است - جامه ای که مانند ابریشم بود پوشیده داشت که هیچ بریدگی و درز در آن نبود، چه خود روشنی بود و از نور بود و قد او نه برابر قد زردشت بود.

از زردشت پرسید که: **کیستی و از چه کسانی؟** به چه چیز آرزومندتری و کوشش تو برای چیست؟»

و پاسخ داد که: **زردشت سپیتامانم، در جهان به پرهیزگاری آرزومندترم.** مرا آرزوست که بر آنچه خواست ایزدان است، آگاه باشم و چندان پرهیزگاری ورزم که مرا به جهان پاک راهنمایی کنند.

بهمن به زردشت فرمود که: **بالا رو به سوی انجمن مینوان!**

آن اندازه را که بهمن به نه گام رفت، زردشت به نود گام رفت و هنگامی که نود گام رفته بود انجمن هفت امشاسپند را دید. هنگامی که به بیست و چهار پایی امشاسپندان آمد، به سبب روشنی بزرگ امشاسپندان، آنگاه سایه خویش بر زمین ندید. انجمن گاه (محل انجمن) در ایرانویج بود. در سوی خراسان (مشرق) در ساحل دائیتی. زردشت نماز برد. گفت که: **نماز به اورمزد. نماز به امشاسپندان!** و پیش رفت. در جای پرسشگران بنشست.»

---

در میان پنج خوی پسندیده نسبت به پیشوایان دینی، یکی از خوی ها این است که:  
 گزیده زاداسپر. برگ ۳۸.

« بزرگداشتِ دستور. یعنی آنچه داناترین و راستگوترین رَد (پیشوای دینی) به دانایی تعلیم دهد، به راستی فرا گیرد. »

در میان «ده اندرز که همه اندرز های دین بدان پیوسته است»، دو تای آنها چنین اند:  
 گزیده های زاداسپریم. برگ ۳۹.  
 «نخست، برای لزوم نیکنامی سالار، آموزگار، رَد (رییس، سرور) **ویدر خومش**، به نیکنامی رفتار کردن.  
 دوم، برای بدنام نبودن سالاران از بدنامی سخت دور بودن.»

زیست بوم و همه چیز، بخشی از سازمان است و در قبال آن رفتار درست باید بشود.  
 در نمونه زیر رفتاری که با یکی از هموندان اسزمان که سگ است با توجه به شغل و کار او که پاسبانی است را، از نگر می گذرانیم.

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در نثر. برگ ۲۵.

«اینکه هرگاه که نان خورند، سه لقمه از تن خویش باز باید گرفتن و به سگ دهند. و سگ نباید زدن. چه از درویشان، هیچ کس درویشتر از سگ نیست. پیوسته نان باید دادن چه کرفه عظیم باشد.»

و در دین چنین پیداست که اگر سگی به راه خفته باشد، نشاید که پای سخت بر زمین نهند که او بیدار شود. و در روزگار پیشین، هر روز به سوی سگان نان راتب کرده بودند، به تابستان سه بار به زمستان دو بار از بهر آنکه به چینود پل به فریاد روان های او خواهد رسیدن.

به گیتی پاسبان مردمان و گوسفندان است. اگر سگ نبودی، یک گوسفند نتوانستی داشت. هرگاه که او بانگ کند، چنانکه بانگ او بشنود دیو و دروج بدرارد از جایها بگریزد.»

دینکرد ۵، برگ ۴۶.

دشمنی ورزیدن با مردم نیک و خشنود نمودن مردمان بد، در دسته کارهای ناپسند قرار می گیرد و گناه به شمار می رود.

هر کس شایسته است که خویشکاری خود را در قبال آن دیگری یا آن دیگران، به جای آورد. نه تنها او که در جایگاه فرمانبردار است، بایستی برای جامه عمل پوشاندن به فرمان های داده شده بکوشد، بلکه او نیز که شایستگی فرمانرانی و مدیریت را داشته و انتظار می رود که در آن جایگاه به کارش بپردازد، بایستی کارش را بیاغازد و آن سمت را به دست گیرد. کوتاهی در پذیرفتن جایگاه فرمانداری یا فرمانبرداری، و به خوبی عمل نکردن به وظایفی که بر عهده هر یک از آن سمت ها است، هر دو نکوهیده و رفتاری نامناسب است. در این باره:

دینکرد ۵، برگ ۴۸.

ربودن حق سالاری از کسی که شایسته آن جایگاه است، و نیز، به به دوش نگرفتن کار سالاری دودمان، آن اندزه ناپسند است که در دسته بندی یکسانی با گناهانی همچون به دروغ دآوری کردن یا گواهی دروغ دادن یا کشتن آتش بهرام، قرار می گیرند.

## به همراه داشتن فلسفه (جهان‌نگری) مزدایی - دین: ارزش‌های اخلاقی برتر

هنگامی که پادشاهی اصیل ایرانی در ایرانشهر فرو بیاشد و شیوه‌های کشورداری و مدیریت سرزمین، نه بر اساس شیوه‌های همسو با جهانبینی ایرانی، بلکه به روش‌ها و جهانبینی‌های بیگانه غیر ایرانی باشد، سامان سرزمین ایران به هم می‌ریزد. و برآیند این بی‌سامانی و بی‌قانونی، هم دامن مردمان ایران را و هم دامن زیست‌بوم و جانداران و گیاهان سرزمین را می‌گیرد.

در اینباره، نوشتاری را در زیر بررسی می‌کنیم که از رخداد‌های پس از فروپاشی پادشاهی ایرانی در ایرانشهر تا پایان هزاره زرتشت و رسیدن اوشیدر پسر زرتشت حکایت دارد. نویسنده این نوشتار در توضیح آن می‌گوید که آنچه درباره رخداد‌های این فاصله زمانی (فروپاشی شهریاری ایرانی تا رسیدن اوشیدر پسر زرتشت) پیش می‌آید، بر اساس آگهی‌های اوستا پیشگویی شده بوده است. و در این زمان که نویسنده آنها را بر می‌شمرد، آنچه پیشگویی شده بوده، در سرزمین ایران، دیده و تجربه می‌شده است. نویسنده نسک می‌گوید که بخشی از این بی‌سامانی‌ها در درازای دو سده پیش، روی داده و برخی را هم اینک می‌توان دید و تجربه کرد و شماری نیز در آینده رخ خواهند داد.

به یک زبان بسیار کوتاه، برای ما ایرانیان، هنگامی که پادشاهی ایرانشهر به دست انیرانیان بیفتد و کشور بر اساس جهانبینی‌های غیر ایرانی اداره شود، بی‌سامانی و بیداد حاصل از آن، قابل پیشبینی است.

چنین می‌خوانیم که:

دینکرد ۷. برگ ۲۶۳ تا ۲۶۴.

هنگامی که پادشاهی ایرانی و حکومت آزادگان ایرانی در ایرانشهر پایان یابد، داد و قانون‌های کشور به هم می‌ریزد و در آیین‌ها و روش‌های سرزمین آشوب می‌افتد.



اندیشه های کلیسای مسیحی در پادشاهی نفوذ کرده و قدرت و کنترل را، به دست می گیرند. برآیند اینها این می شود که: مردمان حقیر و تیره های غیر ایرانی و آدم های بی نام و نشانِ زمانه، بالاترین جایگاه های کشورداری را به دست می گیرند؛ و مردمان آزادهء زمان، از جایگاه شایسته خود، کاملاً فرو افتاده و در آشفتگی به سر می برند.

در سرزمین های ایران، خرد و خیم و منش مردمان رو به سوی سراسیمگی و نزول می گذارد. دین راستی مزدیسنا کنار زده می شود و مردمان، به مذهب های غیر ایرانی می گردند. نیکی هایی همچون سپاسگزار بودن و آشتی جویی و رادی، از منش مردمان رخت بر می بندد. به جای آن، دروغزنی، اهل موغی، بدگویی، فریبکاری، ناسپاسی، خشونت، پستی، جنگ و دیگر بدی ها، در منش مردم جای می گیرد.

مردمان از نگهداری آب و آتش و امشاسپندان گیتی روی بر می گردانند. زورگویی و ستمگری، بت پرستی، بد دینی، گسترش یافته و دیو آز، در مردمان، پرتوان سر بر می آورد و آنانرا هرچه بیشتر از مند می سازد. آزادگی در میان مردم رو به کاهش گذاشته و داوری های نادرست برآمده از جادو در جامعه گسترش می یابد و دین مزدیسنا به تنگنا می افتد.

حق بزرگی و کوچکی مردمان بر یکدیگر و سلسله مراتب ها بر هم میریزند و از بین می روند. به دلیل نیاز و مُست بسیار، روستاها و منطقه ها ویران می شود. انیرانیان گوناگون، به بدی بر ایرانیان، با یکدیگر مسلط شده، زخم میزنند و گوسپندان را کشتار می کنند. تسلط این غیر ایرانیان بر ایران، آرامش و آسایش را از ایرانیان می گیرد و به جایش لابه، مویه، شیون و گله، در کشور گسترش می یابد. بیگاری و کار بی حاصل، ناتوانی و بی زوری و کوتاهی عمر، مردمان را گرفتار می کند. فره از میان مردمان رخت بر می بندد.

فرمانروایان، راه و روش دشمنی را برمی گزینند و اهل موغی را می پذیرند. آنها دست رد به سینه مردم دانا و نیک خو می زنند. همواره نیازمندی، تنگی، بلا و پتیاره های دیگر، به سراغ قلمرو و ده های سرزمین های ایران می رود. برده گیری و آزار دادن مردمان، رواج می یابد.

پایبندی به دین زرتشتی از میان می رود و درد و نزاری و واژگونی برای زرتشتیان به ارمغان می آید و به آزار آنها پرداخته می شود. در بسیاری از مرز و بوم های ایران، دروغ و دروندی رواج می یابد و نیکوکاری نابود می شود. و بسیاری بدی های دیگر، در این دو سده روی می دهد که در اوستا از آنها یاد شده است.

خرده اوستا. برگ ۱.

نیایش یتا آهی وئریو:

«همانگونه که سردار دنیا (اهو) توانا و نیرومند است به همان اندازه سردار دین (رتو = رد) نیز به مناسبت پاکی و آشویی خویش نیرومند می باشد.

موهبت اندیشه نیک (وهومن) نصیب کسی است که برابر خواسته مزدا رفتار نماید.

سلطنت اهورایی ویژه کسی است که درویشان و بینوایان را دستگیری کند.»

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۹۹.

«درباره شهریار و دین، برابر آموزه دین بهی.

از بنیاد، هستش شهریار استوار بر دین و دین بر شهریار است.

در این جستار از آموزه های دین بهی بر می آید حتی آنانی که کیش ناسازگار با دین بهی دارند در این نکته ایشان نیز همداستان اند که: شهریار آنان نیز از سامان دین و دینشان از شهریار سامان می یابد.

بر همین پایه است که، بنیاد دینِ بهی استوار بر این گفته زیرین بنیاد است:

>باور به بندگی در برابر اورمزد از بُنِ جان [یا نیز: باورِ ژرفانه به فرآاستگی مطلق اورمزد] و بزرگداشتِ دینِ او<

ایندو از یکدیگر جدایی ناپنیرند: بزرگداشتِ شهریارِ ایرانی، تنها از دینِ ایرانی بر می خیزد؛ بندگی اورمزد و سامانِ دینِ مزدایی از شهریارِ ایرانی بر می خیزد.

برازش و سودِ ایندو (دین و شهریارِ)، بیش از هر چیز، هرچه پیش تر و فراگیرتر در پیوستن به همه آفریده هاست: زیرا از راه یکی شدنِ شهریارِ و دینِ بهی است که شهریارِ استوار می گردد؛ و نیز از راه یکی شدنِ دینِ بهی با شهریارِ استوار، دین با شهریارِ وحدت کلمه می یابد.

از اینروی، شهریارِ، از پایه، همان دین است و دین همان شهریارِ است؛ به همین گونه، نبود شهریارِ (آناشیزم) نیز به بدِ دینی و بدِ دینی به نا استواری شهریارِ می انجامد.»

---

دینکرد ۳. ج ۲. برگ ۹۰.

«به سبب پایان گرفتنِ پادشاهیِ دین گرایِ زمینی، دیر افتادنِ (فراپیشگری از) رواجِ دینِ مینوی سر بر می آورد؛ همانگونه که از تباهندگیِ دینِ مینوانه، پادشاهیِ زمینی فرو می گسلد.»

---

دینکرد ۳، جلد ۲، برگ ۲۱۸.

درباره نشانه های بهترین و بدترین زمانه ها، و دست آورد هر یک از آنها، با توجه به دین مزدایی:

«بسان گزیده، از نظر نشانه شناسی، بهترین زمانه ها، تهذیب و پاک مانی خیم و خوی بیشینه مردم در زمینه فرهنگ است؛ یعنی تهذیب با فرهنگ دین ایرانی.

بروبار آشکاری بهترین روزگار، ویراستگی و پیراستگی زمانه از رهگذار دانایی و همه هنر های نهادی (فضایل) و نیکی و آبادانی و پارسایی و همه گونه نیکی و رامش گیتیایی-مینوی است.

روی هم رفته، نشانگان و علائم بدترین زمانه، آلودگی خیم و خوی بیشینه مردم در کژ روشی، که همان کیش یهودی است، می باشد.

بروبار آشکاری بدترین روزگار، آشفتگی و زشت شدن چهره زمانه از رهگذار بد آگاهی و دیگر آهوان نهادی (رنایل) و بدکاری و تنگدستی و دروج گرایی و هرگونه بدی و درد گیتیایی-مینوی است.»

از عوامل بسیار مهم در فروپاشی ساسانیان، رواج کیش و مذهب هایی بود که با فرهنگ اصیل جامعه ایرانی سازگار نبودند و از آن مهمتر نه تنها جهانیابی های سازنده نبودند که با نشر آنها در اندیشه و گفتار و کردار مردمان جامعه، برآیندشان گسترش ویرانی و نابسامانی در جامعه را رقم می زد. این مذهب ها شامل مزدکی، مانوی، بودایی، و ترسایی (مسیحی) بودند. در زیر نگاهی داریم به یکی از آنها، ترسایی:

جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری. مقدمه. برگ ۲۷ و ۲۸.

«در آغاز تشکیل دولت ساسانی، دین مسیح به ارمنستان راه یافت و رفتار پادشاهان و موبدان زرتشتی درین ایالت انعکاس داشت. در آغاز قرن چهارم دین مزبود در

ارمنستان رسمی شد. چون سیاست ایران مخالف با نشر این دین بود و کارفرمایان این کشور هوی خواهان آن را زجر و عذاب می کردند، مردم ارمنستان به رومیان متمایل گشتند و کینه سختی به ایرانیان زرتشتی نشان می دادند و هر گاه که فرصت و قدرتی می یافتند آتشکده ها را خراب می کردند. در زمان یزدگرد دوم (۴۳۸ - ۴۵۷) که هم مسیحیان را تعقیب می کرد و هم یهودیان را دنبال، ایرانیان هر چه کوشیدند با صدور دستور های تازه و تحمیل مالیات بر کلیسا ها، از نشر دین عیسی در این ایالت بکاهند، تصمیم هایشان به عکس نتیجه داد و فکر استقلال طلبی در مردم ارمنستان پیدا شد و عیسویان بر ضد ایرانیان اعلام جهاد کردند. یزدگرد خود به ارمنستان آمد و شورشیان را مغلوب کرد (۴۵۱) و جمعی را کشت و روسای دینی را به اسارت گرفت. ...

فیروز (۴۵۹ - ۴۸۴) برای اینکه عیسویان قلمرو خود را از هم دینان خارجیشان رو گردان کنند، آنان را به پذیرفتن عقاید نستوریوس که پیش رومیان مردود بود، تشویق نمودند. در همین وقت کشیشان رُها (ادس، اوره کنونی) که مدرسه آنان در نصیبین، به علت نفوذ آراء نستوریوس، تعطیل شده بود، به تاسیس مدرسه ای در آنجا پرداختند. و این دو پیشامد باعث جدایی نصرانیان ایران از نصرانیان روم شد، ولی مردم نصرانی ارمنستان این مذهب را نپذیرفتند و به مذهب **حیک طبیعتی** ماندند و پیوسته می شوریدند و اسباب زحمت حکومت ایران را فراهم می کردند. در زمان بلاش (۴۸۴ - ۴۸۸) دین رسمی ایران به کلی در ارمنستان منسوخ گشت و روابط روحانی میان ایرانیان و ارمنیان مقطوع گردید.»

جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری. مقدمه برگ های ۳۰ و ۳۱.

«دین زرتشتی از جانب مشرق هم در معرض خطر واقع شد، زیرا که دین بودایی در این نواحی در حال گسترش بود. این دین، پیش از میلاد مسیح از حد هند به بلخ رسیده و در آن دیار دارای معابدی بود، از آن جمل معبد نوبهار. در اواخر دولت ساسانیان، در مشرق ایران عموماً و در بلخ خصوصاً، بوداییان فراوان بودند و شهر مزبور یکی از مراکز مهم دین بودایی به شمار می رفت. **حیکی** از زائرین چینی موسوم به هوان تسنگ (Huan Tsang) که از سال ۶۲۹ تا ۶۴۵ به سیر و سیاحت مشغول بود

گذارش به بلخ افتاد که در آن عهد صد دیر بودایی و سه هزار شمن یا طلاب و زهاد و رُهبان داشته، و در معبد نوبهار که صد نفر شمن داشته، مدت یک ماه منزل کرده است. در آنجا تثنی را دیده که بوده برای غسل و تطهیر بکار می برده و همچنین یک دندان بودا و جاروب بودا.

چون موبدان زرتشتی که در مرکز دولت ساسانی نفوذ بسیار داشتند از نواحی مشرق دور بودند و بعلاوه نشر دین بودا خطر سیاسی برای دولت ایران نداشت و شمال خراسان دارای طرز حکومت خاص بود، آزادی بوداییان خیلی بیشتر از نصرانیان بود؛ اما این امر نباید موجب شود که از خطر بالقوه گسترش دین بودایی برای دین زرتشت غافل مانیم که روحا اختلاف شدید با دین بودا دارد.»

درباره کسانی که به مذهب ترسایی درآمده بودند، و همکاری هایشان با اعراب، به هنگام تازش و غلبه آنان به ایران:

جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری. مقدمه. برگ ۳۳.

«حتقریبا همه جا نصرانیان، بی طرفی بیشتر موافق با مهاجمان نشان دادند. سالنامه نویسان یعقوبی و نستوریوسی به اتفاق می گویند که پتریک یشوع یهبب Isa, Yahlb مخصوصا در جلب احسان اربابان تازه هیچ فروگذار نکرد.»

همچنین در همین باره:

در نسک آذرباد مهرسپندان، در بخشی از آن که نوشتاری است که به بررسی جستار زمان زندگی و کار های آذرباد است، چنین می خوانیم:

آذرباد مهرسپندان. برگ ۱۷.

«... بدین هنگام، اندر خاور ایرانشهر، مسیحیان سر بر می آورند؛ دین های بودی و مانوی اندر خوراسان می گسترند؛ امپراطوری روم با کنستانتینوس رنگ مسیحی می گرفت، و مسیحیان ایرانشهر، به دل، شاد بودند و خواب نابودی آتشکده های ایرانشهر و پیروزی ابر خوراسان را اندر سر می پروردند. اینچنین یک مسیحی پارسی، افرهاد که نام خود را یعقوب گردانید و مسیحیان او را "فرزانه پارسی" می خواندند، آرزوی نابودی ایرانشهر می کرد: حرمهء خدای به آبادی دست یافت؛ و کامروایی از آن مردی خواهد بود که ابزار این آبادی بوده است (یعنی، کنستانتینوس). اما مصیبت سپاهی را تهدید کند که، به همت مردی بد و آبرمنش فراهم آمده است (یعنی، شاهپور هرمزدان). ... پادشاهی [ رومیان] شکست نه خواهد خورد، چه گردی عیسی نام با زورش می آید، و زین اش همه سپاه ان پادشاهی را یاری به دهد. این را او اندر گرماگرم جنگ پارسیان و رومیان نوشت. اندر این زمان دشوار، مغان چشم براه او شیرد بودند.»

---

جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری. مقدمه. برگ ۸۸.

«قدرت موبدان پس از انقراض سلسله ساسانی که رسماً حامی دین زرتشتی بود، خیلی کم شد. ولی باز هم، چون جمع کصیری از ایرانیان تا اواخر قرن سوم دین زرتشتی داشتند، موبدان به اندازه قابل اعتباری قدرت داشتند و اگر هم مقام سیاسی خود را از دست داده بودند، از آنجا که دین زرتشتی نگاهبان روایات و شعائر ملی بود، نفوذ معنویشان کم نبود، خاصه موبد موبدان که رییس و حافظ دین شمرده می شد، و در حقیقت چون شاه از میان رفته بود و اشراف به قوت اصلی خود باقی نبودند، موبد موبدان رییس حقیقی ایرانیان زرتشتی بود، ...»

---

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۹۹ و ۱۰۰.

در جهان مینوی زرتشت با اورمزد و با روان جمشید که از اشتباه خود در گیتی پشیمان است گفتگو می کند. جمشید شرمنده و پشیمان است از اینکه در گذشته آنگاه که اورمزد این دینی را که زرتشت قرار است به گیتی ببرد، پیش از زرتشت نخست آنرا به جمشید نمایانده بود، ولی او نپذیرفته بود و مغرور شد و فریب خورد و به راه دیوان رفت.

در گوشه ای از این گفتگو جمشید به زردشت چنین می گوید که:

«از گفتار دیوان پرهیز و خویشتن نگاه دار و دین بپذیر و در جهان روا بکن. چه از همه کارها این بهتر است. ایزد تعالی اول این دین به من نمود و فرستاد و من از فریفتگی و نادانی که بودم نشنیدم و دین نپذیرفتم و آنکه می بایست که دانایتر باشم، به گفتار دیوان فریفته شدم و به راه دیوان ایستادم و گفتم عالم و خلاق و هرچه در عالم است من دادم تا خوره و پادشاهی از من بشد و تیره بهلاک و روان به دست دیوان افتاد و گرفتار شد. و گفت زراتشت، تو را اندرز می کنم که نه به تنگی و نه به فراخی و نه در آن وقت که بیم و ترس باشی و نه در آن وقت که در مال و نعمت، دین از یاد باز مکن و سخت دار و از دست مگذار، تا در این نمانی که من مانده ام. که عالم بر پای مانده است، از بهر دین مانده است. و اگر نه، آدمی آدمی را بخوردی، راه ها مقطع شدی، و کشت و ورز و آبادانی برخاستی، و اهریمن دیوان بر جهان مسلط شدند، و عالم نیست و ظلم کردی و پادشاهی نبود. چه دین در شاه بسته است و پادشاه در دین. چه هر پادشاهی که دین ندارد و به پلم کردن مشغول شود، پس پادشاهی پاینده نبود و دین در قوت پادشاه تواند شدن. این دو قوت است که اگر یک ساعت عالم بی یکی نباشد عالم زیر و زبر شود.»

ترک و تازی و رومی مسیحی، سه شاخه مشخص، از آفریده های گنامینو (مینوی ویرانگر)، برشمرده می شوند که هر سه آنها، دروغ را ستایش می کنند. این سه شاخه با توضیح بیشتر، یکی ترکان اند که بر اسب های ترک نژاد، سوارند. دومی، تازی دیو صفت



آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

فروشته موی است. و گروه سوم، رومی پیروی مذهب نرسایی شیدسپی. (دینکرد ۷، برگ  
۲۷۰)

آروین آدریان

## آزادگی و ستیز با بدی

دیدنی نو از دینی کهن.

«ایستادگی در برابر زور و بیداد، از هر مقام و منشاء تکلیف هر زرتشتی است. این قاعده در مورد رفتار نسبت به صاحبان مشاغل کشوری، سیاسی و اداری هم صادق است.»

---

اخلاق ایران باستان.

بخشی از کتیبه شاهنشاه داریوش، در بهستان:

«داریوش پادشاه گوید: اهورامزدا مرا یاری کرد زیرا که من خود عهد شکن نبودم و دروغگو نبودم و ظالم نبودم. خانواده من کار خود را کامل ساختند، به وسیله ملتی قانون شناس و به واسطه آنکه دروغ و ظلم را برافکندند.»

«داریوش پادشاه گوید: تو ای کسی که در آتیه در اینجا سلطنت خواهی کرد، دروغگو و سرکش را میروور بلکه به کلی آنها را تباه ساز.»

اندرزی از خسرو انوشیروان دادگر:

«این نیز گفته اند که هرکس باید فکر کرده بداند که از کجا آمده ام و در اینجا برای چه هستم و باز به کجا خواهم رفت و چه وظیفه ای به عهده من است. من چنین می دانم که از نزد هورمزد خدای آمده ام و برای بر انداختن زشتی و دروغ به جهان رسیده ام و

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

باز به محل اصلی خود نزد هورمزد خدای بازگشت خواهیم نمود و او از من آشویی و راستی و کوشش و دانایی می خواهد.»

«اشو زرتشت مثل بودا تعلیم نمیدهد <نجات هر کس در فَنای اوست> و باید از جمیع لذائذ مادی و جسمانی دست شسته در گوشه انزوا با اعمال شاقه ریاضت کشد، بلکه برعکس، می فرماید انسان برای زندگانی و اجتماعی و کامل و مفید خلق شده و زندگانی یک مبارزه دائمی بین بدی و نیکی است و ما باید مادام العمر پشتیبان راستی و درستی بوده و بر ضد بدی و زشتی بستیزیم.»

هرودوت می گوید:

«پادشاهان ایران با تمام قوا بر علیه دروغگویان بودند، و برای این گناه مجازات سخت تعیین کرده بودند، چنانکه حکایت کمبوجیا Cambyses و مجازات دروغگو، مشهور است.»

آذرباد مهراسپندان. رهام اشه.

«از روایت بهدین جاسا

نک. روایات داراب هرمزدیار، ۱: ۴۸۹.

از آذرباد پرسید که: از کجای آمدیم، و ایدر چه کار کنیم، و دیگر به کجای شویم؟

دستور پاسخ کرد که: من از خویش دانم. از پیش اورمزد خدای آمدیم؛ به زدن دیو و دروج را ایدر آمدیم، هم دیگر اواج او پی اورمزد خدا شویم.»

---

مینوی خرد. برگ ۳۵.

«پرسید دانا از مینوی خرد که با بیم و سخن دروغ زیستن بدتر است یا مرگ؟

مینوی خرد پاسخ داد که با بیم و سخن دروغ زیستن از مرگ بدتر است. چه برای زندگی هر کس، شادی و خوشی گیتی لازم است. و اگر شادی و خوشی گیتی را ندارد و بیم و سخن دروغ نیز با اوست، (چنین زندگی) از مرگ بدتر دانسته دانسته شده است.»

---

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۱۹۷ و ۱۹۸.

«ایزدان، با نیکویی نیامیخته با بدی، پرتو و فره یزدانی را به آفریده ها می افشانند؛ برای نمونه: با فرستادن نیکو پادشاه کشوربان آکنده از خرد و فرآراسته و دارنده گوهر آزادگی برای درخشندگی جهان، آنهم از رهگذار کاربست قانون آزادی بخش.»

---

خرده اوستا. یا نوشت برگ های ۲۰ و ۲۱.

ستاره تشتر (به لاتین Sirius)، ستاره ویژه باران است که همواره با دیو خشکسالی و فحطی در نبرد می باشد.

خرده اوستا. برگ ۲۲.

بخشی از خورشید نیایش:

«من می ستایم مهر ایزد صاحب دشت های وسیع و دارنده هزار گوش و ده هزار چشم را - من می ستایم آن گرزى که به سر دیوان فرود می آورد مهر ایزد صاحب دشت های وسیع - من می ستایم آن دوستی، آن بهترین دوستی که در میان ماه و خورشید برقرار است.»

---

خرده اوستا. برگ ۴۳.

بخشی از اورمزد یشت.

«خوشنود نمودن اهورا مزدا و خوار نمودن انگره مینو بهترین کارهاست بر وفق اراده نیکوکاران - فراستایم اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک را - با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک من می پذیرم همه گونه نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری را.»

---

خرده اوستا. برگ ۸۸.

بخشی از سروش یشت هادخت.

«سروش پارسا را می ستاییم که اهورا مزدا ی پاک او را دشمنِ خونی دیو خشم دارنده سلاح سهمناک بیافرید.»

برگ ۸۹.

«ما می ستاییم یارانِ سروش اشو، یارانِ رشن راست، یارانِ مهر ایزد صاحب دشت های وسیع، یارانِ باد مقدس، یارانِ دین به مزدیسنی، یارانِ اشتاد افزاینده گیتی، آباد کننده گیتی و سود رساننده گیتی، یارانِ پاکان نیکو کردار، یارانِ دانش نیک، یارانِ بهترین دانش، یارانِ همه ایزدان، یارانِ کلام مقدس مانتره، یارانِ قانونِ ضد دیو، یارانِ سنت کهن، یارانِ امشاسپندان، یارانِ ما سودرسان های مردم اشو، یارانِ سراسرِ پیدایش نیک.»

برگ ۹۰.

«ما همه با هم و با خلوص نیست می ستاییم سروش اشوی تهمتن دارنده سلاح بزرگ مانتره، صاحب بازوان نیرومند، سربازی که دیوها را سرکوب می نماید - ما می ستاییم ضربات فیروزی بخش آن فاتح فیروزمند و اشو و ضربات فیروزی بخش آن بزرگوار زیر دست را چه این ضربات از سوی سروش اشو وارد آید و چه از جانب ایزد اشتاد - تمام خانه هایی که در پناه سروش اشو قرار دارد ما می ستاییم»

دینکرد ۵، برگ ۴۶.

در بخشی از دینکرد ۵، شماری از بدترین و سخت ترین گناهان برشمرده می شوند. در آنجا، در میان بدترین ها، یکی آنست که کسی در راه خویشکاری خود برای پس زدن بدان و دیوان و ستیز کردن با آنها، نکوشد، با آنها پیوند بر قرار کند و ازدواج نماید. همچنین، از دیگر خویشکاری هایی که برشمرده می شوند که انجام ندادنشان، یکی از بدترین گناهان است، کشت نکردن در گیتی و نپرداختن به دیگر کارهای نیک

می باشد. این کشت کردن و پرداختن به دیگر کارهای نیک در گیتی، زیر نام  
 <همکاری کردن>، آورده شده اند.

به زبانی دیگر و به کوتاهی: مبارزه نکردن با گسترانندگان بدی و ویرانگری ها، و  
 همچنین همکاری نکردن برای آبادانی گیتی، در شمار یکی از بدترین گناهان، به  
 حساب می آیند.

---

در یکی از دانشنامه های مزدیسنا، دینکرد ۷، آشکارا بر خویشکاری مردم زاد برای  
 پس زدن و نابود کردن انگره مینو یا اهریمن، انگشت گذاشته و آنرا بهترین راه رهایی  
 مردمان می داند.

دینکرد ۷، برگ ۱۹۸.

اینک که انگره مینو به سوی آفریده های اورمزد آمده و به بیمار کردن جهان مردمان  
 پرداخته، بهترین چیز برای زندگی هر کس، نیکوکاری و کرفه است. بهترین چیز آن  
 است که مردم کار نیکو و کرفه نمایند و با کار و کنش خود، هر کس، دروغی که  
 دشمن اوست را، شکست دهد. خویشکاری هر کس در زندگی، شکست دادن دروغی  
 است که دشمن اوست و شکست دادن آنچه که با آن دروغ همراه است. بدینگونه،  
 سرانجام مردمان آفرینش را، از انگره مینو، پاک و بی پتیاره نمایند. هدف و آماج  
 اهورامزدا، از آفرینش، انجام این کار، بود که مردمان آفرینش اهورامزدا را، خالی از  
 انگره مینو بسازند.

درباره سوشیانت گفته می شود که او شش چشمی می نگرد و چاره رنج های برآمده از دروغ را، از هر سو می بیند و چاره جویی می کند. در ۵۷ سال از هزاره سوشیانت، دروغ دو پای تخمه یعنی مردم زادی که از دروغ پیروی می کنند، و دیگر دروغ ها نابود می گردند. پیری، بیماری، درد، مرگ، همه فرمانروایی های بد و بیدادگر، اهل موغی و بدعت و بدی نابود خواهند شد. (دینکرد ۷، برگ ۲۸۱)

آروین آدریان



## دادگری

دینکرد ۷، ۱۹۹.

در نگاه ایرانی، اورمزد به مشی و مشیانی که پدر و مادر مردمان هستند، می گوید که از ابزارِ «درست اندیشی» که اورمزد آنرا به آنها ارمغان داده است، بهره بگیرند و دیوان را ستایش نکنند. اورمزد، کمال درست اندیشی را، به مردم زاد داده است تا او با بهره گیری از آن بتواند، کار درست و داوری درست، کند.

تجارب الامم/ ترجمه، ج ۱، برگ های ۱۶۴ و ۱۶۵:

«چاره کار مزدکیان [و باز گردانیدن خواسته ها و کاری که با زنان گرفتار کرد] [و کار سازی های دیگر او]

انوشیروان سران مزدکیان را گردن زد و داراییشان را در میان نیازمندان بهر کرد و گروه بسیاری از آنان را که به خانه ها در آمدند و خواسته ها و زنان مردم را از چنگشان ربودند، و شناخته شدند، بکشت و خواسته ها به خداوندان باز گردانید و فرمود تا هر کودکی را که پدر شناخته نبود، یا در کیستی او همداستانی نداشتند، به کسی دهند که چهره اش به وی ماند و از خواسته آن که کودک را بپذیرفته، بخشی به کودک دهند و در کار زنانی که به زور ربوده شدند، فرمود تا از آن مرد کابین وی بستانند و کسان آن زن را خوشنود سازند و زن را آزاد می گذاشت تا اگر خواهد با همان مرد بماند یا شوی دیگر گیرد، مگر آنکه از پیش شویی داشته باشد که در آن هنگام می بایست به نزد همان شوی بازش گردانند. بفرمود تا از آنکه به خواسته کسی دست یازیده و زیبایی رسانیده، تاوان بستانند و ستمگر را هم به اندازه گناهی که کرده است کیفر دهند.»

برگ های ۱۷۵ و ۱۷۶.

سخنانی از انوشیروان دادگر:

«در آنجا که سخن از راستی و داد باشد، یزدان در چشم ما، ارجی برای خویشان و بندگان و پیرامونیان ما ننهاده است. زیرا که نزدیکان شاه با شکوه و نیرویی که دارند، ستم کردن از ایشان بر می آید و اگر شهریار آنان را به خویش وا گذارد، هر که با ایشان در افتند و رفتند، مگر کسانی از ایشان که هم به فرهنگ شاه فرهیخته باشند و آیین او را پاس بدارند و با مردم او مهربان باشند. که اینان اندک اند. پس ستم هایی که از ایشان می شناخته ایم ما را بر آن داشت تا در دادخواهی هایی که بر آنان به نزد ما می آورده اند گواه نخواهیم. نیز نخواسته ایم به کسانی که در سایه ما نیرومند، و با جایگاهی که در نزد ما داشتند، در پایگاهی بلند بوده اند نیز ستمی رود. چه راستی و داد، ناتوان و نیرومند و بی نوا و توانگر را یکسان در بر می گیرد. لیک هرگاه که داوری دشوار می بود، داوری هم بر زیان ویزگان و بندگان را از داوری به زیان درویشان و تهیدستان و نیازمندان خوشتر می داشتیم. چه می دانستیم که اینان را یاری ستم کردن بر پیرامونیان ما نباشد. نیز می دانستیم که آن ویزگان را که داوری به زیانشان کرده ایم، از نوازش ها و بخشش های ما بهره ای است که اینان را نباشد. سوگند، که دوست ترین ویزگان و نیکوترین بندگان در چشم ما آنان اند که با مردم هم بر شیوه ما باشند و با تهی دستان و درویشان مهر ورزند و دادشان بدهند.

چه، هرکه بر اینان ستم کند، بر ما ستم کرده و هر که به اینان زور گویدف به ما گفته و خواسته است که زینهار ما را که نگهبان و پناهگاهشان است نادیده انگارد.»

برگ های ۱۶۷ و ۱۶۸.

انوشیروان دادگر به مردم چنین می گوید که:

«- چنان دیده ایم که بر گریب هایی که از این پیمایش به دست آمده است، نیز بر خرمابنان و درختان زیتون و سرها، باج هایی نهیم و بفرماییم تا سالیانه در سه گاه

گذارده آید و در گنجینه دارایی کشور، خواسته چنان گرد کنیم که اگر در مرزی از مرزها، یا در سویی از سوی های کشور، رخنه ای، یا رویداد ناخوش آیند روی دهد، و برای پیشگیری یا چاره کردن آن به هزینه ای نیاز افتد، خواسته بایسته، در گنجینه هامان آماده و فراهم باشد و نخواهیم که در همان هنگام به باج گرفتن بیاعازیم. ... خسرو تتی چند از رایمندان پاکدل را برگزید و فرمود تا در آنچه به وی گزارش کردند، از پیمایش زمین و شماره خرما بنان و درختان زیتون و سرشماری مردم، نیک بنگرند و چندان که به سود و آسایش مردم ببینند نهاده هایی نهند و آن را به نزد وی بردارند.

هر یک رای خویش را در اینباره و در چندی نهاده ها باز گفتند و در میان بگردانیدند تا سرانجام همداستان شدند و بر آنچه نگهدار مردم و ستوران است، بر گندم، جو، برنج، تاک، خرما، خرما بن، زیتون بن، نهادهایی چنین به نهادند:

بر هر گریپ زمین گندم و جو یک درهم.

بر هر گریپ تاکستان هشت درهم.

بر هر گریپ خرماستان هفت درهم.

بر هر چهار خرما بن پارسی یک درهم.

بر هر شش خرما بن پست یک درهم.

بر هر شش زیتون بن یک درهم.

و تنها بر خرما بنانی باج نهادند که در باغی رسته باشند و گرد هم باشند نه تک درخت، و از فراورده های هفتگانه جز این را فرونهند و مردم را زندگی نیرو گرفت.»

از کارهای شاهنشاه هرمز چهارم ساسانی:

برگ های ۱۸۶ و ۱۸۷.

«از شیوه های نیک هرمز آن بود که وی به نیکی و داد روی آورد و بر مہترانی که به ناتوانان زور می گفتند، سخت گرفت. در دادگری بدان پایه بود که یکبار هنگامی که برای گذراندن تابستان به ماه می رفت و گذرش به کشتزار ها افتاد، فرمود تا بانگ برداشتند که:

- <سواران کشتزار ها را بپایید، درون کشت نروید، تا به کسی زیان نزنید.>

و کس بگمارد تا سپاهان را بپاید و هر کس را که از فرمان سر بیچد کیفر دهد و تاوان زبانی را که به بزرگر رسانیده از وی بستاند و هم به بزرگر بپردازد.

پسرش خسرو نیز در میان سپاه بود. یکی از اسبان وی رها شد و در کشتزار ها افتاد.

کشته را بچرید و تباہ ساخت. پس، اسب را بگرفتند و پیش همان مرد بردند که هرمز به کار نافرمانان و اسبان لگام گسیخته گمارده بود. باری، مرد نتوانست فرمان هرمز را درباره پسرش خسرو و پیشگران وی به کار بندد. پس، زبانی را که اسب خسرو به کشت زده بود، به هرمز گزارش کرد.

هرمز گفت:

- <دم اسب را ببرید و از خسرو تاوان گیرید.>

مرد برفت که همان کند، لیک، خسرو تنی چند از بزرگان را به نزد آن مرد فرستاد تا از او بخواهند که در کار او سخت نگیرد. بزرگان به دیدار او رفتند و با وی سخن گفتند.

لیک، مرد نپذیرفت، از او درخواستند که پس، از کیفر دادن اسب درنگ کن تا آنان با هرمز سخن گویند.

مرد دستور داد، تا دست برداشتند و بزرگان به نزد هرمز رفتند و به وی گفتند:

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

- >اسبی که در کشتزار افتاده چموش است و بی درنگ او را از کشت باز داشته اند.<  
و از هر مزد درخواستند که بفرماید که دست از بریدن گوش و دم اسب بردارند که این  
بدشگون باشد.

هرمز نپذیرفت و بفرمود تا گوش ها و دم اسب را ببریندند و از خسرو نیز چون دیگران  
تاوان گرفتند و آنگاه از آنجا بکوچید.

نیز، هنگام بروری تاک بود. به سوی بلاش آباد تیسپون بر نشسته بود. راه از کنار  
بوستان ها و تاکستان ها می گذشت.

از مهرتران، یکی به تاکستانی سرکشید. خوشه ای غوره را آویزان دید. خوشه ای چند  
بچید و به برده خود داد و به وی گفت:

- >این غوره را به خانه بر و با گوشت بپزد و از آن خورشتی بساز که در این هنگام  
سودمند است.<

لیک، نگهبان تاکستان سر رسید و با وی در آویخت و فریاد کشید.

ترس آن مهتر از کیفر هرمز چندان بود که کمر بند زرین خویش را از میان بگشود و  
به جای خوشه ای چند که از تاک او چیده بود به وی داد تا مگر از کیفر هرمز برهد.  
چنان می دید که نگهبان اگر کمر بند از او بستاند و رهاش کند، پاسی است که بر وی  
نهاده است.

دادگری و لگام داری و شکوه هرمز چنین بوده است. وی همیشه بر دشمنان چیره و  
پیروز بود. به هر چه دست می یازید به کام او و از آن او می شد.»

---

اخلاق ایران باستان.

اندرزی از انوشیروان دادگر:

«زنهار ای مردم با خبر باشید، چون زندگانی کوتاه جهان را در سپرید، راه دوری شما را در پیش است. در آنجا داور دادگر اعمال شما را خواهد سنجید و کسی اعمال نیک و ثواب به شما وام نخواهد داد و برای نجات رشوه پذیرفته نمی شود.»

«داور دادگر:

در اوستا داور عادل و درستکار را «سروشاورز» Sraoshāvarez و در تفسیر پهلوی «سروش و رزدار» Sroshvarzdar می نامد و این اسم به مناسبت فرشته "سراوش" Sraosha ... است که در عالم معنوی در روز جزا ایزد پاداش دهنده می باشد. کلمه ای که در اوستا عموماً برای قضاوت استعمال شده «داتبر» Datbar است که در فارسی حالیه داور گوئیم. در ایران قدیم این دسته غالباً از پیشوایان مذهبی انتخاب می شدند. کتب قوانین مدنی نیز به وسیله همین پیشوایان روحانی تدوین می گردیده و از این قبیل است کتاب وندیداد که مجموعه ای از قوانین مدنی قدیم است که برای آن عصر وضع شده.

در سراسر اوستا داور راست و درست ستوده شده و بی طرفی در قضا و محاکمه سفارش اکید مزدیسناست. چنانکه در یکی از ادعیه سفارش شده: اگر از برای راستی باید با دشمنان بجنگید، دادگری را از کف مدهید. عدل و انصاف در اوستا به اندازه ای دارای مقام عالی می باشد که حکمران دادگر و قاضی و کارکنان درست کردار را به خداوند و فرشتگانش تشبیه نموده اند و تا این درجه، آنان را دارای مقام عالی و دارای ستایش و احترام دانسته اند. برعکس فرمانفرمایان بیدادگر حکمران بدکار را اهریمن و عاملین او را دیو ها خوانده اند. مطابق مندرجات دینکرد، داورى که در محکمه اشتباه یا غرض به کار می برد، مسئولیت بزرگی متوجه او می باشد و مجازات سخت برای او مقرر گردیده است.

در «اردای ویرافنامه» شرحی راجع به پاداش و عقوبت روح داور ستمکار بدین مضمون مندرج است «روان داور نادرست و ظالم در دوزخ واژگون بر یک پا

آویخته، و چشمان و زبانش بیرون کشیده شده بدنش با سیخ های آهنین در شکنجه  
 «<...»

«ما به فرشته عدل درود می فرستیم. (یسنا ۱۶ - ۵)

حکوت نیک آن است که بر طبق عدالت رفتار نماید. (مینوی خرد ۱۵ - ۱۶ - ۱۷)  
 با دشمنان خود با راستی و عدالت جنگ کنید. (پیوند نامه)»

«به خصوص سفارش شده است که هر وقت قاضی و حاکم می خواهد برای محکومین حکمی صادر نماید یا در هنگامی که در مقابل ایشان ایستاده حکم آنها را قرائت و اعلام می کند، باید محکمه روز جزا را در نظر خود مجسم ساخته و در خاطر خود، پاداش و مکافات ایزدی را به یاد آورد. صفت رحم و شفقت و عدالت و دادگری در اوستا با یک سبک شاعرانه حزینت بزرگان و آرایش اقویا< شمرده شده و در حقیقت این نیکوترین تشبیه و مثل است از برای آن. زیرا عدل و رحم بهترین و گرانبها ترین تاج افتخار و بزرگی است و زینت برازنده سلاطین می باشد، سلاطین قدیم ایران به طوری خود را در مقابل قانون و عدل مسئول و مطیع می دانستند که غالباً در امور مهمه سلطنتی، حل قضایا و داوری آنها به داوران و حکمه قضایی واگذار می نمودند. چنانکه وقتی زن اردشیر درصدد مسموم ساختن شاه بر آمد و مطلب کشف شد، اردشیر حکم این قضیه را به دستور واگذار کرد و او مجازات ملکه را مطابق قانون معین نمود.»

اندرز پوریوتکیشان. سال دوازدهم. برگ ۵۷۲.

«چهارم (با) گوسفند(ان) از روی داد رفتار کردن.»

از زبان داریوش. برگ ۲۴۷.

«این همه تامین اجتماعی، که لوح های دیوانی هخامنشی گواه آن است برای سده ششم پ.م. دور از انتظار است. این رفتاری که فقط می توان آنرا مترقی خواند. نیازمند ادراک و دورنگری بی پایان بوده است و مختص شاه مقتدر و بزرگی است که می گوید: *حمن راستی را دوست دارم.* و حتی به همسران خود آموخته بود که با تمام تار و پودشان این راستی و عدالت را مواظبت کنند. آنها هم درست مثل هر مستخدم و کارمند دولت هخامنشی، ناگزیر از پذیرش دقیق حسابرسی کلیه درآمد ها و مخارج خود بودند و همان نظم و سخت گیری عمومی را شامل می شدند. شاه بر کلیه مخارج دربار خویش از جمله مخارج سفر خود و همراهان اش نظارت داشت.

تامین عدالت عمومی و حمایت از ناتوان از اصول این جهانداری بود. قانون شکنی به شدت مجازات می شد و درستی کاری و وفاداری با پادشاه مناسب همراه بود.»

قانون مدنی زرتشتیان در زمان ساسانیان. برگ های ۶۹ و ۷۰.

«فصل ششم - راجع به تصمیمات روسای اصناف (ویچارک پیشه سرداران)

بند ۱ - تصمیمات قضایی یا فتاوی صنفی (ویچار) از طرف روسای اصناف باید طبق احکام و فرمان پادشاهان به عمل آید.

بند ۲ - در صورت تخلف وام گیرنده از پرداخت دین خود داوران باید بهره پول را نیز از روز انقضای مدت پرداخت در صورت تقاضای داین از مدیون دریافت دارند - داوران حق ندارند تصمیمات قضایی را تنها به میل خود اتخاذ نمایند.



بند ۳ – داورانی که بدون جهت و تنها از روی تمایل خویش (بر خلاف مقررات قانون) مقصرین را تنبیه (حد زدن) یا جریمه کنند برای آنان همان اندازه تولید مسئولیت می کند که از تنبیه یا جریمه کردن مقصر طبق قانون خود داری کرده باشند.

بند ۴ – هرگاه در حین محاکمه مدعی علیه حس کند که قاضی نسبت به او با سوءنظر یا سوءتفاهم رفتار می کند، می تواند موضوع را نزد قاضی ارشد تری مطرح نماید.

فصل هفتم – طلاق زن (شکنای از زن)

بند ۱ – تقاضای طلاق از هر یک از زوجین در محکمه پذیرفته می شود. ولی محکمه هیچ مردی را بدون رضایت شاه زن او و هیچ شاه زنی را بدون رضایت شوهرش نمی تواند حکم به جدایی (طلاق) دهد. چنین امری تنها در مورد چاکر زن ممکن است.»

تمرین کار برای دانشجوی: درباره **چهار نوع ازدواج در میان زرتشتیان ایران ساسانی**، نوشتاری با **۱۴۰۰ واژه** فراهم آورید.

برگ ۱۰۴:

«بند ۱۳ – وارث غیر زرتشتی دارای همان مقدار سهم و حقی است که وارث زرتشتی دریافت می کند.»

بند ۱۴ – پسری که در زمان حیات پدر خود عهده دار اداره قسمتی از اموال پدر شود باید دیون پدر را تا حدود قیمت آن قسمت از مال پدر پرداخت کند. ...

بند ۱۶ – دیون متوفی را نباید از دارایی او که در زمان حیات خود به فرزندان بخشیده است کسر کرد.

بند ۱۸ – وصی یا پسر می تواند در هنگام قبول وصایت شرط کند که در صورت زیادتی دیون از ماترک، موصی از خود رفع مسئولیت نماید.

بند ۱۹ - دیون متوفی را نباید از سهم عروسی دختر که پدر تعیین نموده کسر کرد.»

برگ ۶۵:

«فصل چهارم - در برده گی یا غلامی (هوشتوایک Hushtaik)

در کتاب های اوستا ابدا به جایی بر نمی خوریم که از بردگی یا غلامی صحبتی به میان باشد و گویا در آن دوره طبقه غلامان را نمی شناخته اند. تنها در کتب پهلوی است که راجع به بنده و غلام اشاراتی شده و چنین به نظر می رسد که ایرانیان این رسم را از همسایگان خود کسب کرده باشند.

بند ۱ - بندگان کسانی شمرده می شوند که توسط رعایای شاهنشاهی در جنگ به اسارت در آمده باشند.

بند ۳ - زن غلام (کنیز) را نشاید زد یا آزرده یا به او ستم روا داشت. مالک یا آقایی که چنین کند مستوجب عقوبت بوده و عمل او جرم محسوب می شوند.

بند ۴ - همان گونه که در هر ده روز یک روز غلام آزادی دارد دهمین فرزند کنیز نیز از قید بندگی آزاد است.»

---

یونانیان و بربرها. جلد ۲. برگ های ۲۹۱ تا ۲۹۳.

ایسوکراتس به پدر اسکندر مقدونی، فیلیپ، درباره تصمیمش و نبرد با ایرانیان، اینچنین می نویسد:

«بسیار کسان از من می پرسند که آیا این مین بوده ام که به تو اندرز لشکر کشی بر سر بربرها را داده ام، یا اینکه تو را در چنین اندیشه ای که خود داشته ای تشویق

کرده ام. و من در جواب ایشان می گویم که حقیقت امر را نمی دانم چه مرا با تو ملاقاتی دست نداده است، ولی آن طور که به نظرم می رسد، تو تصمیم خود را گرفته ای و من در جهت آرزوهای تو سخن گفته ام ... بنابراین به خاطر داشته باش که، چون بربرها [روی سخن از بربرها ایرانیان است] را ناچار کنی که بردگان<sup>۱</sup> یونانیان باشند و اراده ات را بر آن کس که اکنون شاه بزرگ نامیده می شود [روی سخن از شاه بزرگ، شاهنشاه ایران هخامنشی است] تحمیل کنی، شرف و اقتداری خواهی داشت که هیچ کس به بالاتر از آن نتواند رسید و شایسته لشکر کشی های تو خواهد بود. و دیگر کاری جز خدا شدن نخواهی داشت!»!

و همانگونه که ایسوکراتس، با عملی کردن دستور های ارسطو، توانست از ثروت قراوان پدرش، که با کار کشتی سازی غلامان خود ثروتمند شده بود، بهره برداری کند و به معانی و بیان و بلاغتی برسد که، آنرا >هنر کوچک کردن چیز های بزرگ و بزرگ کردن چیز های کوچک< نامیده است، فیلیپ و اسکندر مقدونی نیز توانستند از آثار ایسوکراتس سخن پرداز لفاظ - یعنی واقعیت های تحریف شده، تاریخ قلب شده، مجموعه دروغ پردازی ها و افترا ها و دشنام هایی که بر ایران بار کرده بود، و کینه نسبت به بربرها که با بلاغت زهرناک خود در جان و دل یونانیان انداخته بود - بهره برداری کند و یونانیان را زیر یوغ خود در آورد و شاهنشاهی هخامنشی را ساقط کند. و حتی، همان گونه که ایسوکراتس در جانیشان وسوسه کرده بود، خود را به صف خدایان ارتقا دهند.»

استاد امیر مهدی بدیع، در پا نوشت در پیوند با واژه «بردگان» که در بند های بالا آمده بود، چنین آورده اند که:

«<sup>۱</sup>. ایسوکراتس کلمه یونانی هیلوس، [به فرانسه Hilotes] را نوشته، و این کلمه، بنا به نوشته لاروس **فرن XX** به معنی >طبقات پست لاکونیا بوده ... که اصولاً بردگان دولت بودند و بر آنان نظارت می کرد و تنها دولت می توانست از ایشان کند و غالباً آنان را به خدمت سربازی می گرفت. بدون زمین فروختن آنان ممکن نبود ... ناچار بودند که لباس مخصوص بپوشند، هر سال ضریه های شلاقی به ایشان می زدند که سرنوشت خود را از یاد نبرند؛ و، از باب احتیاط، نیرومند ترین ایشان را به قتل می

رساندند. در وموارد مختلف، سروران اسپارت قتل عامی از آنان به راه می انداختند و یا از چنین قتل عامی چشم پوشی می کردند».

برگ ۲۹۰.

«... آری ارسطو با فراموش کردن و غافل ماندن از همه این امور، به نیروی قیاس منطقی که به اسرار آن کاملاً آگاه بود، سیاستی برای بهره کشی از انسان و دینی متکی بر غرور نژادی طرح ریخت که همه محکومان به ستم به روی زمین در مدتی نزدیک به بیست و پنج قرن عذاب آنرا چشیده و هنوز نیز می چشند:

در میان بربرها زن و غلام یک منزلت دارد<sup>۱</sup>. و سبب آن این است که از آنچه در طبیعت اساس حکم است نصیبی ندارند. اجتماع آنان اجتماعی از یک غلام نر و یک غلام ماده است. و به همین جهت است که شاعر گفته است: حیوانی حق دارد که بر بربر حکومت کند<sup>۲</sup>، و چنان است که بنا بر طبع بربر و غلام یکی است<sup>۳</sup>»

استاد امیر مهدی بدیع، در پا نوشت همین برگ می نویسد:

«۲. هر کسی که از آداب و رفتار مزدایی [آیین مزدیسنا، زرتشتی] با خبر باشد، می داند که این سخن ارسطو دروغی بیش نیست: اگر در میان بربرها زن و بده یک منزلت می داشتند، آیا ممکن بود که آیسخولوس درباره مادر خشایارشا و زن داریوش در کتاب <ایرانیان> خود، ۱۵۵ - ۱۵۰، چنین بنویسد، <اینک مادر شاه بزرگ و ملکه من، بر سان نوری که از چشم خدایان بیرون می آید، در حال آمدن است... ای شهیانیوی زنان میان باریک ایران، و ای مادر خشایارشا و همسر داریوش، سلام بر تو».

جلد ۱. پانوشت از برگ ۵۲.

هرودوتوس در نسک ۱ خود، درباره ایرانیان می گوید:

«... و نیز این خصلت را در میان ایرانیان می ستایم که هیچ پارسی نمی تواند در مقابل ارتکاب یک گناه خدمتگزار خود را چنان مجازات کند که قابل جبران نباشد.»

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۱۳۹.

«و از آنجایی که در جهان مادی زخم و درد رساندن بر دیگران نباید قانون و عمل آریایی باشد، اگر کسانی زخم و درد رساندن را قانون و عمل خود قرار می دهند، آنگاه خارج از چهار چوب قانون ایرانی عمل کرده اند و ناآریایی (یا نانژاده) اند.»

### همه در برابر قانون برابرند

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۹۴ و ۹۵.

در گفتگویی که اشو زرتشت با اورمزد دارد، اورمزد به اشو زرتشت نیز همان اندرز را می دهد که از دیگر مردمان چشم دارد. به او می گوید که به گیتی برو و به خویشکاری خود جامع عمل بپوش، نیکی کن و با اشویی پیشه کردن، بهشت را برای روان خود قابل دسترس کن. او به زرتشت چنین می گوید:

«تو برو و دین به مزدیسنان روا کن و نیکی اندوز و روان خود اشو بکن و به بهشت ارزانی بکن، چه روان اشو بکن که به بهشت رسد.»

می بینیم که حتی زرتشت نیز، برای رسیدن به بهشت، بایستی کاری انجام دهد و از هنجاری که اهورامزدا بر هستی قرار داده است، یعنی اشا، پیروی کند. چنین نیست که قانون های اهورامزدا، برای زردشت یا کس ویژه ای استثناء قائل شود.

## نیکخواهی همگانی

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۸۹ و ۹۰.

مرغی بسیار بزرگ با بال‌های خود جلوی رسیدن باران را به آفریده‌های زمین می‌گرفت و هر چه باران می‌بارید به پشت این مرغ می‌رسید و از پشتش به سوی دم او میرفت و سپس به دریا می‌ریخت. اینگونه قحطی و گرسنگی و بی‌آبی را برای آفریدگان روی زمین به بار آورده بود و همه جا را نیز تاریک کرده بود. همچنین با منقار خود، یکی یکی جانداران را از زمین بر می‌چید و می‌خورد و نابود می‌کرد.

گرشاسپ تیر و کمان بر می‌دارد و هفت شبانه روز پیایی به بال‌های این مرغ میزند. سرانجام بال‌های مرغ سست شده و بسته می‌شود و مرغ بر زمین می‌افتد. با افتادن مرغ، به دلیل اندازه بزرگش، شمار زیادی از آفریده‌های روی زمین نیز، آسیب می‌بینند و می‌میرند. ولی جلوی باران به سوی آفریده‌ها باز می‌شود و آنها که زنده ماندن از گرسنگی و تشنگی رهایی می‌یابند. پس از افتادن مرغ، گرشاسپ با گرز منقار او را خورد می‌کند و او را نابود می‌کند. اگر گرشاسپ این مرغ ویرانگر را نمی‌کشت، همه آفریدگان، یا از تشنگی و گرسنگی و تاریکی می‌مردند و یا به وسیله مرغ خورده می‌شدند. اگر گرشاسپ مرغ را نمی‌کشت (که در آن راه با فرو افتادن مرغ آسیبی هم به بخشی از آفریده‌ها رسیده بود)، همه گیتی نابود می‌شد و هیچ چیز زنده نمی‌ماند.

با کوشش شبانه روزی گرشاسپ و کشتن این مرغ ویرانگر، دوباره آفریده‌ها از گرسنگی و تشنگی و تاریکی و خورده شدن توسط مرغ، رهایی یافتند.

## افزونی و تولید و آبادگری

مسئولیتی که انسان ها (به عنوان آفریده های آفریدگار که از اندیشیدن، خرد، قدرت تصمیم گیری و آزادی اختیار بهره مند هستند) برای پیشرفت و گسترش و آبادانی جهان دارد.

یکی از ویژگی های بسیار سازنده جهان بینی و فلسفه زرتشت مسئولیتی است که به انسان ها برای بهبود جوامع انسانی و گسترش دادن و آبادانی زمین داده شده است، می باشد. از سوی دیگر انسان ها را از پرداختن به باورهای قسمت و سرنوشت منع میکند.

انسان از آفریده هایی است که قدرت تفکر داشته، میتواند خردورزی را در خود پرورش دهد، و همینطور آزادی انتخاب و آزادی عمل دارد. از این رو این آفریده دارای عقل و هوش باید برای آبادانی هرچه بیشتر جهان بکوشد. نه تنها به فکر بهتر شدن شرایط برای انسانها باشد بلکه به فکر بهتر شدن شرایط جانوران و گیاهان نیز باشد. موضوع حفاظت از محیط زیست در جهان بینی زرتشتی بسیار با اهمیت است.

برای یافتن بهتر جایگاه برخی از این موضوعات در اینجا نگاهی کوتاه داریم به بخش هایی از آموزه ها در جهان بینی زرتشتی:

”راه در جهان یکی است و آن اشویی (راستی، نیکوکاری) است.“

”ما خواستاریم از زمره کسانی باشیم که مردم را به سوی نیکی و راستی و جهان را به سوی پیشرفت و آبادانی رهنمون می باشند.“

”خوشبختی از آن کسی است که خواستار خوشبختی دیگران باشد.“

دینکرد ۷، برگ ۲۴۸.

حد کمال نیکوکاری، چهرشناسی یا طبیعت شناسی و دیگر پیشه های سازنده را، می توان با یاری بینش مینوی و دانش ایزدی، دریافت. اینها نیروهایی از دین مزدیسنا شمرده می شوند، برای از بین بردن قطعی، پس زدن دیوان و پریان و از کار انداختن جادوگری.

دینکرد ۷، برگ ۲۰۱.

جمشید با همپرسگی اورمزد، چهار پیشه را که شامل آسرونی، ارتشتاری، واستریوشی و هوتخشی می باشند، می پذیرد و با آنها گیتی را رشد می دهد و می بالاند. جمشید با نیروی پیمان و تعادل، آفرینش اهورامزدا را بی پیری، بی تباهی، بی مرگ و بدون فرسودگی می آراید و گیتی را گسترده و پر از درخشندگی می کند.

اورمزد به جمشید می گوید: <آنگاه گیتی من را، افزایش ده و اندازه اش را بیشتر کن. آنگاه آنرا ببالان و فربه تر نما. آنگاه پذیر از من که گیتی ام را نگهداری کنی و پرورش دهی و آنرا سالاری کنی و نگهبان آن باشی. به گونه ای رفتار کن که کسی به دیگری نتواند زیان و ریش رساند.

جمشید نیز می پذیرد و آنچه را که اهورامزدا به او گفته است، انجام می دهد.

دینکرد ۷، برگ ۲۰۴ و ۲۰۵.

شگفتی در آنجا است که در باورهای ایرانی، باز هنگامی هم که اشو زردشت به همپرسگی با دادار اورمزد می رسد، از پیشگاه اورمزد، دانش در پیوند با پیشه ها و حرفه ها را می گیرد. او همه آگهی های علمی و عملی را، پیرامون پیشه آسرونی یا



آموزگار دین، پیشه ارتشتاری یا سپاهگیری، پیشه واستریوشی یا کشاورزی و پیشه هوتختی یا پیشه وری، دریافت می کند. سپس به فرمان اورمزد، او به پیش کی گشتاسب می رود و درباره دین مزدیسنان به او می گوید و از راه کی گشتاسب، با این دین، دیگر فرزندان کشور را نیز روشن می سازد.

---

دینکرد ۷، برگ ۲۰۲.

کشاورزی یا واستریوشی، سومین پیشه و حرفه دین مزدیسنا شمرده می شود که با آن تنگی پس زده و رانده می شود.

ارزش افزونگی و آبادانی را در کردار کسی می بینیم همچون منوچهر که فره ایزدی را به همراه داشته است:

دینکرد ۷، برگ ۲۰۲ و ۲۰۳.

منوچهر که فره ایزدی به او رسیده بود، دهیگ جادوی نابودی گستر را شکست می دهد و ایرانشهر را آباد می کند و رشد می دهد. او در ایرانشهر، شمار رود ها و روستا ها را افزایش داد.

---

شاهنشاه انوشیروان دادگر، پس از فرو نشاندن مزدک و خرابکاری هایی که مزدکیان به بار آوردند، فرمود:

تجارب الامم. جلد ۱. برگ ۱۶۵.

«تا رود ها و کاریز ها بکنند و به آباد کنندگان، خواسته پیشاپیش دهند و نیرومندشان کنند. فرمود تا پل های ویران را باز سازند و آنرا به گونه ای بهتر از همیشه بازگردانند. فرمود تا راه های مردم هموار سازند. در راه ها ساختمان های بزرگ و دژ ها بساخت و فرمانداران و کارداران شایسته برگزید و از آنان هرکه را بر جایی گماشت، دستور های رسا و روشن داد. درباره کارنامه ها و اندرزنامه اردشیر سفارش کرد. هم خود به کار بست و هم دیگران را بر آن واداشت.»

اخلاق ایران باستان.

«ایرانیان همواره سعی دارند به وسیله کشت و زرع و پرورش حیوانات مفید و غرس اشجار و غیره، زمین را بارور و پر نعمت سازند و این یکی از ساده ترین و مفید ترین آرزوهای ایرانیان می باشد. (هرودوت Herodotus)

ایرانیان به جهان مادی به نظر تحقیر نمی نگریستند:

در زمان ساسانیان، زرتشتیان از عیسویان تنقید می کردند که به عالم جسمانی و ثروت دنیوی که باید در اثر کار و کوشش ذخیره شود به نظر حقارت و بی اعتنائی می نگرند.

از نیکی های جهان مادی باید استفاده برد:

یکی از فرایض ایرانیان است که از هر چیز اهورا آفریده سعادت و نیکی بیابند و زندگانی اجتماعی را مرتب و خوش سازند و در حفظ صحت خود بکوشند. از اینجاست که روز تولد خویش را جشن می گیرند، زیرا در آن روز زندگانی به ایشان بخشیده شده است. (هرودوت Herodotus)

اندرز پریوتکیشان.

«سدیگر زمین را کشت و ورز کردن»

از بان داریوش. برگ ۲۱۴ و ۲۱۵.

«گزنفون می نویسد:

شاه ایران هر جا که هست و یا هر جا که می رود در این فکر است که در آن جا باغ بزرگی داشته باشد. از این به اصطلاح فردوس ها پر از همه چیز های زیبا و خوبی که زمین توانایی بیرون شکفتن اش را دارد و او بیشتر اوقات را تا جایی که فصل اجازه دهد در این فردوس ها به سر می برد.

واژه فارسی باستان <پریادیده> که پارادایس یونانی و آلمانی ها از آن گرفته شده در حقیقت یعنی پیرامون دار = محصول. فرمانروایان آشور و ایلام نیز باغ ها و پارک های وحش بزرگی داشته اند. ولی بیشتر پارک ها و باغ های شاهان هخامنشی به شهرت رسیدند و پس از آنها فرمانروایان سلوکی و حتی رومی از آنها تقلید کرده اند. ... در بسیاری نقاط از ایران، فردوس هایی وجود داشت که نه فقط برای سرگرمی فرمانروایان بلکه برای پروردن درختان میوه و مو ساخته می شد. ...

در باغ های کاخ پاسارگاد نیز آثاری از نهر های مصنوعی بدست آمده است. ... به طور کلی ایرانی ها در ساخت نهر و مخصوصا قنات استادان ماهری بوده اند. ...

ایرانی ها با این اختراع توانستند، حتی سرزمین های بسیار خشک را با آبی که از اعماق زمین حتی گاهی از عمق صد متری و بیشتر به مظهر قنات می رساندند آبیاری کنند. ... سد های زیادی از هخامنشیان در نقاط زیادی از کشور کشف شده است.»

مناظره میان مانی و موبدان موبد:

آذرباد مهر اسپندان. رهام اشه.

«ده اندرز که مانی قائم بر دروج درآیید پذیره اندرز های صداقت آرای آذرباد مهر اسپندان:

- ۱) پذیره آن که صداقت آرای آذرباد اندرز داد که کین وارون به منش نباید داشتن، مانی قائم بر دروج اندرز داد که: کین و دیگر دروجان، لانه شان تن مردم است.
- ۲) پذیره آن که آذرباد اندرز داد که ازورانه کین نباید ساختن، مانی با آموزش کشت نباید ورزیدن، انبار خورش و دارش مردم جهان تباه کردن، و جان کسانی را که نیوشاگان نامید ازورانه انباردن [اندرز] گفت.
- ۳) پذیره آن چه آذرباد اندرز داد که مهمان خوب باید پذیرفتن، مانی گفت که: حتی خانه ای که مهمان در آن توان پذیرفتن، نباید ساختن.
- ۴) پذیره آن چه آذرباد اندرز داد که زن از تخمه باید کردن، مانی گفت که: برای گزیدگان، زن از تخمه و حتی بیرون از تخمه کردن، برای پیوند رایانیدن، گناه است.
- ۵) پذیره آن چه آذرباد اندرز داد که به پیشمالی و پسمالی دادستان راست باید رایانیدن، مانی گفت که: دادستان، داد و داور از جهان بر باید چیدن.
- ۶) پذیره آن چه آذرباد اندرز داد که از بیدادانه کشتن گاووان و گوسپندان پرهیز باید کردن، مانی، با گفتن به جهان [کشت] نباید ورزیدن، دارش همه مردمان برچیدن، و گوسپند و مردم از میان بردن [اندرز] گفت.

- ۷) پذیرهء آن چه آذریاد اندرز داد که گیتی را اصل نباید پنداشتن، مانی گفت که شالوده [ء گیتی] پوست دروج کوندگ است؛ و اصل [گیتی اش] در ایید.
- ۸) پذیرهء آن چه آذریاد اندرز داد که چیز گیتی به یزدان فراز باید هشتن، مانی گفت که چیز گیتی خواستن گناه است و کننده و دهنده اش بزه گر.
- ۹) پذیرهء آن چه آذریاد اندرز داد که چیز مینو خود [برای] خویشان باید خواستن، مانی گفت که: مینوی خوب اندر توقف آراستگی است، و امیدى به نجات نیست.
- ۱۰) پذیرهء آن چه آذریاد اندرز داد که دروج از تن بیرون باید کردن، مانی گفت که: تن مردم دروج است.
- ۱۱) پذیرهء آن چه آذریاد اندرز داد که یزدان به تن مهمان باید کردن، مانی گفت که: یزدان به تن مهمان نه بود، بلکه اندر تن بسته است.
- ۱۲) پذیرهء آن چه آذریاد اندرز داد که این و آن جای اندر این و آن خویشان [باید ویراستن برای] ویراستن جهان، مانی گفت که: جهان را هرگز ویراستار نه بود، بلکه به آذر جاویدان سوز به گشوبد.»

### برگ ۳۷.

«مانی پاسخ گفت که: به هشتن گیتی (رفض الدنيا) و ویرانی اش؛ خود داری از آمیزش با زنان، و گسستن دوده، تا جهان نسامند گنده (العالم الجسدانی الفاسد) نابود گردد. جانهای پاک ایزدی (الارواح الطاهرة الالهية) با تن های ناپاک اهریمنی (الابدان النجسة الاهرمنية) امیخته اند. یزدان از این آمیزش آزار ببند، و رامشش جدایی اندر ایشان است، تا دام دیگری باز پدید آورد، و جهان دیگری باز پیدا آورد، و جهان دیگری، به کامش، از نو به سازد.

آنگاه موبد گفت که: آیا ویرانی بهتر است یا آبادانی؟

پاسخ گفت که: ویرانی تنها، آبادانی جانها است.

پرسید که: پس بیباگاهان مان که، کشتن تو آبادانی است یا ویرانی؟

پاسخ گفت که: آن ویرانی تن است.

گفت که: پس سزد کشتن ات، تا تن ات ویران گردد و جان ات آبادان.

پس دروند [مانی] سترد بود.<

این روایت ساخته از دو بهر است: یک بهر، چکیده باور مانی است، و کم و بیش با گزارش دینکرد همانند است؛ بهر دیگر، تا اندازه ای پیکارِ اخت و جوشت را به یاد آورد. اندر این پیکار، جوشت که صدیق بود، از دام اختِ جادو رست.

اخت (اوستایی -axtya) پرسید که: >آیا بهشت به گیتی بهتر است یا آن به مینو؟

جوشت فریان (اوستایی -**yoïsta- fryäna**) [بر خلاف مانی] پاسخ کرد که: >بهشت به گیتی بهتر است.< اگر می گفت که >بهشت به مینو بهتر است< آنگاه اخت جادو می کشت اش. چه: >اگر بهشت به مینو بهتر آیدتان، همان بهتر که [زودتر] بدان بهشت بهتر شوید.<

شاید این پاره از داستان اخت و جوشت، پاسخی بود به زندیکان.»

دیدنی نو از دینی کهن.

پرفسور جکسن استاد دانشگاه کلمبیا، درباره ایرانیان باستان (زرتشتی) می نویسد:

ایرانیان تحت تأثر باور های دینی شان، دارای فروزه هایی هستند که در سازندگی، کوشش و ارزش های علمی جلوه گر می شود.

پیام بدانشمندان اروپا و آمریکا. احمد کسروی.

«باز یک دشواری دیگر داستان شرقیان و غربیان است. شرقیان چون در دانش و آگاهی از غربیان پس مانده اند و هنوز در توی گمراهی ها و تاریکی های قرن های گذشته دست و پا می زنند، غربیان به اینان به دیده تحقیر می نگرند و همیشه در آرزوی چیرگی می باشند. من چون خود شرقی ام، اینک اعتراف می کنم که شرقیان بسیار پس مانده اند. اعتراف می کنم که در توی نادانی ها و گمراهی ها دست و پا می زنند. ولی شما نیز اعتراف کنید که اروپاییان در این دو قرن که به شرق راه یافته اند، به جای کوشش بیداری شرقیان و رهاندن ایشان از گمراهی ها و تاریکی ها، به پافشاری آنها در آن گرفتاری افزوده اند و سود خود را در نادان و ناآگاه ماندن ایشان شناخته، در اینباره از هر وسیله باسئفاده برخاسته اند. شما نیک می دانید که شرق شناسان چه رابطه با شرق داشته اند و چه کاری برای شرق انجام داده اند. چون نیک می دانید، من نیز از شرح ان در می گذرم.»

یونانیان و بربرها. برگ ۲۱۱ تا ۲۱۳.

«**کریتیوپولوس** گفت، ای سقراط، به من اندرز می دهی که به چه هنر خود را مشغول کنم؟» <سقراط گفت: آیا از این ننگ داریم که از شاه پارسیان تقلید کنیم؟ می گویند که وی کشاورزی و هنر جنگ را زیباترین و لازم ترین مشغولیت ها می داند، و به شدت به این یا آن علاقه دارد.>

کریتیوپولوس با شنیدن این سخنان گفت: <سقراط! تو این را باور داری که شاه پارسیان به کشاورزی هم علاقه داشته باشد؟>

<سقراط در جواب وی گفت: ای کریتیوپولوس، مسئله را بدین صورت در نظر می گیریم ... وی به کارهای جنگ اشتغال می ورزد، رفتار وی برای ما دلیل غیر قابل رد این امر است، از هر قطعه ای از کشورش که بگذرد و از آن دیدار

کند، خود درباره همه چیز داوری می کند، و به آنجا ها که خود نمی بیند، بازرسان امین می فرستند. چون ببیند که فرمانداری سرزمین خود را به صورت آباد و پر جمعیت و حاصلخیز و پر از درخت ها و میوه های متناسب با آب و هوای آن به وی معرفی می کند، بر حوزه فرمانروایی او می افزاید، و عطایای فراوان به او می بخشد، و به عنوان جایزه مقام و افتخار به او ارزانی می دارد. ولی اگر ناحیه ای را، در نتیجه سختی و قساوت یا بی پروایی فرماندارش، نا کشته و بایر و خالی از سکنه ببیند، او را کیفر می دهد و از خدمت بر کنارش می کند و دیگری را به جای او می گمارد... <سقراط در دنباله سخن خود گفت که کار به همینجا پایان نمی پذیرد، بلکه هر جا که وی در آن زندگی یا به آن آمد و شد می کند، مراقب است که در آنجا ها باغ هایی به نام فردوس (...)، آکنده از هر چه زمین از خوب و زیبایی می تواند بر آورد بوده باشد. و هر زمان که فصل مساعد باشد، بیشتر وقت خود را در آن باغ ها می گذراند...>

<سقراط در دنباله سخن گفت، ای کریتوبولوس! هر وقت که شاه جوایزی عطا می کند، نخست کسانی را می خواند که ارزش خود را در جنگ نشان داده اند، چه اگر کسی نباشد که از زمین محافظت کند، کشتن زمین بی حاصل است؛ پس از آن کسانی را می خواند که زمین خود را بهتر نگاه داشته و آنرا حاصلخیز ساخته اند، و می گوید که اگر کشاورزان نباشند، رزماوران حتی زیستن هم نمی توانند. حتی گفته شده که روزی کوروش (منظور کوروش اصغر است که کسنوفون در لشکرکشی وی بر ضد برادرش اردشیر دوم ... همراه او بود)، که شاهزاده نامداری بود، به کسانی که برای بخشیدن انعام نزد خود خوانده بود، گفت که خود حق دو جایزه دارد. چه به بهترین وجه می تواند که هم سرزمین های خود را کشت کند، و هم از کشته های خود محافظت کند ... می گویند که همین کوروش بود که هنگامی که لوساندروس از طرف هم پیمانان برای تقدیم هدایا به نزد وی آمد (در ۴۰۷ ق.م. در قسمت دوم جنگ **پلویونسوس**)، بسیار بسیار به وی ابراز محبت کرد. و این سخنی است که خود لوساندروس سابق بر این به مهمانی مکاریایی گفته است. و کوروش فردوس خود را در ساردنیس به او نشان داد. لوساندروس که از دیدن درخت های بسیار زیبا که با فاصله های منظم و در ردیف های راست نشانده شده و گوشه هایی که با نقشه بسیار خوب طرح شده، و



از بوییدن نکهت خوشی که در هر جای باغ یافتند، دچار شگفتی شد و به حال تحسین و اعجاب گفت: <ای کوروش، به راستی که من از این همه زیبایی در شگفتم. ولی آن کس را بیشتر می ستایم که طرح این همه زیبایی را برای تو ریخته است.> کوروش که از این ستایش بسیار شادمان شده بود، گفت: <بسیار خوب، لواندروس. زح و نقشه همه اینها را من خود ریخته ام؛ و بر گفته خود افزود که حتی درخت هایی هست که من با دست خود نشانده ام.> لوساندروس به او نگرست. و چون زیبایی های درخت های او را دید ... بانگ برآورد که <کوروش! چه می گویی! این تویی که با دست های خودت پاره ای از این درخت ها را نشانده ای؟!> <... کوروش در جواب او گفت: لوساندروس! تو از این تعجب می کنی.> به میترا سوگند که تا در کشتزار یا میدان جنگ یا اشتغال به ورزش دیگری عرق نریخته باشم، بر سر خوان نمی نشینم.>

لوساندروس گفته است که پس از آن دست او را گرفت و گفت <کوروش! اینکه تو به نظر من سعادتمند می نمایی، کاملاً بر حق است، سعادت تو نتیجه فضیلت تو است.>

برای اینکه خواننده متقاعد شود که آنچه کسنوفون در حق کوروش اصغر گفته با شریعت زردشت مطابقت دارد، فقره ای از وندیداد (فرگرد III) را در اینجا نقل می کنم:

> - زردشت، در چهارمین مرحله چه کسی است که زمین را از شادی بسیار بزرگ پر می کند؟

اهورامزدا، ای زردشت! آن کس است که بیشتر گندم و گیاه و درختان میوه کشت می کند. - آن کس است که برای زمین خشک آب فراهم می کند، و آب زمینی را که آب آن زیاد است می کشد. چه زمین هرگز از این شادان نیست که مدت درازی بایر بماند و بذرافشانی در آن دانه نیفتاند، همانگونه که دختر زیبا آرزوی شوهر خوب دارد. زمین هم شخم و کشت و کار خوب را خواهان است.

ای زردشت! آن که در زمین با دست چپ و با دست راست کار می کند، شبیه است به شوهر محبوبی که با همسر محبوبه اش در بستر خود خفته است ... زمین به او می گوید: پیوسته برای تو انواع غذاها را خواهم آورد ...

آنکه گندم می کارد، نیکی می کارد، و دین مزدا را رواج می دهد ...

هنگامی که گندم خلق شد، نیروهای بدی بر خود لرزیدند، هنگامی که گندم کشته سر از خاک بیرون کشید، نیروهای بدی دل از کف دادند؛ هنگامی که ساقه آن استوار شد، نیروهای بدی گریستند؛ و هنگامی که خوشه پدیدار شده آنها گریختند.»

---

دینکرد ۳، جلد ۲. برگ ۱۲۴.

«افزاینده‌گی، یعنی اینکه از یک چیز، بسی چیزهای دیگر را برآهنجیم.»

---

نگاهی به ویژگی افزایش‌گی و آبادگری در ادبیات نژاده (اصیل) ایرانی:

خرده اوستا. برگ ۴۱.

بخشی از گاه اشهن.

«به سروش اشوی پارسای فیروزگر افزاینده جهان و به رشن راست و به اشتاد افزاینده جهان و آباد کننده جهان یزشن و نیایش و درود و ستایش باد»

---

در زمینه آبادگری، پیشه کشاورزی تا بدانجا جایگاه والایی دارد که در مقام پرورش دهنده گیتی، بر شمرده می شود. در دینکرد ۵ چنین می خوانیم:

دینکرد ۵، برگ ۳۸.

هوشنگ و وئیگرد فرزندان فرواک بودند. در این میان، هوشنگ به دلیل فرهمند تر بودن و نیکو تر بودنش، کار راهبری و فرمانروایی گیتی را به دوش می گیرد. وئیگرد نیز، به دلیل داشتن خویشکاری کشاورزی، کار پروراندن گیتی را در دست دارد. سپس، دودمان و بازماندگان هوشنگ و وئیگرد، تخمه راهبران و فرمانروایان را، در میان نسل کشاورزان، فزونی بخشیدند.

---

در مزدیسنا، کوشیدن در راه آباد کردن گیتی را، حتی در میان خویشکاری هایی که برای رَدان یا پیشوایان دینی، بر شمرده می شود، میبینیم.

دینکرد ۵، برگ ۵۴.

در دینکرد ۵، درباره خویشکاری پیشوایان دینی چنی گفته شده است که انجام هرگونه نیکی با آنان است و بویژه به آنها آن باره اندرزهایی میدهد. شماری از آن اندرزها که این است که رَدان به انجام خویشکاری و وظیفه خود بپردازند و از آن راه زندگی کنند. در انجام کارهایی که آبادانی را در گیتی می گسترانند، همچون کاشتن گیاه و جاری نمودن آب و خانه سازی، کوشا باشند. کار و پیشه ای را برگزینند و با تن پروری و بیکاری زندگی نکنند. همسر بگزینند و فرزند آورند و نسل را ادامه دهند. گوسپند و مردم زاد و دیگر آفریدگان خوب را، تا جایی که می توانند به خوبی افزایش دهند و در برابر دیوان و خرفستران (جانوران ویرانگر) و دیگر دشمنان آفریده های خوب که به آنها آسیب می رسانند، بیکار نموده و آنان

را از میان بردارند. از راه نیکو دارایی بدست آورند و بهره نیازمندان و سهم درویشان را، بسته به توان مالی خود، بدهند.

همچنین در همین نسک، پیرامون جامه ای که به تن می کنیم، اندرزهایی دارد که پس زدن ویرانی به تن را نیز، دید.

برگ ۵۶ و ۵۸.

شایسته است تن را در برابر سرما و گرما، نگهداری کرد. بسته به کار و پیشه ی شخص، می توان پیرایه را برابر آئین به تن داشت و یا آنرا در آورد. شرمگاه را پنهان باید داشت. نپایستی بدون دلیل، به تن زخم رسانید، یا با پوشیدن جامه ای که غیر معمول است، خود را غیر قابل شناسایی کرد، و یا به هنگام کار یا دیگر شرایط، تن را زیاد آسیب داد. بایستی تن را پاک و ورزیده نگاه داشت و از آن در کارهای خوب بهره برد.

همچنین درباره مرگ بدن نیز می خوانیم که:

برگ ۹۴:

هنگامی که تن می میرد، دروغ مرگ آفرین که کنش و فعالیت را باز می ایستاند و غیر فعال می کند، پیروزمندانه به تن وارد می شود و بر جان، غلبه می کند. دروغ مرگ آفرین، زندگی را از جای جای تن باز میدارد. برای جای گرفتن در تن، آن دروغ از برادران خود و دیگر دیوان که گسترش دهنده پوسیدگی و گندیدگی هستند، یاری می گیرد و آنها را به تن وارد می کند. هر کدام از آنها، سودی را که از هر کار حاصل می شود، از تن می گیرند و هر یک متضاد خود را در تن، به نابودی می کشانند. یکی خوشبویی تن را، یکی پاکی تن را، دیگری

خوش رفتاری تن را، یکی زیبایی آنرا، و به همین شیوه همه چیزهای سودمند را از تن دور می کنند.

پس از جایگزین شدن این دیوان و برادران دروج به تن، آنها به افراط در تن رشد می کنند. بدینگونه گند و مرده شدگی و بیماری ها را درون تن رواج می دهند.

همچنین درباره دارایی و مال نیز، اندرزی است و آن این است که:

برگ ۵۸.

مردم زاد از راه درست خواسته و مال بدست آورد و در خرج کردن آن خساست به خرج ندهد و اصل آن خواسته را با کشاورزی افزایش دهد و سود بدست آمده از آنرا در راه نیکو خرج نماید.

از آنجا که سرمایه گذاری در کشاورزی و هزینه کردن سود آن در راه نیک، سازندگی و آبادی را به ارمغان می آورد، می بینیم که نگاه ایرانی باز در جستار دارایی و ثروت و مقوله اقتصاد نیز، آبادانی گیتی را، پاسداری می کند.

---

در دینکرد ۵ برگ ۷۰، در جستار شیوه درست پرستش آفریده های اهورامزدا، به شیوه درست نیایش کردن زمین و آب و گیاه می پردازد. در میان آنچه در آن باره سفارش شده است چند مورد سودمند زیر را می بینیم که:

در زمین مرده نفن نشود و آنرا کشت نشده و بدون محصول نگذارد. زمین را غیر قابل سکونت رها نکرد، بلکه آب در آن جاری کرد تا گیاه در آن بروید. بایستی بگونه ای از آن نگهداری نمود که مردم و چهارپایان در آن سکنی گزینند و به نیکویی زندگی نمایند.

آب را بایستی پرستاری و نگهداری کرد و آنرا پاک نگاه داشت. از گیاه نیز باید همچون زمین و آب و آتش، نگهداری نمود. بایستی آنرا پروراند و ستایش نمود و سپاسگزاری هایی که شایسته آن است را، به جا آورد.

دینکرد ۵، برگ ۹۸.

هرکجا که بی قانونی بیشتر گردد، جمع شدن دیو ها در آنجا بیشتر می شود. دیوان همواری در جهان ویرانی به بار می آورند. ولی پاسداری که ایزدان از گیتی می کنند، بیشتر است از ویرانگری های دیو ها. ایزدان نمی گذارند که دیو ها پیروز شده و جهان را نابود کنند.

هنگامی که مردم قانونی شکنی می کنند و کرداری خلاف قانون در پیش می گیرند، دیوان گستاختر به پیش می آیند. به همان گونه نیز، زمانی که مردمان کرداری همسو با قانون دارند، دیوها آسیب می بینند و از مردم دوری می کنند و پس زده می شوند. به هر روی، همواره در گیتی، رفتاری که همسو با میل ایزدان است، بیشتر از رفتارهای دیو پسند است.

اهمیت آبادگری تا بدانجا است که در دانشنامه مزدیسنا، در گفتمانی که به گفتگوی میان زرتشت و اهورامزدا نسبت داده می شود، برآیند و سودمند پرهیزگاری، آبادانی بر شمرده می شود و آبادی دست آورد پرهیزگاری است. در مقابل آن، ویران کردن و به نابودی کشاندن آبادی، مانند آلودن آب ها و خشکاندن گیاهان، کارهای مخالف پرهیزگاری به شمار می آیند. (دینکرد ۷، برگ ۲۶۶ و ۲۶۷)

در ادامه گفتمان، زرتشت از اورمزد می پرسد: «چه چیزی گیرشان می آید که برای آن حاضرند، آب ها را به تباهی کشانند و گیاهان را بخشکانند و کارهای مخالف پرهیزگاری انجام دهند؟»

اورمزد پاسخ می دهد: «چیزی که دریافت می کنند این است که آنان، خویشان و بستگان خود را، از روان خود برتر می شمارند. یعنی به چیزی بهره می گویند که برای زادگان و نزدیکان خودشان است.» (دینکرد ۷، برگ ۲۶۷)

## گوش شنوا داشتن و خودکامه نبودن

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۷۷.

« ... آندسته از کیش داران که: اعتقاد به جهان آفرین، هر آن دهشانه - از جان و تن و همه چیز و رای و روش - را که خود به آفریده هایش بخشیده است، خودسرانه می تواند بازپس گیرد، باوری بنیادین از کیش ایشان است، درباره جهان آفرین ناچارند بگویند: خداوند بخشاینده، بازپس گیرنده همه آنچه که بخشیده است می تواند باشد؛ و به ناسزاواری به او گناه و تبه خویی و تبه گنی و زشت کاری و هر روز به رنگی در آمدن (تلون مزاج) در کار آفرینش را نسبت می دهند و فروزه بخشايندگی یزدانی را از او می گیرند.»

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۱۰۱ و ۱۰۲.

« ... مردمان نیز، درست به مانند خدای جهان که هنگام شهریاری بر گیهان کارگزارانی را به خدمت می گیرد، می توانند با کاربرد درست ابزار های تنانی، داناياته، خداوندگاری را نیز بر تن خویش راهبری کنند؛ پس آنگاه است که اینان نیز شایسته اند شهریار نیکو نامیده شوند؛ و این شهریاری نیکو بر تن خود، به ناب ترین خوشبختی جاودان خواهد پیوست.»

اهورامزدا که پروردگار و بزرگترین نیرو است، او نیز گوش شنوا دارد. نه تنها سخن نیکان را می شنود و اگر درست و راست می گویند، برایشان چاره ای می کند، بلکه



حتی سخن آنها که بدکار بوده اند و در زندگی گیتی، در میدان انگره مینو گام بر میداشتند را نیز، می شنود. او خودکامه نیست که همه را لال نماید که نتوانند سخنی بگویند و یا اگر سخنی درست و راست بگویند، با خودکامگی به ادامه سرکوب آنها بپردازد. یکی از نمونه ها را در اینجا می بینیم.

صد در نثر و صد در بندش. بخش صد در بندش. برگ ۱۷۵ تا ۱۷۷.

در دوزخ، پیروان انگره مینو، به دلیل کارهای بدشان در گیتی، در درازای سه شبانه روز به سختی عذاب می بینند. عذاب آن اندازه است که این سه شبانه روز به اندازه نه هزار سال به آنها می گذرد. آنگاه آن دوزخیان به اهورامزدا می گویند که اگر در تمام آن نه هزار سال در گیتی، ما همواره در حال گسترش بدی می بودیم، پادافره آن از پادافره‌ی که در این سه شبانه روز دیدیم، بیشتر نمی بود.

اهورامزدا که سخنشان را می شنود، آن دوزخیان را می بخشد و مورد مهر خود قرار میدهد و آنها را از دوزخ بیرونشان می آورد. بدین گونه، برای انگره مینو یا اهریمن، دیگر نه لشکر و نه سلاحی باقی می ماند و نه زمان. پس انگره مینو برای همیشه نیست و ناپدیدار می گردد.

سپس اورمزد، از همه مردمان چه نیکوکار و چه دوزخیانی که از دوزخ بدر آورده شدند، می خواهد که از رودی از روی مذاب و گداخته بگذرند. در این گذر، اشوان و نیکان به خوشی و همچنان که از شیرینی گرم می گذرند، از آن رد می شوند. اما آن بدکارانی که از دوزخ بیرون آورده شدند، در گذر از رود روی، رنج پایانی را نیز می بینند و سپس همگی پاکیزه می شوند. از اینجا به بعد که همه مردمان پاکیزه اند همه مردمان از مهر اورمزد همواره بهره میگیرند و ادامه کار، همه خرمی و شادمانی برای مردمان است.

## تمرکز بر روی نکات مثبت

از ویژگی های بسیار سازنده و سودمند در جهان بینی و فلسفه زرتشتی تمرکز بر روی نکات مثبت و تلاش برای سازندگی و پیشرفت است. برای درک بهتر این موضوع دو مورد زیر را که در جهان بینی زرتشتی مرتبط با این موضوع است بررسی میکنیم:

### ۱- مثبت اندیشی و مثبت نگری

وهومن که به معنی اندیشه نیکو و منش نیکو است از نخستین سنگ بناها و پله های آغاز برای رسیدن به کمال در انسان این آفریده دارای عقل و خرد است. برای پروراندن وهومن و بکارگیری هرچه بیشتر آن در گفتار و کردار خود نیازمند به تمرکز هرچه بیشتر بر روی نکات مثبت هستیم و از سوی دیگر باید از اندیشه منفی بیشتر و بیشتر دوری گزینیم.

اینکه در آئین زرتشتی توصیه میگردد به جای گفتن عباراتی با بار منفی همچون "دستان درد نکند، خسته نباشید" از عباراتی چون "دستان سبز، دلت سبز، سرت سبز" استفاده شود، میتواند ناشی از تاثیر جهان بینی زرتشتی بر روی افراد برای مثبت اندیشی و مثبت نگری باشد.

نمونه ای دیگر برای این جستار مثبت اندیشی و مثبت نگری را، می توان در کرده ۴۹ از جلد یکم نسک دینکرد ۳، دید. در این کرده، ایرادی می گیرد از آن گروه از مذاهب که همواره تبلیغ می کنند که: در فرجام گیتی، بیشتر گروه مردمان در دسته تبه کاران قرار می گیرند و به دوزخ می روند و همچنین پایان جهان با بد فرجانی برای آفریده همراه است. معنی بخشی از آن کرده دینکرد (درباره آن گروه از کسانی که به چنین اندیشه هایی باور دارند) به کوتاهی چنین است:

دینکرد ۳. ج ۱. برگ های ۸۴ و ۸۵.

«دسته ای از کیش داران، که خود وعده عاقبت به شری را برای اکثر آفریده ها سر می دهند، برای اعتقاداتشان می باید درباره دسته ای دیگر از کیش داران (در اینجا منظور مزداییان اند، که باژگونه آنان، به عاقبت به خیری آفریده ها و همکاری و هم پستی با ایزدانی پاک مینوی متعهدند) نیز عاقبت به شری را وعده دهند: به بیان روشن تر چگونه شدنی است که جهان آفرین، کسانی را عاقبت به خیر کند که مبلغ عاقبت به شری برای مردمیان اند، و عاقبت کسانی را به شر کند که مبلغ عاقبت به خیری آفریده ها، و هم کار و هم پشت زمینی ایزدان پاک جهان می نوی اند؟»

۲- تمرکز بر روی نکات سازنده و مثبت در افراد

در جهان بینی زرتشتی اهمیت ویژه ای به ارج نهادن و سپاسگزاری از تمام نیکوکاران سرزمین و جهان داده شده است. در نیایش های زرتشتی نیکوکاران ستایش شده و بر روی کارهای مثبت آنها تمرکز میگردد.

بخشی از نماز گاه هاون:

من می ستایم و ارج می گزارم و خشنود می کنم آن سرور دهکده (ویس) را که پاک و دادگستر و سازنده است.

بخشی از نماز گاه رپتون:

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

من می‌ستایم و ارج می‌گذارم و خشنود می‌کنم آن سرور شهر (زنتو) را که پاک و دادگستر و سازنده است.

بخشی از نماز گاه ازیرن:

من می‌ستایم و ارج می‌گذارم و خشنود می‌کنم آن سرور کشور (دخیو) را که پاک و دادگستر و سازنده است.

بخشی از نماز گاه سروثرم:

من می‌ستایم و ارج می‌گذارم و خشنود می‌کنم همه ی رهروان راه اشویی زرتشت را و سرور اشوان را.

بخشی از نماز گاه اشهین:

من می‌ستایم و ارج می‌گذارم و خشنود می‌کنم آن سرور خانه (نمانا) که پاک و دادگستر و سازنده است.

---

خردا اوستا. برگ ۳۹.

بخشی از گاه ایوه سری ترم.

«سرباز اشو و سردار اشویی را می‌ستایم - کشاورز اشو و سردار اشویی را می‌ستایم - رییس خانه اشو و سردار اشویی را می‌ستایم - رییس دهی که اشو و سردار اشویی باشد می‌ستایم- پادشاه مملکت اشو و سردار اشویی را می‌ستایم جوان نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار، بهدین اشو و سردار اشویی را می‌ستایم - جوان راستگوی اشو و سردار اشویی را می‌ستایم - بهدین نیکوکار اشو و سردار اشویی را می‌ستایم - موبد سیار داخل مملکت که اشو و سردار اشویی باشند ما می‌ستایم -

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

پرستنده با ایمانی که اشو و سردار اشویی باشد ما می ستائیم - کدبانوی خانه که اشو و سردار اشویی باشد می ستائیم - «

---

آروین آدریان

## قدرت مرکزی نیرومند

دینکرد ۳، جلد ۲، برگ ۲۱۳.

«درباره پذیرفتن و رواج دادن پیمانی مینوی میان مردمان، که همان پیروی از فرمان های شهریار است، برابر آموزه های دین بهی.

مردم، به خویشین خویش، بهره مند از جانِ اهورایی پاک ویژه اند.

همپوسته ی این جانِ خدایی، خرد گزینشگر است؛ که بر جانِ خدایی مردم، صاحب دستور و آزادکام (مختار) است.

میان این دو (جانِ اهورایی و خرد گزینشگر)، صاحب دستور و آزادکام دینِ فرآراسته ی اورمزدی است.

صاحب دستور و آزادکام از میان این سه (جانِ اهورایی و خرد گزینشگر و دینِ مزدایی)، زیر بنیادی ترین فرمان ها، یعنی فرمانِ شهریارِ پاسبانِ آفریده ها است.

همان شهریارِ پاسبانِ آفریده هایی که، بنده وار و خدا ترس تا مرز فرآراستگی، بر جان و تن خویش و بر همه گیتی نشینان زور فرما (مقتدر) است.

از این روی، پذیرفتن و به تندی رواج دادن پیمان آغازین و مینوی مردمان با خدا، یعنی پیروی از فرمان های شهریار، تنها عهد و پیمانی است که از نظر کاربست داد، چونان ریسمانی مردمی زادگان را در برابر همه گناهان سخت و ستوار می باید و فراهم آورنده ی نیروی همه گونه کرفه است؛ یعنی فراهم آورنده آن نیرویی که برترین کار و ورزهاست.»

درباره دیدار پنجم از هفت دیدار دین با اشو زردشت چنین می خوانیم:

گزیده زاداسپریم. برگ ۳۴ و ۳۵.

«دیدار پنجم، به سبب سپندارمدی بودن، مینوی کشورها و ناحیه ها و استانها و روستاها و دهها چندان که بایسته بود، با زردشت به دیدار آمدند در **سیدویس بر گریوه دمندان** - که جسمه ای است از اسنوند کوه بیاید و به دائیتی رود - درباره نگهداری و پرستش زمین این را نیز اندرز داد که هر ده را گواه مومن و هر روستا را داور قانون دان و هر استان را موبد راستکام و هر ناحیه را ارد پاک باید گماردن. راس همه مغان. مشاور کل موبدان موبدی تعیین کردن و حکومت اورمزد را به وسیله او **بنام** دادن.»

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۸۹ و ۹۰.

گرشاسپ که با توانایی اش، توانست مرغی بسیار بزرگ که جلوی ریزش باران به روی زمین را می گرفت، با کوشش فراوان در درازای هفت شبانه روز، شکست دهد، و دوباره باران و روشنی را به آفریدگان به جای مانده بر روی زمین به ارمغان آورد، سر کرنش و ارج گذاری به درگاه قدرت مرکزی که اورمزد است، دارد. گرشاسپ با آن زور و بازو و توانایی اش برای شکست دادن مرغ غول پیکر، به اورمزد می گوید:

«و این زور و قوت، که تو دادار اورمزد مرا داده بودی، و الا مرا این توانایی نبود.»

دینکرد ۵، برگ ۶۴، ۶۶ و ۷۲.

درباره شیوه درست پرستش چنین می گوید که:

نخستین نیایش در یزش ها را برای اهورامزدا، داشته باشید. او را به شدت نماز ببرید. این نماز را، در برابر خورشید انجام دهید.

سپس آفریدگان اهورامزدا را سه بار در روز نماز گزارید. آنها را با بیشترین سطح توجه و با بهترین شیوه خدمتگزاری، نماز برید. این نماز ها را، هنگام سپیده دم و نیمه روز و به هنگام غروب آفتاب، روبروی ماه و ستاره ها و آتش و دیگر روشنی ها، انجام دهید.

«آفریدگان را با کامل اندیشی و با راستی، هرکدام را جداگانه بنابر چگونگی، به شگفتی و بزرگی ستایش و پرستش کردن و بزرگی و شگفتی آفرینش آفریدگار را با آن گفتن و هم آفرینشی (از یک آفرینش بودن) آنان را با ما با علاقه آشکار کردن و در برابر آنان نیایش کردن و تا آنجا که بتوان در پیش آنها به نیایش بودن.

همچنان که به روشن پاک دیدنی و قابل روئیت که به ما می رسد ستایش می کنند باید به مردم، چهارپا (گوسفند)، آتش، فلز، زمین، آب، گیاه، با ستایش و پرستش نیایش کرد. چنان که در دین گفته شده است. همچنین باید آنانرا بنابر قانون و بنابر آئین مراقبت کرد و پروردن ...

از برترین فرمانروا گرفته تا پایین ترین مردم، هیچ آفریده نیک را تحقیر نکردن و نسبت به هر کس و هر چیز کامل اندیشیدن و تواضع داشتن.

اینچنین اندیشه خوب را درباره آفریدگار نیکوکار برای چنین آفرینش شگفت باید افزایش دادن و آفریدگان را با فعالیت های خوب خود سپاس گزاردن و با ستایش و نیایش و آفرین آنان را بالاندن و ترقی دادن ...

نماز بردن به مردمان، عبارت است از فرود آوردن سر به نشانه تواضع برای نیایش به هموعان، نه آنگونه پرستشی که از آن آفریدگار است که در این صورت نا سودمند می تواند باشد.»



آنچه می توانیم از این نیایش در پیوند با جستار مدیریت دریابیم این است که:

اهورامزدا را به عنوان بزرگترین و نیروی مرکزی می ستایید و در کنار او دیگر نیروهای او که آفریده او هستند را می ستایید. دو نکته آشکار است:

۱ - با اینکه همه بخش ها چه بالاترین که اورمزد است و چه بخش های پایین تر که آفریده او هستند، را بایستی ستود و گرامی داشت.

۲ - با اینکه آفریده های اورمزد را گرامی می داریم و ستایش می کنیم، اما همواره ارزش و جایگاه والای اورمزد به عنوان مرکز و بالاترین بخش، محفوظ است.

بنابر این، همین شیوه را نیز در سازمان و در بعد بزرگتر که کشوری باشد در سازمان ها بایستی داشت. بدین گونه که کارمند و کارگر، راهبر و مدیر اصلی سازمان را گرامی دارند و در کنار آن، به گرامی داشت همه آنهایی که زیر سرپرستی او هستند نیز پردازند که آنها عبارتند از مدیران میانی و دیگر کارمندا و کارگران. با این وجود قدرت مرکزی که همان مدیریت و رهبری مرکزی سازمان است، جایگاه خودش را همواره دارد.

سپس در بعد کشوری، هم قدرت مکرزی کشور که پادشاه یا شهربانو است از سوی سازمان ها ستایش می شوند و هم زیر مجموعه های آن قدرت مرکزی که شامل دیگر سازمان های اداری بخش خصوصی و دولتی و ... می باشند. به زبانی ساده، ستایش برای همکاری های هرچه سازنده تر با همه زیر مجموعه های دولت که زیر نگر شهریارند و در کنار آن ارج بسیار برای آن قدرت مرکزی که همان شهریار است.

## تفویض اختیار و فردیت

در اینجا، نگاه ایرانی را در نمونه ساده اما ژرف زیر، درباره دانه کاری بررسی می کنیم. در آن «قدرت مرکزی نیرومند (اورمزد)»، «تفویض اختیار و ارجمند بودن فردیت» و «پشتیبانی های سازنده» از سوی قدرت مرکزی پس از تفویض اختیار را، می بینیم.

دینکرد ۷، ۱۹۹.

مزدا اهورا، دانه کاری و کاشت دانه را، به مشی و مشیانی نشان می دهد. سپس گاو و دانه و دیگر ابزارهای مورد نیاز را، در اختیار مشی می گذارد. پس از آن، به او می گوید که از اینجا به بعد، دیگر خودت بهتر میدانی چه کنی. سپس، مزدا اهورا، ایزد هدیش را که نگهبان مسکن و خانه و چراگاه و دیگر نیازهای مادی آفریده هایش می باشد، برای پشتیبانی بیشتر مشی و مشیانی و فرزندانشان، به پاریشان می فرستد.

عهد اردشیر.

«بخشی از نامه اردشیر که به وزیرانش نوشته بود:

اگر بر آن باشید که جز از کسانی که خوی های نیک و رفتار پسندیده در ایشان کامل شده، یاری نگیرید بدانید که به چیز دشوار نا بوده ای چشم دوخته اید. از دین داری و نیک منشی کسی به همین اندازه بس کنید که از گناهان بزرگ دوری می گزیند و از پافشاری بر ستمگری و زورگویی بیمناک است. در امانت و پرهیزکاری یکی، همین بس که اگر کاری سود آور به او روی آورد که دست یازیدن به آن برایش کمی و زیان دارد، از آن پرهیز می کند. و از شایستگی و کاربری او همین بس که در کاری که به

او سپرده اند، آزموده است و از کار هایی که به گردن شماسست، وظیفه ای را تباه نمی سازد.

چنانچه کارهایی دارید که زیر دستانتان توانند آنها را انجام دهند و کارهایی که جز خودتان کسی بر انجام آنها توانا نیست. مرز اینگونه کارها را از یکدیگر باز شناسید و خود را به آنچه زیر دستانتان توانند انجام داد، گرفتار مکنید و کارهایی را که خود باید در آنها بنگرید، به دیگران وا مگذارید.»

پرتویی از فلسفه ایران باستان. برگ ۴۶.

«برای کارگران که تمام ایام هفته را به زحمات مختلفه اشتغال دارند، بسیار ناگوار و سخت است که روز یکشنبه که تعطیل آنهاست رفتن برای بازی و گردش و تماشای موزه ها و قرائتخانه ها برایشان حرام باشد و مجبور باشند برای خوشنود ساختن خدا در زوایای تاریک کلیسا ها گرد هم مجتمع گردند.

در آیین زرتشت، نظیر چنین اوامر سخت و بیجا دیده نمی شود و به همین سبب است که با افکار جدید نزدیکتر و بهتر موافق با تمدن کنونی است.

مذهب زرتشت پیروان خود را در این قبیل امور مذهبی آزاد قرار داده و تنها اعمال نیک آنانرا سبب خوشنودی خداوند می داند و هیچگونه مراسم بی فایده و مشکلی را بر آنها تحمیل ننموده و آنها را به قیود اوهام و خرافات پا بست نساخته است.

اینک از آنجایی که قسمت عملی یک مذهب مهم تر است از قسمت فلسفی آن، باید دید پیروان زرتشت چگونه آن آیین را در عمل آوردند و قوانین مز دیسنا چه تاثیری در آنها بخشید. ...

پیروان این آیین، قوم قلیل پارسیان می باشند که در هندوستان مسکن دارند و در نتیجه هوش و ذکاوت فطری و کار و کوشش و راستی و درستی و سخاوت و جوانمردی،

دارای مقام عالی گردیده اند. و در تجارت و صنعت و علم و هنر ترقیات فوق العاده از ایشان آشکار شده. چنانکه می توان آنها را پیشقدم ترقی و تمدن هندوستان دانست. چنانکه اولین کسانی که در بمبئی به کشتی سازی و احداث راه آهن و تاسیس کارخانه جات اقدام نمودند، پارسبان بودند.»

تجارب الامم. ترجمه جلد ۱. برگ های ۱۷۳ و ۱۷۴.

انوشیروان دادگر اینچنین می گوید:

«چون بیست و هشت سال از شهریاری ما بگذشت، در کار کشور و دادگری در میان مردم، و رسیدگی به کارشان، و بررسی ستم هایی که بر آنان رفته، و برداشتن ستم ها، بار دیگر نگریم و موبد هر مرز و شهر و خوره و گند را فرمودم تا آنچه در این باره است گزارش کنند و فرمودم تا از سپاهیان سان بینند، آنان که به درگاه بودند در برابر من، و آنان که در مرزها و پیرامون کشور، در برابر سپهبد، پادوسبان، داور و استواری که از سوی ماست. نیز فرمودم تا باج گذاران را در هر گوشه کشور، در شهرستان و در برابر سپهبد و داور و دبیر و استوار شهر، گرد کنند و کسانی را که به درستی و استواری و وارستگی و دانش بشناختم و بیازمودم، به شهر و خوره ای که آن بندگان و کارگزاران و مردم آن سرزمین می بودند، گسیل داشتیم تا همه را از نژاده و پست گرد کنند و کارهاشان را درست و راست همگی گزارش کنند، داوری ها را اگر درست بوده باشد و مردم با خشنودی به کار بسته باشند، در همانجا پایان بخشند و آنچه بر آنان دشوار آید به نزد من آرند. من به این پیگیری ها چنان دل دادم که اگر پاییدن دشمنان و پاسداری از مرزها نبود، کار باج و مردم را در ده ده کشور خود به دست می گرفتم. لیک ترسیدم که کارهایی که از آن بزرگتر است تباه گردد، کارهایی که جز من کسی از پس آن بر نیاید و نتواند چو من استوار کند و مرا از آن آسوده بدارد، فزون بر دشواری هایی که در رفتن به روستا روستای کشور، با سپاهیان و یارانی که از همراهیشان ناگزیر باشیم، برای مردم نهفته است. نیز خوش نداشتیم که آنان را به درگاه

خوانیم. چه بیم از آن داشتیم که باج گزاران از آباد کردن زمین هاشان باز مانند، یا کسانی باشند که رنج راه و آمدن به درگاه بر آنان دشوار آید، چه، در آن هنگام کار روستا و کشتزار ها و آب ها و کارهای ناگزیر دیگر که در همه هنگام سال به رسیدگی نیازمند است، بر زمین ماند. این بود که چنین کردیم و موبدان موبد را بر این کار بگماردیم و فرمان ها نوشتیم و کسانی را که به آنان دل آسوده بودیم و امید داشتیم که کار به سان ما کنند، گسیل داشتیم و کار را به آنان سپردیم.»

دینکرد ۳، جلد ۲، برگ ۲۴۰.

«چرایی اینکه، جهان آفرین، مردمان را نه <تک ساحتی> که <آزاد کام> آفریده، ار بهر استوایش سپاه خویش (مردمان) است؛ تا که مردمان، به بویه ی خداوندگاری و زورفرمایی (اقتدار) برخاسته از آن خداوندگاری، و از رهگذار همین زورفرمایی، به آبر زورفرمایی برای سرکوب سرتاسری سپاه دروج و، دور نگه داشتن یک پارچه ی دروج از کشت و کشتار آفریده های اورمزدی رسند.»

خرده اوستا. برگ ۲۰.

بخشی از خورشید نیایش:

«همه ایزدان پاک مینو را می ستاییم همه ایزدان پاک گیتی را می ستاییم - روان خویش را می ستاییم - فروهر خود را می ستاییم - فروهر خوب و نیرومند و مقدس پاکان را می ستاییم -»

خرده اوستا. برگ ۲۰ تا ۲۲.

بخشی از خورشید نیایش:

«خورشید بی مرگ نورانی تیز اسب را می ستاییم - هنگامی که روشنایی خورشید می تابد - هنگامی که نور خورشید می تابد - می ایستند ایزدان مینوی صد ها و هزار ها - آنها آن نور را جمع می کنند - آنها آن نور را می گسترند - آنها آن نور را پخش می کنند به زمین اهورا داده برای افزایش جهان اشو و برای افزایش تن اشو - هنگامی که خورشید طلوع می کند زمین اهورا داده پاک می شود، آب روان پاک می شود، آب چاه ها پاک می شود، آب دریا ها پاک می شود، آب ایستاده پاک می شود، پیدایش اشو که از خرد مقدس تو به وجود آمده پاک می شود - اگر خورشید طلوع نمی کرد هر آینه دیوها نابود می کردند سراسر آنچه در هفت کشور است و هیچ یک از ایزدان مینوی به نگهداری این جهان مادی و مقاومت با آنها (دیوها) توانا نبود - کسی که می ستاید خورشید نورانی تیز اسب را از برای مقاومت در برابر تاریکی، از برای مقاومت در برابر دیوانی که در تاریکی پیدا می شوند، از برای مقاومت در برابر دزدان و راهزنان، از برای مقاومت در برابر سختی مرگ، او می ستاید اهورا مزدا را، او می ستاید امشاسپندان را، او می ستاید روان خویش را، او خشنود می کند همه ایزدان مینوی و دنیوی را کسی که می ستاید خورشید بی مرگ نورانی تیز اسب را -

»

پانویشت:

«منظور از دیوانی که در تاریکی پیدا می شوند میکروب هایی هستند که در تاریکی و جاهایی که شعاع خورشید قدرت رسوخ و نفوذ در آن ندارد نشو و نما می کنند.»

## تبلیغات و مصرف و بازرگانی

منش ملی و میهنی. برگ ۴۷۴.

### «مصرف تبلیغاتی»

پس از مصرف ناهنجار به یک عامل فقر زای دیگر میرسیم و آن مصرف تبلیغاتی است که امروزه در سراسر جهان مصرف کننده را زیر فشار قرار داده و او را فقیر کرده است. مصرف تبلیغاتی چیست و چه اثری دارد؟ گالبریت اقتصاد دان معروف آمریکایی در کتاب معروفش بخشی را اختصاص به این پرسش و وضع مصرف در آمریکا داده و می نویسد: مصرف دو گونه است. یکی مصرف عاقلانه و منطقی و دیگری مصرف ناهنجار و بی رویه. در سطح درآمد های معمولی مصرف عاقلانه است و اشخاص مصرف کالاهایی را که می خرند متناسب با نیاز های واقعی آنها است. ولی همان مقدار که در آمد کمی بالاتر رفت، مصرف از صورت واقعی خارج می شود و بی رویه و ناهنجار می گردد و اشخاص مصرف می کنند نه به خاطر نیاز واقعی بلکه تحت تاثیر هیاهوی تبلیغاتی. پس از این مقدمه گالبریت درباره اقتصاد آمریکا اعلام خطر کرده و اخطار می کند که امروزه مسرف در آمریکا از دست مردم خارج شده و اختیار آن به دست سازمان های تبلیغاتی افتاده است ...

متأسفانه باید گفت که ما [مردم ایران] گرفتار این مصیبت مصرف شده ایم و روز به روز هم در گرداب آن بیشتر غرق می شویم. امروز دیگر طبغات پر در آمد و متوسط و حتی کم در آمد ما در مصرف از خود رای و اختیار زیادی ندارند و تحت تاثیر بمباران های تبلیغاتی که شب و روز از چپ و راست بر آنها فرو می ریزد ناخود آگاه مصرف کننده کالایی شده اند که نه نیاز زیادی به آنها دارند و نه قدرت مالیشان اجازه چنین مصارفی را می دهد.»

برگ ۴۸۱.

«... گروه دیگری از مردم ما در موضوع غریزه جنسی از آن طرف افتاده و به خاطر تقلید نادرست از غرب چنان شده اند که زن را از مقام مادری پایین آورده و او را به کالایی که باید برای فروش کالاهای دیگر بخواند و بر قصد و سود بیشتری عاید سرمایه دار کند تبدیل کرده اند. امروزه بازار گرم این کالا فیلم های سینما و صفحات مجله هاست که به همان اندازه که سود عاید سوداگران بازار می کند، از مقام و شأن مادری و همسری زن می کاهد.»

### نکوهش دلالی

پیشنهاد: دلالی و خرید و فروش تنها برای رفع نیاز در جایی باشد و به فروش راسندن کالاهای تولیدی و نه کسب سود. بنابراین تنها افراد دلال یا بازرگان قادر به پوشش دادن هزینه های باشند و هزینه زندگی خود را بدست آورند نه بیشتر. اینگونه به جای اینکه شمار زیادی به دلالی و کارهای واسطه گری بپردازند (با توجه به اینکه در روزگار امروز، این واسطه گری سود بسیار بالایی هم به بازرگانان می رساند)، کسانی که به دنبال درآمد بسیار بالا و سود و دارایی زیاد برای زندگیشان هستند، به جای دلالی و بازرگانی، به کار تولید و ارائه خدمات پرداخته و از این راه سود اوری کنند نه از راه دلالی. شاید اگر کار خرید و فروش و دلالی در دست بخش دولتی باشد که در فروش های خود تنها به پوشش دادن هزینه های اجرایی کار بپردازد، راهکاری درست باشد.

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۱۰۸.

«بازرگانی کردن در دین چنان گوید آن بهتر باشد که در شهری چیزی بخرند و به شهری برند و باز سرمایه برگیرند باقی ده یکی به کار و کرفه کنند. چون به شهری خویش چیزی بخرند و به سود باز فروشند، گناه باشد. و هیچ چیز گناه بتر از آن نیست که گندم بخرند و بگذارند گران شود، به سود باز فروشند.»



چه در دین گوید که آنکس که چنین کند و خوی در این کار کند، هر نیازی و قحطی و تنگی که در جهان باشد او نیز همگناه باشد. بهدینان از این کار پرهیز می باید کردند. و این سود ناخورده بگذاشتن.»

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۱۲۲ و ۱۲۳.

«درباره کار مهتر و میانه و کهتر، برابر آموزه دین بهی.

در چهارچوب آموزه های دین بهی، کار، سراسر ثواب است؛ و ثواب، کاری پارسایانه است؛ و کار پارسایانه است که آفریده های اورمزدی را فراوان می کند. و برترین کارها همان است که به بیشترین اندازه، دروج را ویران می کند و جهان پارسایانه را به بیشترین اندازه افزایش دهد. و آن همان است که در چهارچوب خویشکاری چهار پیشه بر شمرده در دین مزدایی می آید.

در پیشه دین یاری، که سرآمد همه پیشه هاست، زدودن دروج و افزایش دام و دهش در جهان با یزش یزدان و آموختن زمزمه (منتره های) دین و، به داد داوری کردن و دیگر کارهای دینی بدست می آید.

در پیشه ارتشتاری، زدودن دروج و افزایش دام و دهش در جهان، از نیرو افزایشی سوارگان و پیادگان سپاه دین، و دیگر کار های ارتشتارانه بدست می آید.

در پیشه کشاورزی زدودن دروج و افزایش دام و دهش در جهان، با نگهداری گله و دیگر کارها مانند کشت و رزی و دامپروری بدست می آید.

و در پیشه افزار سازی (صنعتگری و سازه پردازی) زدودن دروج و افزایش داد و دهش در جهان از نان پزی و خوراک پزی و دیگر کارهای افزار سازی بدست می آید.

و در سنجش با رده های پایین تر از کارهای دین یاری، تا به فروترین و پایین ترین کارها در آن سه پیشه بر شمرده، همه پیشه ها کارهایی میانین اند.

ولی فروترین و پایین ترین همه کارها بازرگانی است که، پایین ترین پیشه نیز در پیشه کشاورزی و دامپروری است.

اگر بازرگانی در چهارچوب دستور دین خویش بماند، حتی از کار و بار پارسایانه سر است؛ ولی اگر از چهارچوب دین بیرون رود، به شیوه اهریمنی کاهش پیوند خواهد خورد.

نخست آن هنگام را که بازرگانی در فزاینده‌ترین جایگاه هاست بررسی می کنیم:

و آن زمانی است که بازرگانان، از آن دیاری که کالاهای نیاز مردمان و چهارپایانشان از مرز بایستگی افزون آمده است، کالاهای نیاز مردمان و چهارپایان آن دیار را بخرند و سپس بار زنند و به دیاری برند که مردمان آن دیار در انبار خود از آن کالاهای نیاز مردمان و چهارپایان کمتر از دیاری دارند که کالاهای نیاز مردمان و چهارپایانشان افزون از نیاز است. از آن دیاری که می خرند به بهای راستین خرند؛ و به آن دیاری که می برند و می فروشند به بهای راستین فروشند.

و چون از این راه به افزایش مردمان و چهارپایان و، افزایش در کار گیهان یاری رسانده می شود، چون در پیشه بازرگانی است که پیوند دادن فرآورده های کار و کشت مردمان از جایی به جایی دیگر انجام می گیرد، و در سنجش با کار و بار پارسایانه تا بدانجا به پیشه بازرگانی نگریده می شود که در میان پیشه های ارجمند هیچ پیشه ای در جهان یافت نمی شود سودمند تر از کاری باشد که فرآورده های کار و نان و بهزیستی مردمان باز بسته ی آن باشد؛ و یا آن پیشه در سنجش با بازرگانی - که از راه کارهای قانونی و روا، اندر کار پروراندن مردمان و چهارپایان برابر دستور دین است -، از بازرگانی کاری سودمند تر باشد.

با این همه بازرگانی فروترین و پایین ترین پیشه هاست - حتی آن هنگام که با داد و ستد درست همتر از کار و بار پارسایانه نهاده شود - زیرا که در میان کار های قانونی کشاورزی و دین یاری و ارتشتاری و افزار سازی، تنها، باز بسته (محصور) به زمانی است که کمبودی در خوراک یا بهزیستی مردمان روی دهد.

دو دیگر زمانی را که بازرگانی با ساحت بیرون از مرز کارهای پارسایانه پیوند خورد، بررسی می کنیم:

و آن زمانیست که بازرگانان کالاهای نیاز مردمان و چهارپایان را بخرند و اندر همان شهر - غلاتی را که نیاز و تنگی تودگان با کمبود آن پیوند خورده است و کمبودش به بیماری و رنج و ته کشیدن کالاهای نیاز همه مردمان و چهارپایان می انجامد - گرانتر بفروشند؛ با این کار به گناهی گران دست یازیده اند؛ پیامد این گرانفروشی زور آور شدن انیران برای سرکوب ایرانیان است: و از آن روی که، پیامدش تنگی جهانیان و سرکوب و زیان برای ایرانیان است، از مرز های پارسایی بیرون می افتد؛ و به کاهش اهریمن خواهانه پیوند می خورد؛ تا بدان پایه که سنگین ترین گناهان می شود؛»

## دوری از اسراف کاری

اخلاق ایران باستان.

«وقتی شخص شرح خوراک های دربار شاهی ایران را بشنود خیلی اسراف به نظرش می رسد. لیکن اگر با دقت بنگرد آن وضع به نظرش بسیار ساده و به اندازه است و این رسم در بین همه اشراف ایرانی متداول می باشد. (هراکلیدس (Heraclides)

ایشان (ایرانیان) اسراف در خوراک روا نمی دارند و به غیر از خوراک شرفا و درباریان که در وقت معین صرف می شود، سایرین هر وقت میل دارند خوراک می خورند و هرگز بیش از اندازه صرف نمی کنند. (امیان (Ammian)

## شادی و شاد زیستی

دینکرد ۵. برگ ۳۰.

از آنجایی که وهومن در اشو زردشت جای داشت، هنگامی که زردشت زاییده شد و به گیتی آمد، می خندید.

---

اخلاق ایران باستان.

برگردان بخشی از کتیبه نقش رستم:

«بزرگ است اهورامزدا، او این زمین را آفریده است، او آن آسمان را آفریده است، او همه وسایل خوشی را برای مردم آفریده است، او داریوش را پادشاه ساخت یگانه پادشاه همه، حکم فرمای ملل.»

---

زند وهومن یشت. برگردان. صادق هدایت.

«آن ارزیزین، خداوندی بهرام گور شاه است، که مینوی رامش را بینا و آشکار کند و اهریمن با جادوان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند.»

۶. طرب معنوی. معروف است که بهرام گور تمایل مخصوصی به شعر و موسیقی و طرب داشته است. و به قول فردوسی و حمزه، از هندوستان قبیله های لوری را به ایران دعوت کرد.»

منش ملی و منش پارسایی در ایران. برگ های ۱۹۲ و ۱۹۳.

### «غم و شادی»

یکی دیگر از نمود های روانی آدمی موضوع غم و شادمانی است که انسان زندگی را به شادمانی بگذراند یا با غم و به غم اعتقاد داشته باشد یا به شادی... در ادب پارسایی یکی از فروزه های اهورامزدا که افریدگار کل اس شادی آفرینی است و همه جا به دنبال واژه اهورامزدا جمله <آنکه شادی آفرید> می آید. ...

همگان باید با نیک منشی و اندیشه و گفتار و کردار نیک خوشنودی اهورامزدا را فراهم کنید. چون اوست که شادمانی و خوشی سرمدی است و کار های نیک است که شما را با او پیوند می دهد و از خوشی کامل برخوردار می کند. همگان بایستی تا او را شناسا و ستایشگر و سپاسگزار باشیم و پویان آن راه رستگاران نیکش گردیم و به موجب نیک منشی مان که رستگاران می سازد از او بخواهیم تا در کار و کوشش به شیوه برزگری و پرورش ستوران برای یک زندگی خوش یاریمان کند. (یسنا)

اوست آن کسی که بر پایه کردار مردمان، سود و زیانشان را آشکار سازد. این است آن شیوه ای که برای همه مردمان به کار گرفته خواهد شد. همه آنانی که بودند و هستند و از این پس خواهند بود. آنانی که شیوه بهی و راستی برگزینند در این جهان شادمان و خرسند و در آن سرای جاودانی نیز کامیار و بختیار خواهند بود. و آنانی که پیروی از دروغ را گزینش کنند، رنج زیاده خواهند برد و در آن جهان مینوی کامرانی و شادمانی ازشان دریغ خواهد شد. و این است خواست مزدا اهورا که حکمی روان خواهد بود. (یسنا)

اینک به هنگام نیایش، ای اهورامزدا دست هایم را به سوی تو بلند می کنم، و درخواست می کنم تا جهان نیک آفریده شده در کام خوشی و شادی غرقه باشد. ای

اهورامزدای بزرگ و توانا خواستارم تا بتوانم با آموزش هایم، در این جهان آسایش و کامیاری برقرار سازم. (یسنا)

ای مزدا، تویی نیک بختی و تویی سرچشمه بی آغاز و فرجام نیکی این فروغ شادی و کامیاری را که با صفاتت یکسانند، بر پایه شایستگی و درخور زندگی، به ما به بخشای و این زندگی جهانی ما را از آنها سرشار ساز.»

برگ ۲۰۷.

در ارداویراف نامه سرنوشت کسانی که در مرگ از دست رفتگان و گذشتگان گریسته اند چنین توصیف شده است:

<جایی فراز آمدم، دیدم رودی بزرگ و هولناک بدبو و تار که بسیار روان فروزان در آن رود بودند. یک چند از آنها گذشتن نتوانستند و یک چند با رنج بسیار همی گذردند و یک چند به آسانی گذردند.

پرسیدم که این کدام رود و این مردم که هستند که اینجا رنجه باشند؟ سرش آذر و ایزد آذر گفتند که: این رود، آن اشک بسیار است که مردمان از پس درگذشتگان، از چشم بریزند و شیون و مویه کنند. آن اشک که بریزند به این رود افزاید. آنها که گذشتن نتوانند کسانی هستند که از پس مردگان شیوه و مویه و گریستن بسیار کردند، و آنها که آسانتر، کسانی هستند که کم کردند. به جهانیان بگو که شما به گیتی شیون و مویه و گریستن بر خلاف آیین می کنید. چه به همان اندازه، بدی و سختی به روان درگذشتگان شما رسد.>

ملاحظه فرمایید در فرهنگ پارسیایی ایرانی حتی گریستن برای مردگان و درگذشتگان این چنین گناه بزرگ به شمار می رود تا چه برسد به مویه و غم در زندگی عادی و روزمره و این چنین است پایه های آن آیینی که تلاش می کند بهزیستی را از همه جهت در این جهان برای انسان فراهم سازد.»

نیرنگستان. نوشته صادق هدایت. دیباچه. برگ ۱۴ و ۱۵.

«ولی نباید فراموش کرد که دسته ای از این آداب و رسوم نه تنها خوب و پسندیده است بلکه از یادگارهای روزگار پر افتخار ایران است مانند جشن مهرگان، جشن نوروز، جشن سده، چهارشنبه سوری و غیره ... که زنده کردن و نگهداری آنها از وظایف ملی به شمار می آید و برای آن باید مقام جداگانه ای قائل شد. مثلاً آتش افروزی در زمان قدیم مانند یک <کارناوال> وجود داشته چنانکه امروز هم در نزد اروپاییان مرسوم و طرف توجه است. آداب عقد، عروسی، شادی، تمیزی و یا افکار بی زیان خنده آور و افسانه های قشنگ ادبی به طور کلی تاثیر خوبی در زندگی دارد و همین قدمت ملتی را نشان می دهد که زیاد پیر شده، زیاد فکر کرده و زیاد افکار شاعرانه داشته است. ولی خرافاتی که از خارج به ایران آمده زندگی را مشکل و زهر آلود می کند مانند اعتقاد به ساعت خوب و بد، قربانی، سعد و نحس ستارگان، تقدیر و غیره.»

خرده اوستا. برگ ۹.

بخشی از نیایش تندرستی:

«در پناه یزدان باشیم، تا دیر زمان به شادی زیست نمایم، یتاهای و نیریوی یک.

تندرستی، دیرزیوی، برتری، نورمندی و اشویی به ما ارزانی دار - دعای ما به خداوند دو جهان و هفت امشاسپندان برسد - این دودمان شاد باد - به همه خویشاوندان آفرین باد - سردار دین شاد باد - چنین باد - خواهان باد.»



خرده اوستا. برگ های ۹ و ۱۰.

بخشی از اوستای تندرستی.

«این دو دمان شاد باد آفرین باد همهی آندَر کسان را زَرَنُشَتِ دینِ شاد باد ایدون باد خواهان باد اوزمَز دُخدا را همهی آنجَمَن را شاه بهرام و رَجاوند را دَسْتورِ پُشوتَن را پیغمبر اَشیدِر را اَشیدِرِ ماه را اَشیدِرِ بامی را سیوشانس را کیخسرو پادشاه را دینِ زَرَاتُشْتی را همهی پَهْدینان را.

تَنْدُرُسْتی نِیگَنامی تَنْدُرُسْتی زَنْدِگانی تَنْدُرُسْتی فَرَاخِ رُوزی تَنْدُرُسْتی شادی و رامشنی تَنْدُرُسْتی ... را با زن/ همسر و فرزندان هزار سال زندگانی باد. دیزِ بدارِ شادِ بدارِ تَنْدُرُسْتِ بدارِ ایدونِ بدارِ بَرَسَرِ اَرزانیانِ بدارِ سالِ هایِ بسیارِ روزهایِ بېشمارِ جاوید و پاپندهِ بدارِ سَدِ هزارانِ هزارِ آفرینِ بادِ سالِ خُجسْتیهِ بادِ رُوزِ فَرُخِ بادِ ماهِ فَرُخُنْدِهِ بادِ چَنْدینِ سالِ چَنْدینِ روزِ چَنْدینِ ماهِ بَسْیاریِ سالِ اَرزانیِ دارِ یَزْشَن و نیایشِ رادی و زور و بَرِشَنهِ اَسوئیِ دارِ اَوْرَهَمَا کار و کِرْفَههها تَنْدُرُسْتیِ بادِ رادیِ بادِ نِیکِیِ بادِ خوبیِ بادِ ایدونِ باد. ایدونِ تَرَجِ بادِ فه یزدان و اَمِشاسپِنْدانِ کامه بادِ اَشوِنه اَتیم وُهی یک.»

زاد اسپرم. برگ ۲۳.

«سرانجام اهریمن، اکومن را بفرستاد و گفت که: حتو مینوتری، زیرا که اندرونی ترینی (محرّم ترین دیوان هستی). برای فریفتن بر اندیشه زرنشت برو و اندیشه او را به سوی ما، که دیویم، بگردان و متمایل کن.»

اورمزد، بهمن را برای مقابله فرستاد. اکومن، جلوتر بود، نزدیک در آمده بود و خواست به درون رود. بهمن به چاره‌گری باز آمد و به اکومن گفت که: «حوار شو».

اکومن اندیشید که: «آنچه بهمن به من گفت، نشاید کردن».

بهمن وارد شد و به اندیشه زرتشت آمیخت. زرتشت بخندید، زیرا بهمن نیروی رامش دهنده است.

هفت جادوگر، پیش او نشسته بودند. بر اثر روشنی درون خانه، خندیدنش در هنگام زایش به وضوح دیده شد، که مغایر دیگر مردمان بود که به هنگام زایش بگریزند. جادوان بترسیدند.»

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در نثر. برگ ۶۵ و ۶۶.

«اینکه کسی بدان جهان شود، دیگران را نشاید گریستن کنند و اندوه دارند و شین موئی کنند. چرا که هر اشک چشم شود آن رودی شود پیش چینود پل، پس روان آن مرده آنجا بماند و او را از آنجا گذر کردن سخت باشد، نتواند بر چینود پل گذریدن. پس می باید که اوستا بخوانند و یزشن می کنند، تا او را از آنجا گذر آسان شود.»

## دهشمندی و گسترش نیکی

نیایشِ آنیم وُهو:

خرده اوستا. برگ ۱.

«اشویی بهترین نعمت است.

(اشویی) خوشبختی است.

خوشبختی از آن کسی است که خواستار بهترین اشویی باشد.»

---

اخلاق ایران باستان.

«اشو زرنشت تعلیم می دهد؛ ما باید قوای خود را صرف خدمت و سعادت دیگران نماییم و موجبات آسایش آنان را فراهم آوریم تا بتوانیم جهان و جهانیان را سعادتمند سازیم. اولین وسیله این کار و نخستین مرحله این راه این است که خود را بشناسیم و به نفس خود معرفت کامل حاصل نماییم.»

انوشیروان دادگر اندرز می دهد که:

«پس ای مردم عالم پارسا و نیکوکار باشید و در نیکی بهروزی جهان و جهانیان بکوشید.

به مشا رسیده است قانع بوده و به مال دیگران طمع مدارید. در داد و دهش به بینوایان و محتاجان غفلت مورزید و بدانید که چون از جهان در گذرید، جاه و جلال تباہ گردد و غم و شادی درگذرد.»

«سقاوت در این خانواده رو به افزایش باد. (سنا ۶۰ - ۵)

بشود که ما نسبت به دیگران از محبت و سقاوت خود مضایقه ننماییم چنانکه  
هورامزدا رحمت خود را از همه آفریدگان دریغ ندارد. (آفرین بزرگان)

اگر من نسبت به غریبی که به شهر ما پناه آورد نوازش ننموده ام، اگر من دیگران را  
در سختی امداد نکرده ام، اگر من کسی را از گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما حفظ  
ننمودم، اگر من به حیوانات آزار رسانیده و آنها را زده ام، من اشتباه کرده و از این  
گناه ها پشیمانم و توبه می کنم. (پنت فقره ۸)

از زبان داریوش. برگ ۲۱۸.

نویسنده این نسک، پیرامون جستار قرارداد های اجاری در دوره هخامنشی چنین می  
نویسد که:

«روی هم رفته دیوان اداری هخامنشی، با مسئله اجاره داری زمین بسیار ملاحظه کار  
تر از بابلی ها رفتار می کرده است. در بابل بانک معروف مورشو که حق انحصاری  
دریافت تمامی اجاره املاک سلطنتی، قنات ها و گاو های شخم زنی را در اختیار  
داشت، مطلقا صبر و ملاحظه کاری دیوان اداری تخت جمشید را نشان نمی داد. به  
کسری پرداخت ها جریمه های سنگین تعلق می گرفت که بیش از همه خرده مستاجر ها  
را تحت فشار قرار می داد. کارمندان مالیاتی در تحویل بذر و دریافت محصول تعیین  
شده نظارت داشتند. در صورت حساب ها معلوم است که زمین متعلق به اشخاص یا در  
زمره املاک سلطنتی است و چارپایان لازم را کدام طرف تامین کرده است.»

عهد اردشیر.

«مردم استخر از نیامدن باران شکایتی به دست اردشیر دادند. زیر آن نوشت: اگر آسمان از باریدن بخل ورزیده، ابر ما خواهد بارید. فرمان دادیم شکست شما را جبران و بینویانستان را با برگ و نوا کنند.»

دیدنی نو از دینی کهن.

«در "وندیداد" آمده است که "اگر همدینی، برادری یا دوستی، به شما روی آورد که او را در کار برگذاری پیوند همسری یاری کنید، همراهی خود را دریغ مورزید تا با همسری که با خود برگزیده آیین پیوکانی انجام دهد. بنا به گفته هرودوت، در زمان هخامنشیان، دولت به مردم کمک مالی می داد تا بتوانند همسر برگزیده و پیوند کنند.»

«کار نیک را باید به خاطر نفس نیکی انجام داد، نه با چشمداشت پاداش. هر چند کار نیک خود به خود، شادمانی و خوشبختی را برای کننده کار به ارمغان می آورد.»

در سروده های اشو زرتشت، گاهان، گاه ۴۵، می خوانیم:

«۵. نیکوکاران، به سبب راستی، نیکی و سازندگی های خود، از بهترین داده های اهورایی سپنتامینو بهره مند می شوند. و بدکاران به سبب دروغ، بدی و ویرانگری، همیشه با اندوه به سر برده، روانشان در تاریکی دست و پا می زند و از مهر و داده های سپنتامینو، به دور خواهند بود.»

منش ملی و منش پارسایی. برگ های ۴۰۱ و ۴۰۲.

«... یکی از اساسی ترین کارهایی که در جهت بهسازی نظام آموزشی ما باید انجام گیرد پی ریزی یک نظام آموزشی نوین بر پایه دانش نوین و فرهنگ و آرمان های ایرانی است که به عقیده من بهترین پایه ها برای چنین نظامی همان واژه گرانها و دل انگیز <بهمن> است، به این معنی که نظام آموزشی کشور ما از یک سو باید بر پایه دانش اندوزی استوار باشد و از سوی دیگر بر پایه نیک اندیشی، و اگر به گذشته فرهنگی ایران بنگریم می بینیم که پیام آموزشی ایران همینگونه می بوده است. در گذشته دانش و پارسایی همراه با هم بوده و بیشتر دانشمندان ایرانی پارسایان گرانقدری هم می بوده اند. ...»

یک نظام آموزشی کم مانند

اگر ادعا شود که بهمین یا نظام آموزشی ایران یکی از بهترین نظام های آموزشی جهان بوده و هست، شاید سخن به گزافی نباشد. زیرا در این نظام آموزشی همانطور که گفتیم هدف اصلی <نیک اندیشی> است، یعنی ضمن اینکه اندیشه باید پرورده شود، باید به مرز <نیک اندیشی> نیز برسد و این درست عکس چیزی است که در نظام های آموزشی جهان امروز از جمله در نظام آموزشی ما وجود دارد. واقعا اگر هدف دانش و آموزش ان باشد که ورزیده ترین مغز ها، دانشمند ترین آدم ها، پیچیده ترین فرمول ها و دقیق ترین مسئله های علمی در راه نابودی جنگل ها و کشتزار ها و شهر ها و بندر ها و بیمارستان ها و ... بکار افتد از این آموزش چه سود؟ و یا اگر آموزش به بالاترین حد گستردگی و پیشرفت برسد ولی هدفش فقط پول باشد - همان هدفی که بدبختانه امروزه گریبان جان بسیاری از روشنفکران ما را گرفته است، از آن چه بهره. بنابراین نظام آموزشی تنها نباید بر پایه آموختن دانش استوار باشد بلکه باید <ادم سازی> را هدف نیز قرار دهد، همان هدفی که در دل واژه بهمین نهفته است.»

یونانیان و بربر ها. برگ ۱۴۰.

«>... گروهی اقوام شرقی را همچون عجایب و نوادر فراموش شده در زوایای جهان تصور می کنند. و آنان را وحشیانی می بینند که اگر در مقابل غارتگری اروپاییان تسلیم شوند **منحط** هستند، و اگر مقاومت ورزند سفاک خوانده می شوند. برای این کسان که اکثریت نیز هستند، اروپا همچون ناف جهان است. و آنکه از آنجا نیست بی حقی وجود دارد و سهم افتاب و هوای اروپا را می دزدد. همین کسان هستند که در غرور و جهالت خویش از افراط در زورگویی ستایش می کنند بی آنکه متوجه زشتی و نفرت انگیزی آن باشند.» (کونت **دوگوبیتو**. «سه سال در آسیا». جلد II صفحه ۲.)»

برگ ۱۷۸.

«بسیست قرن است که همه مردم می دانند که فرد یونانی قدیم <خودخواه و گزافه گو> و دروغزن و فریبکار<sup>۳</sup> است؛ مدت های دراز است که اینرا می دانند که آن کس که از خشایارشا - که قطعا مردی خارق العاده و سازمان دهنده ای برجسته بود - تصویری بر جای گذاشته که او را همچون خودکامه ای حقیر و ناتوان و بزدل و فاسد و بی عاطفه نشان می دهد، تصویری که مورخان عادت کرده اند که آنرا شمایل نمونه همه شاهان هخامنشی بدانند؛ آری سازنده چنین تصویری همان هرودوتوس است که در تاریخ خود چنین نوشته است: <در این سرزمین بی آب و علف و در این ریگزار ها (هندوستان) مورچه هایی هست از سگ کوچکتر، ولی از روباه بزرگتر، که نمونه آنها را می توان در مقر شاهان پارسیان دید><sup>۴</sup> ...

۴ - هرودوتوس. کتاب III. ۱۰۲، یا در ۱۰۳ از همان کتاب. <پاهای عقبی شتر هر کدام دو ران و دو زانی دارد.> یا نیز در ۱۰۱، <همه هندیانی که از ایشان سخن گفتیم

در ملا عام با یکدیگر هم بستر می شوند ... نطفه آدمی (در هندیان) سفید نیست ...  
 بلکه به رنگ خود ایشان سیاه است ...!»

گزیده های زاداسپریم. برگ ۲۹.

داستانی درباره راد سرشتی اشو زرتشت.

«پیداست علفی که برای ستوران پوروشسپ [پدر زرتشت] انبار شده بود، در تنگسالی  
 نه تنها به ستوران پوروشسپ داد بلکه به سبب بخشایش به ستوران دیگران - که به  
 سبب تنگسالی دم یکدیگر را همی خوردند - به فراوانی آن گاه ایشان را نیز علف  
 داد.»

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در نثر. برگ ۲۴.

«اینکه چون سخاوتی و رادی کنند باید که بجای ارزانیان کنند و اندیشیدن که این کسی  
 را که این چیز بدو می دهم، ارزانی است یا نه.»

پس جهد باید کردن تا به نا ارزانیان ندهند. چه در دین به، آنکس که سخاوت به نا  
 ارزانیان کند، هرزه کاری بی سود دهش خوانند و روز به روز آنکس را پادافراه و  
 عقوبت افزایش دهد. و هرچه به ناززانیان دهند، آن چیز نیست کرده باشند.»



## راهکار

با الگو برداری از نمونه زیر، می توان راهکار را اینگونه دید که از حقوق ماهیانه شخصی یا از درآمد ماهیانه سازمان، هرچه پس از برداشت اندازه مورد نیاز خود باقی ماند، به اندازه دو تا خوراک یا به یک نیازمند هر ماه یاری رسانید یا به پول انرا برای یاری به نیازمندان خرج کرد.

دینکرد ۵، برگ ۵۸ و ۶۰.

در بازه زمانی، رسیده شدن میوه تا رسیدن دوباره آن در سال آینده، یا از برداشتن محصول تا برداشت دوباره آن، سالیانه بایستی از مازاد آنچه برای خود مورد نیاز است، به اندازه دو وعده خوراک به ایشان داد و این دهش را، مانند حق مسلم آنان دانست.

شایسته نیست که کسی خودش خوراک نخورد که به نیازمندان بدهد. مگر اینکه او برای نگهداری از جان آنهایی که تحت قیومیتش هستند و روزیشان به دست او است، خودش نخورد و به آنها دهد.

## خویشکاری ها، وظایف و مسئولیت اجتماعی

بسته به اینکه شه‌ریار باشد، مدیر یک بخش باشد، یا رهبر یک گروه کاری باشد.

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۷۸ تا ۸۰.

«برابر آموزه دین بهی، همانگونه که از خویشکاری های (وظایف) شه‌ریاران، باز داشتن انیران و دشمنان از سلطه بر تخت شاهی، و پیشگیری از تازش دزدان و ستم کامگان از شهر ها است، به همانگونه نیز از خویشکاری های آنان، دور راندن و زدودن تهی دستی و تنگی و نیاز و ناخوشی و بیماری - تا آنجا که در گیهان شدنی است - از کسانی است که در گذشته شه‌ریاریشان می زببند؛ به همان گونه نیز بر آنان واجب است که در کار تقویت ابزار کار و ورز مردمان و چاره جویی و پاییدن کار آنان باشند.

در میان شه‌ریاران، آن کسی برین پایه تر است که بدبختی و بیماری را - تا آنجا که چاره پذیر است - از شهر مردمان آنچنان زداید که در گستره شه‌ریاری او مردم کم دست نیز بی درد و بیماری زببند. ...

وظایف شه‌ریاری در قبال کاهلی و دمدمی بودن افراد به نسبت خویشکاری های محوله:

شه‌ریار می باید با گسترش چاره های به کار بردنی و زایا، آنان را برای انجام خویشکاری برانگیزاند تا از راه این انگیزش و ادار به کار و کوشش شوند.

وظایف شه‌ریار در قبال آن کسان که ابزار خویشکاری آنان - برای نمونه گاو ورزا و ابزار ورز گری و دیگر ابزار های همیاری در کارهایشان - از دست رفته و به سبب این از دست رفتگی ناتوان از انجام خویشکاری اند:

می باید برای به راه افتادن کار، ابزار های شایسته را به وی دهد تا بتواند کارهایش را بی عیب به انجام رساند.

وظایف شهریار در برابر همه زنان از کار افتاده و همه کودکان ناتوان از کار می باید تا که هر گونه ناداری از آنان باز داشته شود.

وظایف شهریار در برابر مردم ناتوان:

و این آشکار است که با بهره گرفتن از بودجه اختصاصی می شاید تهی دستی را از آنان زدود.

وظایف شهریار در برابر چاره جویی برای بیماری و افلاج (ترنجیدگی اندام):

می باید در همه شهر ها و نیز در کشور (یا نیز در همه روستا ها) بیمارستانی بی عیب برپا کند و با بهره گرفتن از پزشک رواندوست کارشناس، امکان دسترسی همگان را نیک به دارو و درمان فراهم کند.

وظایف شهریار در برابر دیگر کارها:

شهریار می باید بفرماید تا کارها بی عیب انجام گیرد؛ و همواره در کار پرس و جو و پژوهش باشد تا کارها به درستی انجام شود؛ و مهمتر از همه اینکه داد در شهر ها گسترده گردد؛ که از راه داد است که کشور به آبادانی می رسد؛ تنها از این راه است که بیماری های مسری و خشکی (و یا نیز جذام) و بدبختی و نیاز از تودگان، سراسر، زدوده خواهد شد.

و از بایا ترین خویشکاری های شهریاران این است که با پراکندن بوی خوش بر آتش و آب و زمین، برای پایش هوای اطراف، که فساد و تباهی از آن (از نبود پایدگی آب و هوا) ترا برده می شود (منتقل می شود)، بیماری های چرکین و خشکی و بدبختی و نیاز نوادگان را - تا میادا بن انگیزه ی بیماری و ناخوشی مردم گردد - ریشه کن کند؛ و این شدنی نیست، مگر از راه پاییدن آتش و آب و زمین.»

عهد اردشیر.

«خراج ستون کشور است که با داد افزایش گیرد و از ستم کاهش.»

بررسی نرمش همراه با خویشکاری همبودگاهی:

در گستره جهاننداری هخامنشی اگر چه بخشی از مردمانی که زندگی می کردند، آیین قربانی برای خدایانشان را داشته اند، اما دیوان اداری هخامنشی از یکسو از برگزاری آیین های مذهبی ویژه مذهب آنها جلوگیری نمی کرده است، ولی قربانی زنده نیز در اختیار آنها برای برگزاری این خونریزی ها، نمی گذارده است. با توجه به این جستار، میتوانیم دریابیم که این جهاننداری، آن با مردمان گوناگون خود اندازه انعطاف پذیری داشته است که آنها را از مراسم مذهبی شان باز نمی دارد. ولی از سوی دیگر، از در خویشکاری همبودگاهی خود نیز، برای جلوگیری از وحشی گری در برابر جانداران برای قربانی، کوتاهی نمی کند و جانداران زنده از سوی دیوان اداری به پیروان و مبلغان این مذاهب برای قربانی داده نمی شود.

از زبان داریوش. برگ ۲۲۸ و ۲۲۹.

«با این همه حیرت انگیز است که از طرف دیوان اداری [روی سخن نویسنده، دیوان اداری هخامنشی است] هرگز حواله ای برای تحویل جانوری برای قربانی او صادر نشده است. از طرف دیگر چون امر قربانی برای کوشوم از اهمیت زیادی برخوردار بود، روحانیون عیلامی ناگزیر بودند که راه حل دیگری بیابند. آن ها از سهمیه جیره خود ذخیره می کردند تا بز یا گوسفندی برای قربانی بخرند. ۱۰۰ لیتر جو با یک بز یا گوسفند معاوضه می شد. در دیوان به ثبت چنین معامله ای برخورده ایم. ولی هرگز

حواله ای مجانی برای قربانی صادر نشده است. این امر به خوبی نشان می دهد که نذر حیوان زنده نزد ایرانیان پذیرفته نبوده است و این در حالی است که به خاطر تحمل و رعایت شاه نسبت به خدایان قدیم ایرانیان و عیلامی ها و دیگر خدایان باستانی پیوسته حواله هایی برای نیاز های آیین های نذری آنها صادر شده است. عدم صدور حواله حیوانی زنده برای قربانی شاید فقط برای رعایت دستور های آئین جدید بود. این رعایت دلیل قاطع دیگری است بر اینکه در زمان داریوش، آیین زرتشت که به شدت مخالف ریختن خون جانوران بود از اعتبار قابل توجهی برخوردار بوده است. ...

با شواهدی که اینک در دست است می توانیم بگوییم که این نذر و نیاز ها برای اهورامزدا خدایی که در نبشته های داریوش هم همواره و همیشه ارجمند و محترم است، انجام می شده است. اما دیگر ایزدان، چه ایرانی و چه عیلامی و یا بابلی هرچند از دیوان اداری و از اعتبارات عمومی حواله جو و آرد، شراب و آبجو، و گاهی میوخته نذری دریافت می کرده اند، اما سنایش آنها محدود به منطقه مشخص و محدود بوده است.

#### ۴. آداب و رسوم کفن و دفن

یافته های فراوانی دلالت دارد که ایرانیان عصر هخامنشی مردگان خود را دفن می کردند. دفن مردگان تنها دلیل قابل استفاده علیه این برداشت است که هخامنشیان زرتشتی بوده اند. اما در عین حال اشاره های زیادی نیز در سنگ نبشته های تخت جمشید ثابت می کند که دین زرتشت از اعتبار زیادی برخوردار بوده و شاه به آن گرایش داشته است. باید توجه داشت که در ابتدا رسم زرتشتیان نیز دفن مردگان بوده است و رها کردن مردگان در دخمه های مرگ که هنوز هم معمول است پدیده ای ثانوی است که تحت نفوذ مغان معمول شده است. »

آذرباد مهراسپندان. برگ ۹۵. رهام اشه.

«از خوردن گوشت گاو و گوسپندان سخت پرهیز کنید! چی این جای و آن جای آمار سختتان باشد. چه مردی که گوشت گاو و گوسپند خورده است، دست اندر گناه دارد، گناهی که اندیشد، گوید و کند. و اگر مرغچه ای خورده است [باز] دست اندر گناه دارد. اگر، به جای دیگر، مردی اشتری بکشد، [و کسی بخورد]، چنان است که [آن اشتر] به دست خویش کشته است.»

دیدنی نو از دینی کهن.

«نام و بقای خانواده.

طبق سنت جوامع قدیم که امروز هم تا اندازه زیادی معمول است، پس از پیوکانی، دختران نام خانواده پسران را می پذیرند. برای اینکه نام و بقای خانواده از میان نرود، گاهی پدر بدون پسری، با دختر و دامادش قرار می گذاشت که اگر فرزند پسری پیدا کنند، نخستین فرزند پسر را به فرزند خواندگی به پدر دختر بدهند. در این صورت این پسر، نام خانواده پدر بزرگ (یا مادرش) را می گرفت و از پدر بزرگ هم ارث می برد. خارجیان، به ویژه یونانیان که با این سنت ایرانیان آشنایی نداشتند، تصور می کردند که این فرزند نتیجه همخواهی پدر با دخترش بوده است! در حالی که این فرزند، فرزند مرد دیگری بوده است، منتهی برای حفظ نام پدر دختر، به فرزند خواندگی به او واگذار شده است. این پنج نوع پیوند همسری (که امروز دیگر مرسوم نیست) عبارت بود از:

۱. پادشاه زنی و آن هنگامی بود که دختر باکره ای (ازدواج نکرده) با اجازه پدر و مادر با شخص دلخواهش پیوند همسری می بست. این عالی ترین شکل ازدواج بود و دختر و پسر از همه مزایا برخوردار بودند.
۲. ایوک زنی و آن هنگامی بود که پدر و مادری با دختر و همسر آینده اش توافق می کردند که نخستین فرزند پسرشان را به فرزند خواندگی به آنها بدهند. چنین فرزندی از پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری، ارث می برد (و

- از این رو کسانی که وارد به چگونگی این نامگذاری نبودند، گمان می کردند که این فرزند برادر مادرش هم هست در حالی که چنین نبود) و البته چنین ازدواجی چون با رضایت پدر و مادر و با توافق و دلخواه خود دختر انجام شده بود از جهت اجتماعی، اعتبار پادشاه زنی را داشت.
۳. خودسر زنی و آن هنگامی بود که دختر بدون رضایت پدر و مادرش با شخص دلخواهش ازدواج می کرد. در این صورت ازدواج صحیح و قانونی بود ولی دختر حق ارث بردن نداشت (مگر آنکه پدر و مادر به دلخواه خودشان یا از راه وصیت، سهمی به او می دادند).
۴. ستر زنی و آن هنگامی است که زن و مردی نمی توانند صاحب فرزند شوند و حاضر می شوند هزینه زناشویی دختری را که آماده ازدواج است و در برابر عروس و داماد تعهد می کنند که یک یا چند فرزندشان را به فرزند خواندگی به زن و شوهری که هزینه عروسی را داده اند بدهند.
۵. چاکر زنی به ازدواجی گفته می شود که در آن دختر باکره نباشد مثلاً قبلاً شوهر داشته و شوهر اولش در گذشته باشد، و دوباره شوهر کند.
- همانگونه که گفته شد، در این پنج گونه پیمان، ازدواج موقتی (کوتاه مدت) جایی ندارد.

منش ملی و منش میهنی. برگ ۲۳۳.

«در فلسفه های ایرانی فلسفه یگانگی هستی (وحدت وجود) پایه بسیاری از اندیشه ها و جهان بینی هاست. بنا به این فلسفه جهان هستی یکی است همه نمود های هستی با همه گونه گونیش به یک اصل و میداء باز می گردد. به گفته دیگر، از نظر فلسفه های ایرانی آفریده و آفریدگار، ظرف هستی و مظهر آن و ماده و جان یکی است و هر وجودی در مرحله ای از مراحل تجلی هستی است، هر وجودی از وجود دیگری برخاسته است و به وجود دیگر تبدیل می شود.»

دینکرد ۳، جلد ۲، برگ ۱۲۲.

«راه بَریِ درستِ جهانِ نهاده بر نیکوییِ دو زمینه است:

یکی، نهاده شده بر وجودِ خودِ شهریار و، دیگری، نهاده شده بر خواست و کامِ شهریار (اراده ی شهریار) است.

زیرا به سببِ نیکوییِ خودِ شهریار، تنِ مردمانِ پاییده می شود؛ و به سببِ نیکوییِ خواست و کامِ شهریار، روانِ مردمانِ نیز رستگار می گردد؛ و از رهگذارِ آن (پایشِ تن و روان)، جهان، به شیوهِ درستِ راه بَری خواهد شد.

به سببِ بدِ نهادهیِ زمینه ها، اگر آن بدِ نهادهیِ برخاسته از وجودِ شهریار باشد، تنِ آفریدگان به تباهی می گراید؛ و اگر آن بدِ نهادهیِ برخاسته از روانِ شهریار باشد، روانِ مردمان به نزاری می گراید؛ در پیِ این تباهی و نزاریِ تن و روان، جهانِ مادی به بدیِ پاییده خواهد شد.»

دینکرد ۳، جلد ۲، برگ ۱۳۲.

درباره نبردِ گیهانی و پیروزِ این نبرد می خوانیم:

«هستی دارِ پیروز، پادشاه است.

پیروزترین همه هستی دارن، پادشاه سرآمد همه پادشاهان، سپندارمینو است.

پیروزی یعنی اینکه: پیروزِ همه هستی دارن پادشاهی کند.



پیروزمندی آن است که: دشمن ستیزنده ی آفرینش، از رهگذار پیروزی پیروز، از جهان زده و دورانده شود.»

دینکرد ۳، جلد ۲، برگ های ۱۶۴ و ۱۶۵.

«آن کار در خوری که پزشک باید برای مردم کشور انجام دهد:

پزشک می باید همیشه آنان را زیر نظر بگیرد؛ و همواره در کار پرس و جو و شناختن بیماران ده یا کشور بر آید؛ چست و چالاک، هر روز، پس از درمان، و به ویژه فردای آن روز و حتی در هر هنگامی که به وی نیاز است، چابک دستانه به گونه ای فریادرسانه، با به همراه داشتن کیسه داروی پر و پیمان، سوی بیمار شتابد؛ نوع بیماری را باز شناسد؛ برای درمان کردن و بهبود بخشیدن آن بیمار، با بیماری آن هم دشمنانه سخت درافتد؛ تا از رهگذار هر آن کوشایی او در ستیز با بیماری، در ده یا کشور، هیچ بیمار از دایره درمان بیرون نماند.

هر آن پذیرایی شایسته ای که مردم باید در برابر پزشک انجام دهند:

سویش نیکوترین خورش ها را فرابزند؛ بهترین جامه ها را بدهندش؛ و نیز آسی تیز تک؛ بهترین خانه ها را، آنهم در میانجای؛ خواسته ها و دیگر ابزار های نیاز را به شایستگی آنچنانش دهند که پُر خواسته تر از هر کس دیگری در آن میان باشد.

به گونه ای که، پزشک خانواده در گستره خانه، پزشک ده در گستره ده، پزشک شهر در گستره شهر، پزشک کشوری در گستره کشور از دارایی برای خود و، خوراک برای ستور تهی دست مباد؛ و در کار مواظبت پزشکانه از بیماران، کیسه داروی او تهی نماند؛ تا بتواند با آن اسب تیزرو و با به همراه داشتن کیسه داروی پر و پیمان نیز بر بالین هر آن شخص بیمار رسد.»

دو طرفه بودن فر، حتی برای وره‌رام. یعنی وره‌رام نیز با داشتن سودرسانی‌ها برای دیگران و پیشبرد خویشکاری‌هایش فر را دارد. فر کیانی نیز چنین نیست که تنها به کسی داده شود. بلکه وارون آن. به دلیل نیک بودن یک شخص است که آنرا به همراه دارد. جستار جمشید بیان شود.

خرده اوستا. برگ ۱۱۶.

بخشی از وره‌رام یشت:

«ای اورمزد بزرگوار، ای روح القدس، ای آفریننده دنیای جسمانی، ای اشو - در میان ایزدان مینوی کدام یک نیرومند تر است - پس اهورامزدا پاسخ داد آن کس وره‌رام ایزد آفریده اهورا است، ای زرتشت اسپنتمان.

به سوی زرتشت پرواز کنان آمد، برای نخستین بار، وره‌رام آفریده اهورا در کالبد باد تند زیبای اهورا داده و فر نیک مزدا داده را با خود بیاورد، فر مزدا داده را که درمان بخش و نیروافزاست.

پس وره‌رام فزون قوی گفت در بین دلاوران دلاورترینم، در بین فاتحین فیروزمندترینم، در بین دارندگان فر فرمندترینم، در بین نیکوکاران نیکوکارترینم، در بین مردم سودرسان سودرساننده‌ترینم، در بین درمان‌بخشان درمان‌بخش‌ترینم - من دفع می‌کنم آسیب همه آزاررسانندگان و دشمنی همه دیوان و مردمان، جادویان و پریان، کاوی‌ها و کرپان‌های ستمکار را.»

گزیده های زاداسپریم. برگ ۱۵ و ۱۶.

«چنانکه در دین گفته شده است که: <کدام مقدم آفریده شده، فره یا تن؟ اورمزد گفت که: فره را بیشتر آفریدم، پس برای آن فره آفریده شده، تن را آفریدم>. یعنی که خویشکاری آفریده شد و تن برای خویشکاری آفریده شد. پس از گیاه پیکری، به مردم پیکری گشتند و به شکل انسان در آمدند و فره به مینوی در ایشان شد.»

آروین آدریان

## کنش و واکنش، برنامه ریزی، دور اندیشی، و پیشگیری پیش از درمان

برای کنش و واکنش:

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۸۰ و ۸۱.

«اندر دین پیداست که در آن بار که زراثشت اسفنتمان به نزدیک ایزد تعالی، چیزهای پرسید گفت: ای دادار اورمزد، چون من بدان گیتی شوم و خواهم که تو از من خوشنود باشی و امشاسپندان خوشنود باشند، بدان گیتی اندر چه کار و کرفه کنم که بهتر باشد؟»

دادار اورمزد گفت، ما را بدان گیتی، هر یک ویسه ای است. یعنی نگهداری که تعلق بدو دارد که چون تو را و مردمان را و دیگران چیزها را نیکو دارند و نگاه دارند و نیازاراند، ما از آن کس خوشنود باشیم. بدین گیتی، روان او به دست اهریمن دیوان نرسد. و مردم در سایه من است اورمزد و گوسفندان بهمین امشاسپند، و آتش آن اردیبهشت امشاسپند، و زر و سیم و دیگر ایوخشست ها آن شهریور امشاسپند، و زمین آن سپندارمذ امشاسپند، و آب آن خورداد امشاسپند، و دار و درخت و همه رستنی ها آن امرداد امشاسپند است. نه هرگاه که پرهیز آن هفت گانه به جایگاه آورند و نیکو دارند، ایشان را رنجی نرسد و یزشن و نیایش ایشان کنند تا از ایشان خوشنود باشیم و بر این جهان مزد و پاداش بیابند. و اگر پرهیز ایشان نکنند و ایشان نگاه ندارند، بدان جهان بیماری های بسیار باشد و بیشتر مرگ ناگهان بسیار باشد و بدین جهان عقوبت و پادافره بیابند. و پرهیز این هریک نوشته ام.»

ویژگی دور اندیشی، در ادبیات زرتشتی، یکی از نام های اهورامزدا برشمرده شده می شود.

خرده اوستا. برگ ۴۷ و ۴۸.

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

بخشی از اورمزد بیشت:

«بینا نام من است، دور اندیش نام من است، دور اندیش ترین نام من است، نگهبان نام من است، ... آگاه نام من است، آگاه ترین نام من است، ... فریب ندهنده نام من است، فریب نخورنده نام من است، ... دانا نام من است، داناترین نام من است»

---

دیدنی نو از دینی کهن.

«از زمان ساسانیان رسم بود که ۲۵ روز پیش از نوروز بر روی هفت ستون گلی، غلات یا حبوبات می کاشتند و هر کدام محصولش خوب می شد، باور داشتند که آن محصول در آن سال خوب می شود.»

---

یونانیان و بربرها. کتاب اول. برگ های ۵۰ و ۵۱.

در باره ایرانیان باستان، گزنفون چنین می نویسد:

«در قوانین ایران، پیش از هر کار در آن کوشش می شود که افراد تربیتی پیدا کنند که آنان را پیشاپیش از دست یازیدن به کارهای ننگین و شرارت آمیز مانع شود.»

---

عهد اردشیر.

«شاه باید بسیار دادگر باشد زیرا همه نیکی ها در دادگری فراهم است. داد باروی استواری است که از رفتن شاه‌ی و پارگی کشور جلو می گیرد. نخستین نشانه های بدبختی در هر شهریاری زوده شدن داد از آن شهریاری است. هر زمان بر سرزمین مردمی درفشهای بیداد به جنبش در آید، شهپاز داد با آنها به نبرد بر خویزد و بیداد را دور سازد.»

«دادگر رستگار است و زورگو در راه نابودی.»

«برای منش شاه هیچ چیز زیانمند تر از همنشینی بی خردان و سخنگویی با فرومایگان نیست. زیرا همانگونه که منش از سخن گفتن با دانشمندان بزرگوار نژاده بهتری یابد، از همنشینی پستان فرومایه بدتری بیند و چندان زیان به آن رسد که هر نیکی از آن زوده شد. اگر باد بر چیز های خوشبو گذرد با خود بوی خوش آورد که مغز را زنده کند و اندام را نیرو بخشد. همچنین اگر بر گندیده گذرد با خود بوی گند آورد که به مغز و همه ریشه آن زیان بزرگ رساند. همیشه با منش بدتری ها تند تر از بهتری ها در افتد. چنانکه ویرانکاری تیزرو تر از سازندگی است. گاهی شده دانشمندی از همنشینی یکماهه با فرومایگانی پست، تباہ خردی را در همه زندگیش برگرفته است.»

دینکرد ۳، جلد ۲، برگ ۲۱۹.

«هر اندازه که اورمزد جهان آفرین، در آغاز آفرینش، هم، از پیروزی فرجامین آفریده هایش بر قوای دروج، و هم، از در هم پاشیدن سراسر قوای دروج، و هم، از سامان یابی بایستمندانه و حتمی نیروگان خود، هم از، آشفتنگی پادبزار دروج با دست آفریدگان نیکویش، آنگونه که از نیروی فرزاندگی اش بر می آید، آگاه بود، به همان اندازه، دیو دروج، هم در آغاز و هم در میانه آفرینش از فرجام تباهنده ی (یا از فرجام نیست و نابود شونده ی) خویش ناآگاه بود.»

گزیده های زاداسپریم، برگ ۱ تا ۴.

«پس در دین چنان پیداست و تصریح شده است که روشنی بالا و تاریکی زیر و میانه هر دوشان گشادگی و فضای باز بود. اورمزد در روشنی، اهریمن در تاریکی بود و اورمزد از هستی و وجود اهریمن و نیز آمدن او به پیکار، آگاه بود، اهریمن از هستی و روشنی اورمزد آگاه نبود. اهریمن در تاریکی و تاریکی به فرسوی ها و سمت پایین و قعر، همی رفت. برای حمله به سوی بالا آمد و تیغ و پرتوی روشنی را دراز دید به سبب جدا گوهری و مغایرت طبع با او، کوشید که بدو رسد و همانگونه بر او پیروز شود که بر تاران و موجودات اهریمنی نیز پیروز شده بود. هنگامی که به مرز فراز آمد اورمزد برای باز داشتن اهریمن از شهر و قلمروی خویش برای نبرد فراز آمد و پیش آمد، و او را به گفتار ویژه و پاک ایزدی، بیهوش و گیج کرد و دوباره او را به تاریکی افکند. برای نگهداری آفرینش از دروغ (اهریمن) در بالا به مینوی (به حالت غیر مادی)، مینوی و وجود غیر مادی آسمان، آب، زمین، گیاه، گوسپند، مردم و آتش را آفرید و سه هزار سال به همان حالت نگه داشت.

اهریمن نیز در تیرگی افزار و نیرو آراست. در پایان سه هزار سال دوباره به مرز آمد، تهدید کرد و گفت: <تو را بکشم، آفریدگان تو را نابود کنم، آفرینش مینوی تو را که سپند مینویی (اورمزدی) همه را با آن نیرو نابود کنم.>

اورمزد پاسخ داد که: <ای دروغ همه کردار نیستی و بر هر کار توانا نیستی.>

اهریمن دوباره تهدید کرد که: <همه جهان مادی را بر دوستی خود و دشمنی تو برانگیزم!>.

اورمزد با خرد مینوی دید که اگر زمان ستیزه مشخص نباشد، اهریمن بر انجام دادن آنچه تهدید کرد، تواناست. و زمان را به یاری خواست، چه دید که اهریمن با میانجی گری هیچ روشنی در نایستند و موافقت نکند. زمان برای هر دو است و در همیاری و راست رابانیدن و رهبری درست بدو نیاز است.

طول نبرد را به سه زمان و دوره بخش کرد، که هر زمانی سه هزاره است. اهریمن بر ایستاد و موافقت کرد.

اورمزد دید که: چون محصور کردن اهریمن ممکن نیست، همین که خواهد، باز به جایگاه خود که تاریکی است، رود، نیروی بیشتر آراید و پیکار بی فرجام باشد. و پس از زمان و وقت تعیین کردن، اهورنور را خواند و به وسیله اهورنور، سه ویژگی را به اهریمن نشان داد:

نخست آنکه: هر آن چیز نیک است که خواست اورمزد است. از این نکته روشن و پیداست که: اگر آنکه خواست اورمزد است نیک است، پس پیداست که چیزی هست که خواست اورمزد نیست و ناچار آن از اصل حرای بد گوهر است.

دیگر اینکه: کسی که آن کند که خواست اورمزد است، آنگاه مزد و پاداش از اوست. کسی که آن کند که خواست اورمزد نیست، از آن کار پادافره گسیل است. و از اینجا نشان داده شود که ثوابکاران را مزد و گناهکاران را پادافره است و اصل بهشت و دوزخ از آن اوست.

سوم نشان داد که خدایی و قدرت اورمزد را آن کس افزایش دهد که بلا را از درویشان دور گرداند. یعنی نشان داد که چیز داران، بی چیزان را یار باید باشند. همچنان که آگاهان ناآگاهان را باید بیاموزند، توانگران نیازمندان را باید به رادی بدهند و بخشش کنند که این خود دست کمک آفریدگان اورمزد با یکدیگر در نبرد پر تلاش زندگی است. ...

با این گفتار، اهریمن بیهوش شد و باز به تیرگی افتاد. ...

سه هزار سال آفرینش مادی و ساکن بود. خورشید، ماه، ستارگان، بی جنبش در بالا ایستادند. در سر زمان (پایان وقت)، اورمزد نگریست که: چه سود است از آفریدن مخلوق، اگر بی تکان، بی حرکت و بی جنبش باشد. و پس به یاری سپهر و زروان، آفرینش را متحرک آفرید.



زروان توانا بود که آفرینش اورمزد را حرکت بخشد، بی آنکه آفرینش اهریمن را حرکت دهد. زیرا اصل یکی، دیگری را زیان رسان و متضاد بود.

زروان فرجام نگرانه، نیرویی از سرشت خود اهریمن، یعنی تاریکی که نیروی زروانی به آن پیوسته شده بود و پست، وزعی و سیاه و خاکسترگون بود، به سوی اهریمن فراز برد. در هنگام فراز بردن گفت که: >اگر در سر نه هزار سال، چنان که تهدید کردی، پیمان کردی و زمان کردی به پایان نرسانی، دیو آژ با این سلاح آفرینش تو را بخورد و خود نیز به گرسنگی فرو میرد.<

پیشاپیش بایستی هوشیار بود و آنچه که عیب را در گیتی می گستراند و باعث می شود که مردمان ناتوان شده، بیمار گردیده و به بردگی کشیده شوند را، پس زد و گیتی را از دشواری های برآمده از آن، رهایی بخشید.

در دینکرد ۷ برگ ۲۵۷ می خوانیم که:

به تو اینرا پند می دهم و چنین می گویم: همچنان که گرگ چهارپا را پس می زنی و شکست می دهی، با اهل موغی نیز، بایستی چنان کنی. چرا که اهل موغی گیتی را به سوی بردگی می کشاند. بدین معنا که از کارهای او، مردمان به بردگی کشیده می شوند. همچنین او، مردمزاد را ناتوان و بیمار می گرداند. بدین معنا که مال مردم و چیزهایشان را از چنگشان بدر می آورد و با پایدار نمودن عیب در گیتی، مردمزاد را به بردگی می کشاند.

در دینکرد ۷ برگ ۲۵۸ و ۲۵۹.

در ادامه این جستار، مزدک بامدادان، به عنوان اهل موغ اهل موغان شمرده می شود. درباره مزدک و آئینش به پیروان مزدیسنا، اندرز داده شده و از آنها خواسته می شود که در غبال مزدکیان هوشیار باشند و به چاره جویی پردازند. راه و روش مزدکیان، در جهان مادی، پتیاره ترین ها به شمار می رود و در مقابل <پرهیزگاری> و <آیین مزدیسنا> که بهترین آفریده های جهان مادی بر شمرده می شوند، قرار داده می شود.

درباره نیرنگ های مزدکیان، به مزدیسنان هشدار داده می شود که آنها به دنبال سود و نصیب خودشان هستند. مزدکیان، کار و سود را، برای خویش می خواهند و خویشانشان. آنها همچنان که گوسپندی خریداری می کنند، زن را نیز می خرند. سپس فرزند پسر برآمده از آن زن را، برای بهره وری و سود خویش بکار می برند. نسبت به فرزندانشان دروغ می گویند و هم نسبت به فرزند پیمان شکن هستند و هم نسبت به خودشان.

## میهن پرستی

جستارِ شهریارِ ایرانی، همچون جستارِ فره ایزدی است. همچنان که فره ایزدی به دلیل سودمند بودن و نیکو بودن یک تن است که به او می رسد نه تصادفی و صرفاً از راه پدر و مادرِ دارنده فره به بچه، به همین شکل نیز شهریارِ ایرانی به دلیل اینکه برای همه بوم و افریدگان اورمزد، می تواند سودرسان باشد، جایگاه والایی دارد. برای اثبات این ادعا بخش زیر را بخوانیم:

دینکرد ۷، برگ ۲۰۳.

پس از شهریاران پیشین، فره ایزدی به سوی نیا و جدِ کیان، کیقباد می آید. کیقباد نیز با آن فره، شهریارِ ایران را می آراید. از راه کیقباد است که شهریارِ ایرانی به تخمه کیان می پیوندد. کیقباد با آن فره ایزدی، بسیاری کارهای با شکوه و سود رسان، برای آفریده های اورمزد انجام داد.

اخلاق ایران باستان.

«ایرانیان خود را مالک الرقاب و پادشاه تمام آسیا و مخلوق آن می دانند. (هردوت (Herodotus)

در درباره سلطنتی ایران حکم اکید بود که هیچگونه محصولات و منسوجات خارجه نباید روی میز شاه باشد. (دینون (Dinon)

کوروش گفته است ایرانیان صفات نیک خود را با تمام ثروت شام و آشور برابر نمی کنند. (گرنفون (Xenophon))

زند و هومن پشت. برگردان صادق هدایت.

«در پیشگویی زرتشتی میدان کارزار ایران خواهد بود. تمام توجه اورمزد به ایران است که در **خوانپرس**، مرکز هفت کشور واقع شده و پیوسته تکرار می کند >ایرانی که من آفریدم!< تمام توجه قوای مادی و معنوی به ایران می باشد که چشم و چراغ عالم است و به موجب افسانه زیرکانه ای این اصلاح به دست پسران زرتشت انجام خواهد گرفت.»

«۱۰. >و سه دیگر، چون هزاره تو به سر آیند، ای سپیتامان زرتشت! چون آن ترکان و تازیان و ارومیان هر سه به یکجا رسند؛ [گویند که در دشت نهند باشد؛] >همه مردمان ده های ایران که من اورمزد آفریدم، از جایگاه خویش به پدشخوار گر برسند.< (گویند آذر گشتسپ در دریاچه ژرف چیچست گرم آب گه از دیوان دور باشد، بدانید که دین بدانجا آشکار شود؛ کسانی گویند که در ماهی خواهد بود آتروک گفت که خرچنگ باشد؛) >ای سپیتامان زرتشت! چنان تاخت و تازی از خشم تخمگان به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم بشود، که این مردم پدشخوارگر و پارس و سوراخ نشین و کوه نشین و دریا نشین پس از آن نهفته بمانند.<»

«>۵۹. پادشاهی از ایشان چرمین کمران و تازیان و ارومیان به ایشان رسد. آنان چنان فرمانروایی بد کنند که مرد اشوی نیک و مگسی را کشتن به چشم ایشان هردو یکی باشد. و پاسداری و تازگی و آبادی و ده و دودمان و خواسته و دستکرد و کاریز و رود و جویبار بهدینان ایران، به این بیگانگان رسد؛ و سپاه و مرز و درفش به ایشان رسد؛ و به کام خشم به فرمانروایی جهان روند. و چشم (آزمند) شان از خواسته پر نشود، و خواسته جهان گرد کنند، و زیر زمین نهان کنند. و بسا نابکاری ها چون غلامبارگی و نزدیکی با زنان بی نماز کنند، و هواپرستی و کارهای نکوهیده بسیار ورزند.» \* در نوشته روی سخن از چرمین کمران، ترکان می باشد.

«۲۶. >اندر آن هنگام سخت، ای سپینامان زرتشت! [(هنگام) فرمانروایی خشم سرنیزه و دیوان ژولیده موی از تخمه خشم،] > آن پست ترین بندگان < بخداوندی ده های ایران فراز روند.»

«۲۰. و مردم کوتاه تر زاینده و هنر و نیروی ایشان کم باشد، و فریفتار تر و بیداد تر باشند، و سپاس و آزرمان و نمک ندارند، ایشان در بند پرسش (از یکدیگر) نباشند.

۲۱. در آن بدترین هنگام، یک مرغ را بیشتر گرامی دارند تا آن مردم دیندار ایران را. مزد ایشان به کار کم و کار و کربه از دست ایشان کم رود، و همه گونه جدا کیشان بدخواه ایشان باشند.»

دینکرد ۳، جلد ۲، برگ ۲۱۱ و ۲۱۲.

«برابر آموزش های دین بهی، زرتشت وار ترین خیم و خوی ها، عشق به مردم است.

زرتشت وار ترین مردمان از نظر خیم و خوی کسی است که، مردم را، حتی آنانی که دورترین پیوند را از نظر عقیده با وی دارند، همتراز همدینان خویش پشتیبانی می کند و آنان را همچون همشکیبان و همزمان این جهانی خویش دوست می دارد.

چنین کسی با چنی خیم و خویی، میان نژادهای مردمان، آنی را که ایرانی است، همتراز خانه و ده و شهر و کشور خویش دوست می دارد.

چنین کسی، با خیم و خوی زرتشت وارش، میان ایرانیان، آنی را که از بهدینان است، اگر دین سالار بهدینان است، همتراز فروغ و پرتوی یزدانی خویش، اگر ارتشتار بهدین است، همتراز زره و خود خویش، اگر کشاورز بهدینان است، همتراز دشت آسانی آفرین خویش، اگر افزار ساز بهدینان است، همتراز جامه تن خویش دوست می دارد.

به همین شیوه، میان دین پیشگان (آسرونان)، آن کسی را که دین آموز یا هیربد است، همترازِ رگ و پوستِ خویش، آن کسی را که مغ یا دستور مرد است، همترازِ استخوان و بندگاه و مفصلِ خویش دوست می دارد.

و میان ایشان (دین پیشگان و آسرونان)، آن کسی را که از نظر خوبی بالاترین نزدیکی ها را به اورمزد دارد، همترازِ دل و جگرِ خویش دوست می دارد.

و آن کسی را که برترین همه است، یعنی شهریارِ پاسبانِ آفریده ها را، همترازِ مغز و جانِ خویش دوست می دارد.

و، هر کدام را، جدا جدا، به اندازه پله و پایگاهشان گرامی می دارد و، نیکی ها و حتی بدی هایشان را چونان نیکی ها و بدی های خویش می دارد.»

یاد داشت مترجم:

«دید و داورِ نویسنده روایت، روشن است: زیر بنیادی ترین خویشکاری، و، نخستین آموزه و نهایی ترین خواست و کامِ زرتشت وار ترین همه مردمان، چیزی نیست جز عشق به مردم.

هرچه در مردم دوستی پیش رویم، به همان اندازه به اشو زرتشت مانند تر می شویم. این مانند شدگی می تواند تا به بالاترین مرز ممکن رسد.

این مهرورزی حتی آنیران و جداکیشان را نیز در بر می گیرد. مهر به ایرانیان و آنیران، بهدینان ایرانی و جداکیشان ایرانی، همه و همه را.

این مهر و دوشارم بازبسته ی آن نیست که شخصِ مهرورزنده حتما می باید از آسرونان و خداخویان و روحانیون باشد؛ در هر پایگاه مردمیک که باشیم، از آسرون گرفته تا کشاورز و افزارساز، می توانیم به اشو زرتشت مانند شویم، تنها اگر برابر پند و اندرزِ نویسنده این روایت رفتار کنیم و جان و دل را با این رفتار هماهنگ سازیم.»

خرده اوستا. برگ ۲۴.

بخشی از مهر نیایش:

«مهر ایزد صاحب دشت های وسیع را می ستاییم که راست گفتار، مشهور، دارنده هزار گوش، خوش هیكل، صاحب هزار چشم، بلند بالا، دوربین، نیرومند، بیخواب و همواره بیدار است - مهری که پیرامون کشور است ما می ستاییم - مهر داخل کشور را ما می ستاییم مهر خارج کشور را ما می ستاییم - مهر بالای کشور را ما می ستاییم مهر پایین کشور را ما می ستاییم - مهری که در جلو کشور است ما می ستاییم - مهری که عقب کشور است ما می ستاییم- مهر ایزد و اهورای بزرگ، جاودان و پاک را می ستاییم - به وسیله برسمی که از درخت به دست می آید ستارگان و ماه و خورشید و مهر ایزد پادشاه کلبه ممالک را ما می ستاییم.

به جهت شکوه و فری که او دارد من می ستایم با ستایش یسنا، مهر ایزد صاحب دشت های وسیع را - با آب زور مهر ایزد صاحب دشت های وسیع را می ستاییم که خانمان به آرامش و خانمان خوب به ایرانشهر (ممالک آریایی) می بخشد.»

خرده اوستا. برگ ۱۰۱ تا ۱۰۳.

بخشی از سروش پشت سر شب.

«سروش پارسا را می ستاییم که با قامت بلند کمر بسته برای حفاظت خلق خدا ایستاده است - که سه بار در هر روز و هر شب به این کشور زیبای هنیرس بامی<sup>۷۸</sup> میاید در حالی که سلاحی تیز و خودکار به قصد فرود آوردن بسر دیوان محکم به دست گرفته است، برای شکست دادن گناه مینوی دروند، برای شکست دادن دیو خشم دارنده اسلحه

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

خونین، برای شکست دادن دیوهای مازندران و برای بر انداختن کیه دیوان - به جهت شکوه و فر ... اینگونه مردان و زنان را ما می ستاییم.»

«۷۸- ایرانیان قدیم تمام دنیای متمدن و مسکون آنروز را به هفت قسمت تقسیم نموده و آنرا هفت کشور زمین می خواندند - این هفت کشور به نام اوستایی به ترتیب زیر عبارت بودند از:

ارزه - سوه - فره ددفش - ویده دفش - و عروبرشن - و عروجرشن - هنیرس.

بنا به مندرجات بدش هنیرس Honiras که اقامتگاه ایرانیان می باشد در وسط سایر کشور ها واقع و از همه آنها بزرگتر و زیباتر است - در اوستا هر جا به این کلمه برخورد می کنیم صفت بامی را با آن می یابیم که به معنی روشن و تابناک است.»

---

خرده اوستا. برگ ۱۰۴.

بخشی از آتش نیایش.

«بده به من ای آذر عزیز اهورامزدا رامش آسوده، روزی آسوده، زندگی آسوده، رامش فراوان، روزی فراوان زندگی فراوان، پارسایی کامل، شیرین زبانی و دین آگاهی و پس از آن دانشی که بزرگ و پیگیر و فنا ناپذیر باشد و پس از آن شجاعتی مردانه، متانت، هوشیاری، وظیفه شناسی و بیداری و فرزندان برومند زیرک، نگهبان کشور، انجمن آرا، کامل الرشده، نیک کردار، از سختی رهاننده و هوشیار که ترقی دهند و خانه مرا، ده مرا، شهر مرا، مملکت مرا، افتخار میهن مرا.»



خرده اوستا. برگ ۱۲۸.

بخشی از ورهرا م یشت.

«کیست که در میان صفوف آواسته رزم به همراهی مهر و سروش رفته می پرسد  
چچه شخصی پیمان شکنی می کند، چه شخصی رشن راست را آزرده می سازد، من  
بیماری و مرگ را به که بدهم، من که توانا هستم».

پس پاسخ داد اهورا مزدا - اگر مردم بستایند ورهرا م اهورا داده را آنچنانکه شایسته  
اوست و ستایش و نیایش کنند او را با بهترین راه اشویی پس به کشور ایران نمی رسد  
نه لشکر بدخواه، نه آفت و بلا، نه بیماری جذام، نه ارابه های جنگی دشمن و نه درفش  
های برافراشته او.»

گزیده زاداسپرم. برگ ۱۹.

«نام زردشت سیصد سال پیش از آنکه به همپرسیگی اورمزد رسد، بر زمین خوانده شد.  
آنگونه پیداست که در آن هنگام که توران را علیه ایران در زمین **نوازک** پیکار  
بود، اورمزد برای پیکار نکردن، گاوی بزرگ آفرید که مرز ایران در برابر توران بر  
پشت بالای سم او پیدا بود. و در بیشه نگه داشته شده بود و هنگامی که پیکار بود، به  
وسیله آن گاو مرز شناخته می شد. تا هنگامی که کاووس را مغرورانه بخشی از زمین  
توران از آن ایران کردن آرزو بود. و دید که تا آن گاو هست این کار دشوار است زیرا  
با قدرتی که او را بود. آن گاه نخواست که با آن گاو مرز آشکار باشد.»

در ادبیات مزدیسنا، به هنگامی که زرتشت، وهومن یا اندیشیه و منش نیک را، ملاقات می کند، سخن از جای انجمنی که امشاسپندان در آن گرد آمده اند می شود و آن جا را، در ایران ویج می دانند.

گزیده زاداسپریم. برگ ۳۲.

«هنگامی که [زرتشت] از آب بیرون آمد و جامه پوشید، آنگاه بهمن امشاسپند را دید، به شکل مرد نیک چهر، روشن، برازنده که موی گزیمه یا فرق دار داشت - که گزیمه نشان دویی است - جامه ای که مانند ابریشم بود پوشیده داشت که هیچ بریدگی و درز در آن نبود، چه خود روشنی بود و از نور بود و قد او نه برابر قد زردشت بود.

از زردشت پرسید که: **کیستی و از چه کسانی؟** به چه چیز آرزومندتری و کوشش تو برای چیست؟»

و پاسخ داد که: **زردشت سپیتامانم**، در جهان به پرهیزگاری آرزومندترم. مرا آرزوست که بر آنچه خواست ایزدان است، آگاه باشم و چندان پرهیزگاری ورزم که مرا به جهان پاک راهنمایی کنند.

بهمن به زردشت فرمود که: **بالا رو به سوی انجمن مینوان!**

آن اندازه را که بهمن به نه گام رفت، زردشت به نود گام رفت و هنگامی که نود گام رفته بود انجمن هفت امشاسپند را دید. هنگامی که به بیست و چهار پایی امشاسپندان آمد، به سبب روشنی بزرگ امشاسپندان، آنگاه سایه خویش بر زمین ندید. انجمن گاه (محل انجمن) در ایرانویج بود. در سوی خراسان (مشرق) در ساحل دائیتی. زردشت نماز برد. گفت که: **نماز به اورمزد. نماز به امشاسپندان!** و پیش رفت. در جای پرسشگران بنشست.»

## برابری حقوق زن و مرد

زن در حقوق ساسانی. بارتلمه. برگ ۶۷.

بارتلومه در پایان نسک خود می گوید:

همچنانکه بن مایه هایی که ما از آنها در این نسک بهره گرفته ایم، با اطمینان خاطر به ما نشان می دهند، خوانندگان می توانند ببینند که زنان در دوره ساسانی، به راستی راه برتری یافتن و پیشرفت و همچنین استقلال حقوق خویش را، می پیموده اند. آنها بخش زیادی از این راه را نیز، پشت سر گذارده بوده اند. ولی، چیرگی عرب و فروپاشی ساسانیان، موجب شدند که همه این کامیابی های زنان، به یکباره به سوی تباهی و نابودی پیش برود.

---

خرده اوستا. برگ ۶۶.

بخشی از هفتن یشت.

«ما فروهر های مردان و زنان اشو را می ستاییم»

---

اندرز اوشنر دانا. برگ ۲۱.

«سه (کس) اند، که بیش سزد بُود، دانا، پزشک نیک و زن نیک خویش.»

---

خرده اوستا. برگ ۸۶.

بخشی از سروش پشت هادخت.

«سروش اشو مرد گناهکار را شکست می دهد، زن گناهکار را شکست می دهد، دیو دروغ را که گمراه کننده مردم است شکست می دهد، پاسبان و نگهبان سراسر آفریدگان است، با بیداری و هوشیاری پیدایش مزدا را پاسبانی می کند، با بیداری و هشیاری پیدایش مزدا را نگهبانی می کند، سلاح بر گرفته سراسر جهان مادی را پس از فرو رفتن خورشید حفظ می کند، یکدم آرام و خواب ندیده و از بدو خلقت و زمانی که سپینتا مینو و انگره مینو به وجود آمدند آنچه را که متعلق به راستی است پاسبانی نموده است.»

---

اوستا. جلیل دوستخواه.

» هات ۶۱.

.۱

[زوت:]

<آهونَ ویریه...> را همی خوانیم در زمین و در آسمان.

<آشیم وُهو...> را همی خوانیم در زمین و در آسمان.

<ینگهه هاتم...> خوب ستوده را همی خوانیم در زمین و در آسمان.

<آفریدگان دهمان...> نیک آشون مردان پاک را همی خوانیم در زمین و در آسمان ...

.۲

راندن و برانداختن اهریمن و آفرینش پتیاره پر گزندش را.

راندن و برانداختن مردان <کَخوارِذَ> و زنان <کَخوارِیذی> را.

راندن و برانداختن مرد <کَخوارِذَ> و زن <کَخوارِیذی> را.

.۳

راندن و برانداختن مردان <کَیذَ> و زنان <کَیذی> را.

راندن و برانداختن مرد <کَیذَ> و زن <کَیذی> را.

راندن و برانداختن دزد و راهزن را.

راندن و برانداختن <زندیک> و جادو را.

راندن و برانداختن مهر آزار (پیمان شکن) را.»

برگ ۲۳۰.

»۴.

رهبر آشون پیروزمند است.

بهترین رهبر را بزرگ می داریم.

اوست پدر آفرینش <آشه> و هر آنکه از آفرینش <آشه> ست، چه مرد چه زن.

بی گمان، او نیک کنش است.

آن بزرگ نیک زیبا را یاد همی کنم و بزرگ همی دارم.

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

آن که با آشه و فراوانی و رادی و دَهِش و مهربانی جهان را بپرورد، به دستگیری آذر  
اهوره مزدا پرستار و پاسدار ماست.

۵.

ای امشاسپندان!

آنچنان که ما را آفریدید، ما را در پناه خویش بگیرید!

ای نیکان!

ما را پناه بخشید!

ای نیکان!

ما را پناه بخشید!

ای امشاسپندان! ای شهریاران خوب کنش!

پناه بخش ما باشید!

ای مزدا!

من جز تو کسی را نمی شناسم؛ پس در پرتوی <آشه> ما را پناه بخش!

۶.

اندیشه، گفتار، کردار، ستوران و مردان را از آن سپند مینو دانیم!

[از اوست] که چار پایان رسا، چار پایان درست، زندگی درست و پسران درست ...»

از زبان داریوش. برگ ۳۰.

نویسنده این نسک، درباره امور اداری ایران هخامنشی، پیرامون شیوه، باریک بینی، کنترل و نظم نوشتار هایی که بنا بوده بر لوح ها نوشته شود، توضیح می دهد. در این توضیحات نمونه ای را پیرامون بانوان در جایگاه سرپرستی دارد که در زیر آورده شده است:

«... همچنین یادآور می کند که رئیس سازمان دربار کاملاً در جریان امر قرار داشته است. مثلاً یکبار فرنگه [رییس تشریفات] دستور می دهد به سرپرست دیوان اداری ایلام بنویسند که ترتیبی دهد که بانوان سرپرست خیاط خانه ها، در پنج آبادی عیلام، سهم گوشت (معوق) خود را برای ۱۹ ماه دریافت کنند. به این بانوان سالانه چهار بز یا گوسفند تعلق می گرفت.»

برگ ۳۲.

«مثلاً می بینیم که فرنگه در سال ۲۳، یازده منشی بابلی استخدام کرده است، هر یک با حقوق ماهیانه پنج لیتزر شراب.»

دو سال بعد دوباره به گروهی از منشی های بابلی فرنگه اشاره می شود. این گروه عبارت از ۱۳ مرد، یک پسر بچه بزرگ، یک پسر بچه کوچک، ۶ زن، ۲ دختر و ۸ خدمتکار است و این در حالی است که در سال ۲۱ در رخا، در نزدیکی تخت جمشید، سخن از جیره منشی های بابلی است که بر روی پوست می نویسند و از سوی فرنگه استخدام شده اند. این اسناد که به تصادف برای ما باقی مانده، دست کم این امکان را فراهم می آورد که به کمک آنها به تعداد منشی ها پی ببریم.

در حقیقت تعداد زیادی از منشی های عیلامی و بابلی برای رییس تشریفات و عده کمتری برای قائم مقام وی مشغول به کار بوده اند.»

برگ ۳۵.

«خیاطی ها از بخش های مهم خزانه ها بودند. در این خیاطی ها لباس های مشهور ایرانی دوخته می شد که در میان خلعت های شاهانه جای ویژه ای داشت.

نویسندگان یونانی نیز همواره از این لباس ها در ردیف اشیاء گرانبها نام برده اند. در این خیاط خانه ها صد ها کارگر زن و مرد سرگرم کار بودند.

جالب این است که سرپرستی همه کارگاه های تولیدی خزانه ها همیشه با یک زن است که بالاترین حقوق را در میان کارکنان این کارگاه ها، یعنی ماهانه ۵۰ لیتر جو، ۳۰ لیتر شراب و یک سوم بز یا گوسفند، دریافت می کند.

البته به دو مورد - یکی «کارمند تهیه مواد» و دیگری «منشی» بر خوردا ایم که مردان شاغل خزانه بیش از سرپرست خود حقوق دریافت می کنند.

هر کدام از این دو ۹۰ لیتر جو می گرفت و ۸ خدمتکار در اختیار داشت. به این ترتیب منصب و مسئولیت اینان بایستی بسیار مهم باشد. احتمالاً «کارمند تهیه مواد» مسئول تهیه مواد اولیه مورد نیاز کارگاه و کنترل خروج منظم تولیدات بوده و «منشی» نیز امور اداری کارگاه را بر عهده داشته است.»

برگ ۱۸۴ و ۱۸۵.

« فصل ۶. زن در شاهنشاهی ایران.

#### ۱. موقعیت زن

اگر اظهار نظر های نویسندگان یونانی را باور کنیم، مردان ایرانی بسیار حسود بوده اند و همواره زنانشان را پشت بست و کلون نگه می داشتند. مثلاً پلوتارک (تیمیستوکلس، بند ۲۶) می نویسد:

«اغلب بربرها، مخصوصاً ایرانی ها، درباره زنانشان طبعی بسیار حسود دارند. مرد های ایرانی نه تنها به شدت مواظبند تا چشم بیگانه ای بر زنانشان نیفتد، بل درباره



زنان خریداری شده و برده خود نیز سخت پایبند حراست اند. زن ها در خانه ها پشت بست و کلون زندگی می کنند و هنگام سفر در حصار چادر ارابه قرار دارند. < اما از منابع ایرانی چنین بر می آید که این نظر کاملا درستی نیست. در بررسی شرایط دستمزد ها دیدیم که مرد و زن در کنار یکدیگر کار می کرده اند، از حقوقی برابر برخوردار بوده اند، گاه حتی کارهای سخت تر را به عهده داشته اند. مثلا گروه های بزرگی از زنان کشاورز را می بینیم. سنگ سابان معمولا بیشترشان زن هستند. البته هنوز دقیقا نمی توانیم بگوییم که این زنان واقعا چه می کرده اند. شاید پس از حاضر شدن نگاره ها، صیقل نهایی با زن ها بوده است. شاید برای این کار دست های ظریف زن ها کارایی بیشتری داشته است. ...

بیشتر زنان لوح های تخت جمشید خیاط بوده اند. کار این زن ها بسیار متنوع بوده است: دوخت لباس های کاملا ساده و لباس های پر زرق و برق که پس از دوخت، هنرمندانه سوزن دوزی می شده است. ... امکان آموزش های هنری و مهارت های حرفه ای، برای زن و مرد یکسان و حقوق آن نیز برابر بود. درباره برابری حقوق شواهدی مخصوصا در زمینه کار های هنری و ظریف داریم و برابری حقوق صد ها زن دیگر با مردان نیز مسلم است که درباره شغلشان چیزی نمی دانیم. میزان حقوق فقط همین قدر روشن است که به نوع کار و نه انجام دهنده، بستگی داشت. به این ترتیب، در امپراتوری بزرگ عصر داریوش، با تساوی حقوق زن و مرد سر و کار داریم. حقی که هنوز در اروپای قرن بیستم برای بدست آوردنش مبارزه می شود. البته این را هم باید گفت که زن ها علاوه بر کار بیرون، سر و سامان دادن به کار های روزمره خانواده را نیز بر عهده داشته اند. ... دیدیم که زن ها با به دنیا آوردن کودکی برای مدتی از کار در بیرون معاف می شدند. در طول مرخصی زایمان، حقوق دریافتی به حداقل می رسید که البته با آن گذران زندگی ممکن بود. علاوه بر این حداقل حقوق، اضافه حقوقی نیز به صورت جو و شراب دریافت می کردند، که پاداش افزودن رعیتی به رعایای شاه بود. ...

ضمنا در لوح های گلی می بینیم که زن ها می توانسته اند به پست های بالاتر نیز برسند. مثلا در کارگاه های شاهی همواره سرپرستی و مدیریت با زنان است.»

«به این ترتیب می بینیم که بی شماری نقش زن عصر هخامنشی وجود دارد، که در آنها از نظر لباس و کلاه و زیور آلات فرقی میان زن و مرد به چشم نمی خورد. حتی نقش های تشریفاتی مجالس مربوط به شاه، مانند مجلس مشهور با در فضای مرکزی پلکان بزرگ آپادانا نیز، صورتی است که از طرف زن های امپراتوری بزرگ ایران تقلید می شود.»

برگ ۱۸۵ و ۱۸۶.

«ضمناً در لوح های گلی می بینیم که زن ها می توانسته اند به پست های بالاتر نیز برسند. مثلاً در کارگاه های شاهی همواره سرپرستی و مدیریت با زنان است.

در کارگاه های خیاطی که بیشتر در اشغال زنان است، گاه مرد ها زیر دست زنان قرار می گیرند و حقوق زنان سرپرست بیش از مردان است. حتی در جیره شراب تفاوتی به چشم نمی خورد. گاهی این سوال پیش می آید که یک زن سرپرست چگونه از پس یک لیتر شراب قرمز شیراز بر می آمده است!

همچنین در لوح ها به حرفه هایی بر می خوریم که در آنها زنان به کار گرفته نمی شده اند. در مدیریت حوزه های دیوانی یا محاسبات و حسابرسی ها از کار زنان خبری نیست. چنین بر می آید که اگر کاری، به منظور کنترل بخش های گوناگون اداری، نیاز به ترک محل و جابجایی و سفر به دور و نزدیک را داشت، برای انجام آن از زنان استفاده نمی شده است. زن ها در کارهای ثابت استخدام می شده اند که ناشی از ضرورت حضور زن در خانواده بود. دیدیم که به ویاپف زن در خانواده از سوی مدیریت اداری توجه خاصی می شد.

اما زن های خانواده شاهی از موقعیت دیگری برخوردار بوده اند. اینها، آنطور که پلوتارک با قاطعیت اعلام می کند، نه تنها پشت دیوار های حرمسرا پنهان نمی ماندند، بل بر عکس آزادی عمل وسیعی داشته اند و نه فقط املاک بزرگ، بل کارگاه های عظیم را با همه کارکنانش اداره می کردند و درآمد های گزاف داشته اند. مثلاً

هرودوت می نویسد که درآمد شهر آنتیلا مصرف خاص مخارج کفش های ملکه ایران می شد. شرح افلاطون خیلی روشنگر است:

«یک بار از مرد قابل اعتمادی (ار یکی از کسانی که نزد شاه ایران رفته بود) شنیدم که او تقریباً تمام طول یک روز را از ملک پر حاصلی گذشته است که بومی ها آنرا «کمر بند همسر شاه» می نامیده اند و ملک دیگری بود که «چادر» ملکه نامیده می شد و ملک های حاصلخیز دیگری فقط خاص زیور آلات زن ها بودند و جاهای گوناگونی به نام زیور آلات گوناگون شهرت داشت.»

شاید نویسندگان یونانی در ذکر جاه طلبی های ملکه ایران به اغراق پرداخته اند. اما ممکن است در این گزارش ها حقایقی نیز نهفته باشد. در لوح های گلی دیوانی تخت جمشید به کسانی بر می خوریم که خزاین ملکه رته ستونا و ملکه آپاکیش را از کرمان حمل کرده اند. این حمل و نقل می تواند به درآمد املاک این ملکه ها در کرمان مربوط باشد. یکبار دیگر ۴۰ نفر از افراد آپاکیش با نوشته ای مهمور از ساتراپ کرمان، به تاریخ ماه اول سال ۵۰۰ پ. م. در راه شوش اند. اینها هم ظاهراً درآمد سالانه بانوی خود را همراه داشته اند.»

پیرامون کوشش دودمان هخامنشی برای برقراری تساوی حقوق زن و مرد، حتی در میان مردمان غیر ایرانی که زیر گستره جهان آرای هخامنشی بوده اند: برگ ۱۹۰.

«در لوح های دیوانی فقط گفتگو از زنانی است که در خدمت دولت اند و یا به زنان درباری بر می خوریم که از صد ها هزار زن دیگر که در طیف عملیات دیوانی قرار نمی گرفته اند، خبری نمی یابیم. اینها زن های پیشه وران و کشاورزان و یا زن های مستقل ملاک بوده اند. به اینان تنها هنگام پرداخت مالیات محصول و یا چارپایان برخورد می کنیم. اسناد حقوقی بر جای مانده از دیگر سرزمین های امپراتوری [روی سخن نویسنده دودمان هخامنشی است]، مانند بابل و مصر، نشان می دهد که زنان این مناطق شخصیت های حقوقی کاملاً مستقلی داشته اند. این زن ها بی آنکه چیزی از

ثروت شخصی خود را از دست دهند و یا مالکیتشان به خطر بیفتد، می توانستند دعاوی حقوقی طرح کنند یا طلاق بگیرند. البته قوانین در همه جا یکسان نبود. مثلا گاه تفاوت هایی در قوانین حاکم بر مردم بین النهرین یا مصر و یا یهودی ها دیده می شود که ناشی از تمایل دیوان اداری هخامنشیان در رعایت سنت های مردمی از تیره های گوناگون و در حد امکان بود. با این همه چنین به نظر می رسد که در همه جا زنان از حقوق یکسانی برخوردار بوده اند. ... بررسی دقیق لوح های دیوانی تخت جمشید نشان می دهد که زن در زمان فرمانروایی داریوش بزرگ از چنان مقامی برخوردار بود که در میان همه خلق های جهان باستان نظیر نداشت.»

زن در آیین زرتشتی. کتابیون مزدا پور.

برگ ۶۹.

«در داستان مینوی خرد، برای بهشتیان، چه زن و چه مرد، از شادی و خرمی بی پایان و بی اندازه سخن می رود و از خوراکی آسمانی.»

درباره زنان ایرانی زرتشتی در دوره ساسانیان می نویسد:

برگ ۳۵.

«زنان بر خلاف جامعه باستانی یونان و رم، از حق مالکیت برخوردار بودند.»

درباره نگاه جامعه زرتشتی در دوره ساسانیان به جایگاه زنان:

### برگ های ۳۵ و ۳۶.

«اعتقاد داشتند که فره خانه با کدبانو و کدخدا، هر دو پیوند دارد و هرگاه جسد آن دو را از در خانه بیرون برند، فره خانه با وی بدر خواهد رفت. بنابراین در زمان حیات نیز کدبانو در فره خانه با شوهر خود سهیم بود. فرزندان ملزم بودند که هم از پدر فرمانبرداری کنند و هم از مادر. همسر کدخدا که کدبانو و پادشاه [روی سخن نویسنده پادشاه زن است] بود، در اموال شوهر می توانست شریک باشد و به اصطلاح ائباز وی گردد. زن حق مالکیت داشت و درآمدی ویژه می توانست به دست آورد. نیز دستمزد خود را می توانست برای خود نگاه دارد یا به شوهر دهد. در اموال شوهر حق تصرف مالکانه داشت و هرگاه زن و شوهر با هم وام می گرفتند به صورت شریک متضامن با آنها رفتار می شد و از زن، بی اجازه شوهر، قانونا می توانستند وام را باز ستانند.»

نمونه ای از توصیف همسر گزینی نوع نخست که پادشاه زنی بوده است را، در پیمان کدخدایی که از متن های پهلوی به جای مانده است، می خوانیم:

### برگ ۴۴ و ۴۵.

«ازدواج >اشو داد< یا امر خیر است. دختر برای نخستین بار ازدواج می کند و >ستر< یا >ایوین< یا >دختر خوانده< کسی نیست. رضای او در ازدواج شرط است و پدر، که سالار اوست، با سه سخن یا سه قول، موافقت خود را با ازدواج اعلام می دارد. عروس می پذیرد که در زندگانی از زنی و یگانگی و فرمانبری و ترس آگاهی در برابر شوهر، و نیز از ایرانی بودن و بهدینی باز نگردد. داماد نیز تعهد می کند که او را به عنوان زن گرامی، به عنوان کدبانو استوار، و خوراک و پوشاک او را در آسایش فراهم گرداند و فرزندان وی را به پادشا فرزندی خود بشمارد. از بند هفتم پیمان کدخدایی بر می آید که داماد عروس را در درآمد خود پادشاه می کرده است و معنای پادشاه دارای قدرت و اختیار و حق تصرف است: نیمی از دارایی خود را، که بر آن حق بخشیدن دارد، به وی می دهد و قرار می گذارد که نیمی را از هر چه در آینده به دست آورد، به صورت تقسیم ناشده به همسر خود بسپارد و هرگاه خود زن یا کسی از

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

سوی او آن را مطالبه کند، بی بهانه به وی بپردازد. گواهان این قرارداد را امضا می کرده اند.»

برگ ۴۵ و ۴۶.

«این ازدواج امری فرسکریدی یا جاودان است. زن و شوهر باید عهد کنند که هر کار و کرفه که ورزند، در آن هم بهره باشند. اگر زن نتواند توبه کند، شوی می تواند به جای او این کار را انجام دهد. آن دو باید بکوشند تا همراه یکدیگر نیکی ورزند و در زندگانی چنان به سر برند که در بهشت نیز بتوانند با یکدیگر باشند:

حنیز رای و باور بر این داشتند که مردمان را چهار چیز بس نکو (است). این نیز ایدون (باشد): نام خویش و سخن خویش و کار خویش و زن خویش ... و زن خویش (داشتن) این باشد که در هر (کار نیک و) اشویی (با او) همگامه (= دارای رای و آرزوی یگانه) (باشد).>

به هنگامه جدایی، خرسندی و رضایت پادشاه زن، شرط اصلی می باشد.

برگ ۴۸.

«اگر گوید که پادشا دختری را (که) به زنی من در آمده است و من با خرسندی دختر، دختر را از زنی هشتم (= طلاق دادم)، مگر آنکه بدین آیین گوید، در غیر این صورت (بر) موافقت دختر چیزی آشکار نه (باشد)، پس مطلقه نشود (و) دختر و آن مرد، زن و شوهر (می مانند).

طلاق بی خرسندی زن، شرعی و قانونی نبوده است و حتی با وجود وصیت صریح شوهر ارزش اجرایی نداشته است.»

گاتها: سروده های اهورایی زرتشت. برگ ۲۶.

«>پول دوبروی< زرتشت شناس معروف فرانسوی می نویسد:

>تحولی که زرتشت در فرهنگ آن زمان به وجود آورد زن های ایرانی را در تمام زمینه ها همتراز مردان کرد و زن ها از چنان آزادی برخوردار شدند که نظیر آنها در هیچ جایی از دنیای باستان نمی توان یافت. در آن زمان یونانی ها با زنان خود مانند برده رفتار می کردند و ارستو می گفت زن نمی تواند روح داشته باشد.< (پول دوبروی: تاریخ فلسفه زرتشت، پاریس ۱۹۸۴ رویه ۱۱۰). همین نویسنده در چند رویه جلوتر کتاب خود می نویسد: >هیچ صفحه ای از کتاب های تاریخ نمی تواند گواه دهد که یک نفر به زور به اندیشه زرتشت وارد شده باشد. اگر جز این بود زمانی که ایرانیان امپراتوری جهانی درست کرده بودند، یونان و هند و مصر و تمام خاورمیانه و نیمی از آفریقا زرتشتی شده بودند.<

پس از در هم پاشیده شدن امپراطوری هخامنشی در سده سوم پیش از میلاد، علاقه و شیفتگی دانشمندان یونانی به زرتشت حتی از دورانی که ایران امپراطوری جهانی داشت بیشتر شد. این شیفتگی به جایی رسید که هیچ فیلسوف یا دانشمندی را در این دوره در یونان نمی توان پیدا کرد که برای وجه دادن به کار و پژوهش علمی خود آنها به زرتشت نسبت نداده باشد. اعتبار گرفتن از زرتشت به عنوان >بالاترین نماد در همه دانش ها< به جایی رسید که حتی دانش ستاره شناسی و کیمیاگری را هم به او نسبت دادند!

(مری بویس: تاریخ زرتشتگرایی، لندن ۱۹۸۲ پوشینه دوم رویه ۴۹۱ - ۵۶۵. ژ - دوشن گیمن: پاسخ غرب به زرتشت، رویه ۱۲ و - ۱۴).

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

قانون مدنی زرتشتیان در زمان ساسانیان.

برگ ۶۹ تا ۷۳.

«فصل هفتم - طلاق زن (شکنای از زن)

بند ۹- زنان پس از ازدواج نسبت به تصرفات مالی خود آزاد بوده و بدون رضایت یا سرپرستی شوهر می توانند هر گونه معامله را که قانونی باشد انجام دهد.

فصل هشتم - حاکم شرع (دستوربر) و اختیارات او.

بند ۱۹ - متهم نمی تواند به عنوان وثیقه یا ضمانت مالی جواهرات و زینت آلات زن خود را به محکمه بسپارد.»

---

برگ ۹۱ و ۹۲.

«فصل نوزدهم - در زناشویی.

بند ۲ - نفقه طفل نا مشروع و زن زانیه تا هنگام بلوغ طفل بر عهده زانی خواهد بود.

بند ۳ - پدر حق ندارد دختر خود را مجبور به ازدواج با مردی کند.

بند ۴ - پدر حق ندارد دختر خود را اجبارا به عقد ستر زنی شوهر دهد.

بند ۵ - هرگاه بعدا معلوم شود دختری از روی اجبار یا اکراه تن به عقد ستر زنی داده نکاح منفسخ و عقد پادشاه زنی با شوهر فعلی اش منعقد خواهد شد.



فصل بیستم - در حقوق و تکالیف زن و شوهر و استمتاع از یکدیگر

بند ۲ - زنان و شوهران باید به حد متوسط از یکدیگر تمتع جسمی برند زیرا خودداری یا افراط در این عمل هر دو ناسودمند است.»

برگ ۹۲. پانوشت:

«در مذهب زرتشتی علاوه بر مواقع ناخوشی، مراقبت با زن حیضه تا مدت هفت روز، و زن زانو تا چهل روز گناه است.»

---

خرده اوستا. برگ ۲۵.

بخشی از مهر نیایش:

«از بین مردان و زنان کسی که برابر آیین راستی ستایشش بهتر است، مزدا اهورا از آن آگاه می باشد - اینگونه مردان و زنان را ما می ستاییم.»

---

اخلاق ایران باستان. برگ ۸۱.

کوروش بزرگ، مادرش را که دختر آستیاگ بود، بسیار گرامی می داشت و بگونه ای که شایسته یک مادر است، به او ارج می گذارد. کوروش بزرگ به هنگام مرگ، به فرزندان اش اندرز داد که از مادرشان در همه کارها فرمانبرداری کنند.

Curtius در نسک (Curtius V. 9, 22) درباره ایرانیان باستان می گوید، فرزندان ایرانیان، به هنگام حضورِ مادرشان، بدون پروانه او نمی نشستند.

در نسک (Plut. Artax. 5) می خوانیم که شاه ایران در نشست های رسمی و غیر رسمی، به هنگام خوراک خوردن، نسبت به مادرش در جایی پایین تر می نشسته است.

---

دیدنی نو از دینی کهن.

هرودوت درباره ایرانیان گفته است که سرپرستی و تربیت فرزندان آنها، به طور روشن در پنج سال نخست زندگی، با مادر است. در غیر این صورت، فرزندان شایسته ورود به آموزشگاه های رسمی، نیستند.

## بانوان و مردان و خانواده

زن در آیین زرتشتی. مزداپور. برگ ۳۱.

در دینکرد مدن، نسک ششم، چهار چیز را برمی شمارد که اگر مردان در جوانی به آنها برسند، در دوران پیری خود، آرامش و آسودگی بیشتری خواهد داشت. این چهار چیز به ترتیب، فرهنگ نیکو، خواسته بار آور، زن نیک، و خانه آباد، می باشند.

در اندرز آذرباد بند ۱۵۲، بر چهار تا از بدترین کارهایی که مردم ناآگاه، ممکن است با خویشتن بکنند، انگشت گذاشته می شود. یکی از این چهار چیز آنست که کسی زورمندی خود را به رخ دیگران بکشد. دوم اینکه یک درویش مغرور، به نبرد با یک توانگر برود. سوم مرد سالخورده ای با خوی کودکانه، که دختر خردسالی را به زنی بگیرد. و چهارم، مردی جوان است، که زن پیری را برای همسری خود، برگزیند.

در نسک آذرباد، بند ۴۲، به مردان اندرز داده می شود که خودشان برای خویشتن زن برگزینند.

برگ ۶۰ و ۶۱.

در نسک <مادیان هزار دادستان> پیرامون جستار دادرسی، در دوره ایران ساسانی است، به این پرداخته شده است که بانوان می توانند درآمدی مستقل از شوهران خود داشته باشند. همچنین زنان می توانسته اند به هنگام بستن پیمان زناشویی، شرط کنند علاوه بر سهم بودن در درآمد شوهر خود، بتوانند با کار کردن خود نیز، درآمد زایی برای خود داشته باشند. ممکن بوده است که زن بخواهد درآمد خود را به شوهرش بدهد یا نه، که این جستار در صورتی که زن و شوهری می خواستند از هم جدا شوند و به زناشویی خود پایان بخشند، بررسی می شده است.

پرستاری از کودک زن دیگر و شیر دادن به او، یکی از کارهایی بوده است که یک زن می توانسته از آن راه دستمزد دریافت نماید. البته کار او نباید باعث می شد که به کودک خودش با شیر دادن به کودک دیگری، آسیب برسد. یکی دیگر از کارهای زنانه ای که به آن دستمزد داده می شده است، مامایی بوده است. در نسک >شایست ناشایست<، گفته می شود که هرگاه زنی بخواهد زایمان کند، بایستی ده زن دیگر در کار زایمان، او را یاری رسانند. کارهایی که آن بانوان باید انجام دهند شامل آماده کردن گهواره برای نوزاد، دست در گردن مادر انداختن، بریدن ناف، برافروختن آتش و کارهایی از این دست می باشند. آنچه از این نوشتار بر می آید این است که از نظر منطقی، از آن ده بانو که به مادر باردار یاری می رسانند، برای شماریشان، کار مامایی می بایست کار حرفه ای آنها بوده باشد که آنرا با مهارت خوبی به انجام رسانند.

می دانیم که به هنگام زاده شدن رستم، موبد چیره دستی بوده است که رودابه را برای زایش رستم یاری داده است. پس، با توجه به آنچه درباره حرفه مامایی در بند های پیش گفته شد، آیا می توان انتظار داشت که بسا شماری از ده تنی که برای زایمان به مادر یاری می رسانده اند، در کار کارد پزشکی (جراحی) و دارو پزشکی نیز، مهارت داشته اند؟

در بخش وندیداد از اوستا، از پیرزنی دارو شناس سخن رفته است که با بهره گیری از گیاهان ویژه ای، به مادرانی که می خواستند سقط جنین کنند، یاری می کرده است. البته در وندیداد، کار این پیرزن نکوهش شده و کار نادرستی بر شمرده می شود. اما به هر روی، با این نمونه، می توان وجود مهارت پزشکی و داروشناسی را در نزد بانوان دید، هرچند که در نمونه این پیرزن، سخن از حالت منفی این مهارت است.

زن در آیین زرتشتی. مزدا پور. برگ ۵۷ و ۵۸.

در تاریخ ایران در دوره ساسانیان، بانوانی را داریم که بر تخت شاهی نشسته بوده اند. همچنین بانوان بلند مرتبه همچون دینک و شاپور دختک در جایگاه های بالای کشوری

را نیز داشته ایم. زنان در آن دوره چنان بوده اند که به گواهِ نسک های به جای مانده، ساختن شهر هایی در ایران به دوش آنان بوده است. برای نمونه، شهرستان <حون> به دست <حون بلاشان> همسر کی قباد انجام یافته، یا شهرستان <توگ> را <همای چهر آزاد> بنا کرده است. نمونه دیگر، مادر بهرام گور ساسانی، <شیشیندخت یهودی> است که شهرستان شوش و شوشتر را ساخته است. همچنین در نسک <یادگار زرین>، وعده همسری دو تن از زیباترین دختران آن دوران، یعنی دختر گشتاسپ شاه <همای> و دخت ارجاسپ شاه هیون <بهستون>، به کسانی که در نبرد بسیار سخت برای کشورشان، سربلندی و پیروزی بیافرینند، داده شده است.

در دین مزدیسنا، بسیاری از سخنان آموزنده و فلسفی در دست است که نام اندیشمندی که آن را گفته است، نمی دانیم. این به آن دلیل است که در سنت دینی ایران باستان، نام فرزانه ای که سخنی را می گفته، آورده نمی شده است و تنها، به خود سخن می پرداخته اند. بنابراین، چه بسا که شمار زیادی از گفتارهای آموزنده ای که در نوشتارهای مزدیسنا، امروزه در دسترس ما است، سخنان آموزنده ای از بانوان فرزانه و صاحب رای، باشند. همچنین، همین سنت نام نیاوردن از آفریننده یک سخن، در میدان فلسفه و دانش، در وادی هنر و صنعت ایران باستان نیز بوده است. در گروه صنعتگران و هنرمندان نیز، نام آفریننده یک بنا یا یک اثر هنری، آورده نمی شده است. از اینرو، بی گمان بسیاری از آثار به جای مانده در این زمینه های نیز، به دست بانوان توانای ایران باستان، انجام پذیرفته است.

در نسک <ارداویراف نامه>، در بهشت مینوی که نویسنده نسک توصیف می کند، به زنانی بر می خوریم که از آب و گیاه و کوسپند و آتش، پاسداری کرده اند و آفرینش اورمزدی را بزرگ داشته اند. در زندگی زمینی نیز، نمونه ای از این بانوان توانا که پرونده گیاهان و گوسپندان اند را، در نسک <کارنامه اردشیر پاپکان> می توان دید. جستار از این قرار است که شاهپور پسر اردشیر، با اسواران خود به چاه آبی می رسند که بانویی، کار آب کشیدن از آنرا انجام می داده است. هر یک از ارتشیان شاهپور، می کوشند، نمی توانند از آن چاه، آب بر کشند. در آن میان، تنها کسی که به جز آن زن نیرومند آب کش، توانست از آن چاه آب بکشد، تنها خود شاهپور بود.

در نمونه پرداخته شده، می توان دید که آن بانوی ایرانی، از چنان نیروی بدنی و توانایی برخوردار بوده است که تنها، نیرومند ترین مردان آن روزگار، از پس انجامش، بر می آمده اند.

منش ملی و میهنی.

برگ ۷۰:

عنوان <بانو> برای زنان، از واژه اوستایی <ریتِه سیه بانو> از ایران روزگار باستان، بر جای مانده است. این واژه به معنای <فروغ راستی و پارسایی> است. امروزه به جای گل واژه <ریتِه سیه بانو>، تنها واژه <بانو> بکار برده می شود که به معنای روشنایی و فروغ می باشد. در ایران باستان، به راستی زن، نماد روشنایی و فروغ بوده است. او هم به خانه روشنایی می بخشید و هم به همبودگاه.

این ماهیت وجودی زن است که به زندگی، روشنایی می بخشاید. در جایی که زنان، دارای پایگاه اجتماعی پابرجا و استوار اند و خرد، بینش، احساس و اندیشه شان پرورش یافته است، روشنایی و فروغ در آن همبودگاه، گسترش یافته و سایه پاک اندیشی و پارسایی بر همه سویش، سایه می افکند. از این حقیقتِ درست جامعه شناسی، زرتشت اسپنتمان هزاران سال پیش، در گاهان چنین سخن گفته است:

<ای دوشیزگان که شوهر می کنید و ای پسرانی که زن می گیرید، اکنون شما را آگاه می کنم و آموزش می دهم. اندرزم را به یاد سپارید و همسو با آشا رفتار نمایید تا به زندگی سرشار از پاک منشی، دست بیابید. هر کدام از شما، بایستی در اشویی زیستن و مهرورزی، از همسر خود پیشی گیرد. چراکه تنها به این شیوه می توانید به زندگی سرتاسر خرمی و خوشی رسید.>

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

### شخصیت زنان در شاهنامه

در شاهنامه فردوسی، زن شخصیتی آزاده، سرافراز، بزرگ و دلیر دارد. او آزادانه عاشق مرد دلخواه خود می شود و او را بر میگزیند. زن دلاورانه به نبرد دشمن به میدان می رود. وی همواره با مرد برابر و همدوش است. برای نمونه، یکی از این زنان در شاهنامه گرد آفرید است. درباره او در شاهنامه چنین می خوانیم:

زنی بود بر سان گردی سوار

همیشه به جنگ اندرون نامدار

کجا نام او بود گرد آفرید

که چون او به جنگ اندرون کس ندید

برگ ۷۱:

در ایران کهن، زنان در دلدادگی و عشق دارای آزادی اند. آنان به آوای دل خود پاسخ می گویند و با آزادی گزینش به مرد دلخواه خویش می پیوستند. در داستان حویس و رامین، حویس و در شاهنامه، «رودابه»، هر یک، نمونه ای از این زنان ایرانی اند. برای بانوان ایران باستان، این آزادی گزینش همسر، بر اساس آموزه های کیش زرتشتی، استوار بوده است.

برگ ۷۴:

در ایران باستان، زن از یک سو، دارای آزادی گزینش است و حتی جنگ افزار به دست گرفته و به نبرد دشمن می رود. اما از سوی دیگر، در زندگی زناشویی خود، در چهارچوب پارسایی جای دارد که نباید و نمی تواند، آن چهارچوب را، بشکند.

برگ ۷۸:

در زیر بخش هایی را، از شماری بن مایه ها که به جستار خانواده پرداخته اند بررسی می کنیم. در بخش یسنا از اوستا چنین داریم:

«ای اهورامزدا ایدون این زمین، زمینی که ما را در بر گرفته و این زنان را نیز و آن زنانی را که راه تو را پویانند و از راستی برگزیده برخوردارند، می ستاییم.»

<اکنون می ستاییم، روان زنان و مردان پاک را، در هر کجا که زاییده شده باشند.>

<هنگامی که مرد یا زنی دانست که چیزی نیکو و درست است، بایستی آنرا به کار برد و به دیگران نیز آگهی دهد تا آنرا آنگونه که هست، به کار ببندند.>

حمی ستاییم روان زنان و مردان پارسای زاده شده در هر کجا، آنها که وجدان نیکویشان از راستی برخوردار بوده است، یا برخوردار باشد، یا برخوردار خواهد بود.>

«این زشت ترین کاری است که دشمنان دین اهورایی انجام می دهند و دوشیزگان را از زناشویی باز می دارند و در خانه نگاه می دارند.»

پیرامون همین جستار، در یشت پانزده از اوستا، چنین می خوانیم:

«ببخشای بر ما این نیکی را، تا همسری بدست آوریم، همسری جوان و نام آور، از زیباترین آنها، تا ما را در پناه خود گیرند و بتوانیم خانواده ای تشکیل دهیم، تا به ما فرزندان زیبا و دلیر و زبان آور بخشایند - شوهرانی که از همه خوش بالاتر باشند.»

همچنین در یشت پنجم داریم که:

<هنگامی که دوشیزگان به سن زناشویی می رسند، برای اینکه همسران توانا و شوهران دلاور بدست آورند، روی به سوی تو می آورند.>



در اندرزنامه ساسانی، چنین می خوانیم:

«آن زن، نه زن بود که همگام شوی نباشد، و سود و زیان و اندوه و رامش شوی هم چون آن خویشتن ندارد و با شوی هم سود و زیان نبود، چه او از هر دشمن بدتر است.»

برگ ۷۴:

یکی از جستار های قابل توجه در ایران باستان، جستار <فرزند خواندگی> می باشد. هنگامی که کسی فرزندی نداشت، او می توانست فرزند کس دیگری را، به فرزند خواندگی برگزیند و از او نگهداری نماید. فرزند خواندگی که به آن <ستری> می گفتند، پیوستگی مردم به یکدیگر را در همبودگاه، افزایش می داده است.

تجارب الامم، جلد ۱، برگ ۸۷ و ۸۸.

اردشیر بهمن، پس از گستاسپ شاه به شاهنشاهی رسید. او شهریاری بسیار توانا بود و کشور های زیادی را به فرمان خود در آورد. در سواد، شهری به نام «همینیا» ساخت. او شهریاری پسندیده خوی، فروتن و بزرگ منش بود. وی در آغاز نامه های خود، چنین می نوشت: <از سوی اردشیر بهمن که کارگزار خداوند است و کاردار شما>.

می گویند که اردشیر بهمن با سپاهی به بزرگی هزار هزار تن، به نبرد با روم درونی، رفت. شاهان در کشور های گوناگون، باج گزار اردشیر بهمن بودند. هنگامی که او درگذشت، دخترش همای به پادشاهی برگزیده شد. همای شهبانویی دلیر بود که با هوش و رای، فرمان می راند. او ارتشی را به نبرد با روم فرستاد که از آن پیروز بدر آمدند. شهبانو همای، دشمنان مرز های ایران را، سرکوب نمود و آزارهای آنها را، پس زد. در زمان شاهنشاهی همای، مردمان در فراوانی نعمت و در آسایش بودند.

تجارب الامم، جلد ۱، برگ ۲۲۳.

پوران دختر خسرو پرویز، مدیریت و کشور داری را به دست می گیرد. او شهبانویی نیک کردار بود. دادگر بود و در همه جا داد را رواج می داد. به دستور او، پل ها را بازسازی کردند و به آبادانی کشور ایران، پرداخته شد. مالیات باقی مانده ای که بایستی مالیات دهندگان می پرداختند، به آنان بخشید. با نامه های خود، مردمان را از برنامه های سازنده و نیکوکارانه خود آگاه کرد.

شهبانو پوران، به مردمان گفت که: «امید دارد که پروردگار، به دست او، برای مردمان آسایش و رادی و دادگری به ارمغان آورد. بر آن است تا مرزهای ایرانشهر را در برابر آسیب ها نگهداری نماید. ای مردمان، همچنانکه می دانید، کشور گشایی، تنها با نیروی مردان انجام پذیر نیست، ایستادگی در برابر چپاول های دشمنان سرزمین تنها با دلاوری مردان امکان پذیر نیست، پیروزی تنها از راه و روش مردان بدست نیاید و نگهداری از آتش ها در برابر خاموش شدن، تنها نیازمند مردان نیست. بلکه همه اینها، نیازمند یاری پروردگار شکوهمند بزرگ و از راه نیک اندیشی و چاره اندیشی درست، دست یافتنی اند.

شهبانو پوران، مردمان را به نیکخواهی، فرا می خواند. از آنان می خواست که از سرکشی دوری کنند و راه فرمانبرداری را در پیش گیرند. او همچنین، به قیصر روم، چوب چلیپا را باز گردانید.

در دینکرد مدن، راهکاری که برای از میان برداشتن روسپی گری در گیتی، گفته می شود، این است که عشق ورزیدن مرد به زنش کاهش نیابد و از دوست داشتن زنش نکاهد. (زن در آیین زرتشتی. کتابیون مزدا پور. برگ ۶۴)

---

دینکرد ۷، برگ ۲۰۷.

اهورامزدا، فره زردشت را از راه مادر بزرگ مادری اش، به زردشت می رساند. در هنگامه مناسب، به فرمان مزدا اهورا، فره از مینو به گیتی وارد شده و به سوی مادر زرتشت می رود و بسیاری از مردمان را شگفت زده می کند.

---

خرده اوستا. برگ ۵۸.

بخشی از هفتن یشت.

«فروهر نیک و توانای اشوان را می ستاییم، زنان دارنده فرزندان بسیار و خاندان خوب نیرومند خوش اندام و بلند بالا را می ستاییم، و هر اهرام خداداده را می ستاییم و ننت زبردست را می ستاییم»

---

خرده اوستا. برگ ۶۷.

بخشی از هفتن یشت.

«این زمین را با زنانی که بر روی آن زندگی می کنند می ستاییم - ای اهورامزدا ما می ستاییم زنانی را که در اثر درستکاری و راستی نیرومند شده اند.»

خرده اوستا. برگ ۹۵.

بخشی از سروش پشن هادخت.

«سروش پارسا ... را می ستاییم که برای مردان مستمند و زنان بینوا پناه محکمی است، که پس از فرو رفتن خورشید با سلاح برنده به دیو خشم ضربه سخت می زند و سرش را شکسته او را از میدان خارج می کند همانگونه که یک شخص زورمند یک نفر ناتوان را شکست می دهد - به جهت شکوه و فر ... اینگونه مردان و زنان را ما می ستاییم.

سروش پارسا ... را می ستاییم - آن پهلوان زورمند و چالاک و دلاور قوی و بلند بالا که از تمام نبرد ها با فتح و فیروزی به انجمن امشاسپندان بر می گردد - به جهت شکوه و فر ... اینگونه مردان و زنان را ما می ستاییم.

سروش پارسا ... را می ستاییم - ای قوی ترین جوان ها، ای دلیر ترین جوان ها، ای ورزنده ترین جوان ها، ای چابک ترین جوان ها، و ای شجاع ترین جوان ها.»

گزیده های زاداسپرم. برگ ۱۸.

«پیدایی و آشکاری دین به سپندامذ در آن گاه بود که افراسیاب اب را از ایرانشهر (کشور ایران) باز داشت. برای باز آوردن آب، سپندارمذ به شکل دوشیزه در خانه

منوچهر، پادشاه ایرانشهر، که پاسخگوی بیگانگان بود، همانا پیدا شد. او جامه روشن پوشیده داشت که به همه سو به درازای دو فرسنگ فروغ می بخشید. و کمر بند زرین بر میان بسته داشت که خود دین مزدیسنا بود، ...»

گزیده های زاداسپریم. برگ ۵۳ و ۵۴.

«درباره مرد پیکر و دوشیزه پیکر، که به استقبال روان رسند:

از اینرو که دو جهان پیوسته با یکدیگر در کارند، مردان و زنان نیز همچنان اند، چه زایش و تولد در گیتی، گذشتن از مینو است و گذشتن از گیتی زایش در مینو است. چنانکه از مینو به گیتی، به یاری پدران و مادران همی زاید و از تن مادران از طریق گذر تنگ به بیرون آید، باشد که از جمله مردگان فراز افتد، باشد که طبیعی زاده شود، بی حس، نا گویا، و بی حرکت و نیازمند به پرورنده. پس او در طول زمان با گرفتن نیروی مادی و جسمی بیشتر، قادر به سخن گفتن و حرکت کردن باشد. سپس از پرورش مادران، دوباره به آموزگاری پدران سپرده شود و پس از رسیدن به جوانی، پیشه گزیند و کار طبقه خویش در پیش گیرد. به همان گونه نیز هنگامی که از گیتی بگذرد و بمیرد هم به یاری مرد پیکر و دوشیزه پیکر که خود پدر و مادر روان اند، شاید که به بهشت رسد.

سه روز پس از مرگ که روان در بیم است، مانند سه روز پیش از زایش است که باد در تن شمال است. روز چهارم دوشیزه پیکر، روان را بپذیرد. او را به چینود پل که گذر ترسناک بیمگین است، چنان بگذرانند که مادر در هنگام زایش کودکان را.

آن که گناهکار است به دوزخ افتد. همانند مرده ای که از تن فرو افتد.

آن که پرهیزگار است به یاری دوشیزه پیکر به جهان مینویان رود و او را همان دوشیزه پیکر پرورنده باشد. و زبان مینویی او را بیاموزد. پس مرد پیکر او را شیوه،

نشان، آیین و روش ترتیب کار مینوی بیاموزد و پس هنگامی که آموخته و فرهیخته شد، چهار پیشه محدود اصلی را برگزیند که هستند: <آسرونی، ارتشتاری و استریوشی و پیشه وری.>

گزیده های زاداسپریم. برگ ۶۴.

«در دین به سبب همانندی زردشت به هرمزد، همچنانکه اورمزد شش امشاسپند را به عنوان ابزار اندیشه، گفتار، کردار، درست اندیشی، درست گفتاری، درست کرداری خویش آفرید. آن زردشت را نیز از سرشت خویش سه پسر است. سه پسر زردشت به مانند بهمن، اردیبهشت و شهریور هستند. و به وسیله زردشت، سروری سه سرزمین بر ایشان (سه فرزند) بخش شد که: زمین، ورجمکرد و کنگدژ است. سه دختر مانند سپندارمزد، خرداد، امرداد.»

گزیده های زاداسرم. برگ ۶۸.

«هنگامی که گناهکاران را از دوزخ برآوردند، اره کنندگان حم به پیکر وزغ دوباره به دوزخ افتند و شکست خورده آنجا باشند.

بامداد روز، اورمزد، مینوی زمین، که خود سپندارمزد درست اندیش، مادر همه زایشمندان روی زمین است، - که سرشت مادری او از آغاز که دروغ (اهریمن) به آفرینش تاخت تا واپسین روز هاست - به نیک مهری همه آفریدگان را - چه همه فرزندان اویند - ببخشاید. بر پرهیزگاران دشواری که بر تنشان است و بر گناهکاران پادافرهی که بر روانشان است.

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

و سپندارمذ هرگز خواهشی از اورمزد نخواست چه به سبب درست اندیشی تا فرجام کامل کارها بردبار و بدون گله و شکایت است، اما در آنگاه پیش اورمزد بایستند گوید که: <پادافره ایشان بسیار کامل است.>»

---

دینکرد ۵، برگ ۵۸.

در پیوند با جستار بدست آوردن خواسته و همسر گزینی، اندرز می دهد که زن یا مردی که امکان همسر گزینی را دارد، شایسته نیست که شوهر نکند یا زن نگیرد.

## آموزش پرورش و کودکان

در نگاه ایرانی، می توانیم برای دادار اورمزد نیز، جایگاه آموزگاری را ببینیم.

دینکرد ۷، برگ ۱۹۹ و ۲۰۰.

او نخست دانه کاری را به مشی و مشیانی می آموزد. سپس او با الهام کردن به آنان، پارچه بافی، شبانی، درودگری، آهنگری و همه شیوه های کشاورزی و نخستین پیشه ها و صنایع را به ایشان آموزش می دهد. سپس این پیشه ها از آنها به فرزندانشان منتقل می شود و اینگونه است که از راه آموزش روش کار و گسترده شدن، پیشه های بسیاری از دل این پیشه ها در گیتی به وجود آمدند.

یونانیان و بربرها. جلد ۱. برگ ۵۱.

«ایرانیان جایگاه مخصوصی دارند که به نام جایگاه آزادی (به گفته کسنوفون ؛ ...) نامیده می شود. و در آن جایگاه در کنار کاخ شاهی، بناهای عمومی ساخته شده است. برای آنکه سر و صدای کارهای روزانه و هیاهو و آشوبی که از آن نتیجه می شود، مایه پریشان شدن نظم لازم برای تعلیم و تربیت نشود، در این جایگاه به روی بازرگانان و کالاهای آنان بسته است. و اینگونه کارها و درشتی ها و سر و صدای آن مخصوص جای دیگر است»<sup>۱</sup>.

۱. بنابراین محلی است که در آن واحد هم ارز و مخالف با محل اجتماع یونان، یعنی آگورا [Agora]، حتی در شهر آن است، که در آن واحد میدان عمومی و میدان خرید و فروش و مرکز حیاتی شهر بوده است. آنجا که داوران برای داوری در میان مردم می نشستند، آنجا که مردم اجتماع می کردند و جشن می گرفتند، آنجا که مناصب را تقسیم یا صاحبان منصب را خلع می کردند، یا بردگان را می



خریدند و می فروختند. - آنجا که **سوفسطایی** دانش خود را و بازرگان کالای خویش را می فروخت.»

برگ های ۵۱ و ۵۲.

«در دبستان [روی سخن دبستان های ایران است]، کودکان دادگری را می آموزند، همانگونه که کودکان در پیش ما [روی سخن در آتن است] ادبیات می آموزند. آموزگاران بیشتر روز را به داوری کردن درباره دانش آموزان می گذرانند. کودکانی که با جرم های مربوط به این سن، همچون دله دزدی، هتک ناموس، شیادی، افترا زدن یا دروغ گفتن آلوده شده باشند، کیفر می بینند. همانگونه که کسانی را که گناه کفران نعمت و گناه دیگر ملازم با آن یعنی بی آزرمی را مرتکب شده باشند به کیفر می رسانند. و نیز به کودکان اعتدال و قناعت را می آموزند. و آنچه بیشتر مایه آن می شود که این فضیلت در جان ایشان جایگزین شود، این است که کودکان همه روزه می بینند که کسانی که از ایشان سالمند ترند بر آن گونه عمل می کنند. و نیز به ایشان می آموزند که در گرسنگی و تنگی بر خود مسلط باشند، و برای این است که کودکان در نزد مادران خود غذا نمی خورند، بلکه در نزد آموزگاران به خوراک می نشینند، و آن هم در زمانی که سرپرستان ایشان به خوراک خوردن دعوتشان کنند. خوراک را با خود همراه می آورند؛ و آن نان است و نانخورش آن تره تیزک، و اگر تشنه باشند با فنجانیه که همراه دارند از آب نهر تشنگی خود را فرو می نشانند.»

اخلاق ایران باستان.

«اگر تو را فرزندی خرد سال است (خواه پسر خواه دختر) او را به دبستان بفرست زیرا فروغ دانش دیده روشن و بیناست. (پندنامه آذرباد ماراسپند - فقره ۵۸)

زن و فرزند خود را از تحصیل دانش و کسب هنر باز ندار تا غم آندوه بر تو راه نیابد  
و در آینده پشیمان نکردی. (پندنامه آذرباد ماریاسپند)

دختر خود را به شوهری ده که هوشیار و دانا باشد. چه مرد هوشیار و دانا چون زمین  
باروری است که هر تخمی در آن کشته شود نیکو و فراوان بار آورد. (پندنامه آذرباد  
ماریاسپند)

اگر شخص بیگانه یا همدین یا برادر یا دوستی برای تحصیل علم و هنر به نزد شما آید  
او را بپذیرید و آنچه خواهد به او تعلیم دهید. (وندیداد فرگرد ۴ - قطعه ۴۴)

کسی که از اندک دانشی برخوردار باشد و دیگران را دانش آموزد، در نزد خداوند  
پسندیده تر است از دانشمندی که دارای علم بسیار و دیگران را دانش نیاموزد. (شکند  
کمانیک و یجار باب ۱ فقره ۴۶)

همه اندیشه و گفتار و کردار نیک نتیجه علم و معرفت است و همه اندیشه و گفتار و  
کردار زشت نتیجه نادانی است. (ویست هومتو)

منش ملی و منش پارسایی. وحیدی. برگ ۲۹۳ تا ۲۹۵.

«روش مامایی

روش سقراط در آموزش و پرورش به گفته خودش روش مامایی بود و سقراط این واژه  
را از شغل مادرش گرفته بود. مادر سقراط ماما بود و سقراط درباره روش خویش می  
گوید: من هنگامی که کار آموزش را درپیش گرفتم به یاد کار مادرم افتادم که چنان با  
دست های ورزیده اش بچه را می زایاند. من نیز فکر کردم برای اینکه اندیشه را از  
مغز ها بزایانم باید مانند یک ماما کار کنم و همانطور که ماما بدن زن آبستن را برای  
زایمان آماده می کند، من نیز مغز ها را برای زایش اندیشه های نو آماده سازم. روش  
سقراط در آموزش چنین بود که هرگز خودش چیزی را نمی آموخت و حرفی را به

دیگران دیکته و املاء نمی کرد، بلکه کاری می کرد که مغز طرفش به کار افتد و اندیشه ای از آن زاده شود. مثلا در مورد اینکه اخلاق چیست؟ سقراط هرگز خودش نمی گفت اخلاق چیست، بلکه این پرسش را از طرف می کرد و طرف پاسخی می داد و سقراط پاسخ را موضوع بحث قرار می داد و باز پاسخی می شنید تا سرانجام از زبان طرف اندیشه درستی که همسان با اندیشه سقراط بود زاده می شد و معنا و مفهوم اخلاق روشن می شد. سقراط با همین روش پیوسته در کوچه ها و خیابان ها می گشت و با بحث هایی که بر می انگیخت فلسفه و اندیشه خود را که عملا از اندیشه و مغز شنوندگانش تراویده می شد پراکنده می ساخت. شیوه سقراط بعدا به نام شیوه مامایی باقی ماند و یکی از شیوه ها و وسایل بزرگ پیشرفت دانش شد و همانطور که گفتم هرچه زمان می گذرد اهمیت آن آشکار تر و بکار بستن آن گسترده تر می شود.

#### عکس شیوه سقراط

عکس شیوه سقراط در آموزش و پرورش و کار و اداره شیوه <دیکته> است که به این ترتیب که معلم یا مدیر یا رئیس، به هر حال کسی که می خواهد اندیشه را بپراکند به جای اینکه اندیشه را از مغز های مردم و دیگران بزیاناند، خودش اندیشه ای می کند و آنرا به دیگران دیکته می کند و دیگران نیز آنرا ندانسته می شنوند و بکار می برند. و چون اولاً از مغز خود آنها بیرون نیامده و بعد چون دیکته ای بوده بیشتر با نتیجه نادرست و نسنجیده روبرو می گردد. ...

و اما روش مامائی، در روش مامائی استاد در کلاس درس هرگز خودش مطلبی را درس نمی دهد و چیزی را عنوان نمی کند بلکه مطلبی را که می خواهد درس بدهد به شیوه سقراط به بحث می گذارد تا دانش آموز و دانشجو نظرش را - هرچه می خواهد باشد - بدون توجه به درست و نادرست بودن بدهد. پس از اینکه دانش آموزان و دانشجویان نظرشان را دادند آنوقت استاد از جمع بندی این نظر ها که اکثرا درست از آب در می آید موضوع مورد نظر را بیان می کند. با این روش به جای اینکه فقط یک مغز که استاد باشد به کار افتد، مغز آماده و جوان گروهی نو آموز به کار می افتد و و به جای اینکه یک گل بشکند هزارها گل شکوفان می گردد و علاوخره بر آن چون استاد

به جای تکیه به خودش روی شخصیت شاگردانش تکیه کرده و آنها را به حساب آورده است غرور آنها نیز برانگیخته می شود و کلاس خشک و سرد که معمول کلاس های ماست به کلاس گرم و شکوفان و پر نوق و حال تبدیل می شود و جزوه خشک و غالباً کهنه استاد هم با مطالعات تازه دانش آموز و دانشجو می آموزد و نتیجه و بازده ده ها و صد ها برابر می گردد. شیوه ای که در دانشکده های کشور های پیشرفته معمول است روشی است که گفتم. در این دانشکده ها استاد و دانشجو و معلم و شاگرد به جای اینکه مانند کشور ما جدا از هم باشند و دیواری از تکبر و خودبینی از یک طرف و زبونی و کوچکی از سوی دیگر بین آن دو فاصله انداخته باشد، با هم یکی هستند و در یک راه گام بر می دارند و از همین پیوند اندیشه استاد با اندیشه دانشجو است که جرقه های دانش بر می جهد و محیط علمی را روشن می سازد.»

---

زرتشت فرزانه سده بیست و یک. وحیدی.

«همبایسته بزرگ و بنیادین آزادی در آموزش، آزادی در پرسش و پاسخ است. در این باره در تاریخ و فرهنگ جهان بیشتر از سقراط فرزانه بزرگ یونان یاد می شود. می دانیم که روش آموزش سقراط روش پرسیدن بود. بدین سان که سقراط برای گشودن و اکافت هر فراپرسی و رسیدن به برآمد درستی، نخست درباره آن فراپرس، پرسشی می کرد و پاسخی می شنید و سپس پرسش و پاسخ را دنبال می کرد تا به برآمد دلخواه و درست برسد.

آن چه درباره سقراط گفته شد درست است. روش سقراط چنان بود که گفته شد. روش درستی که اندیشه و خرد انسان را گشوده و بالانده و دانش او را گسترانده و به امروز رسانده است. درباره سقراط و روش او سخن بسیار رفته است. اما باید دانست که پیش از سقراط، و پیش از آن که سقراط روش خود را در یونان به کار ببرد، ابر فرزانه و اندیشه ور تاریخ، اشو زردشت، در سروده های جاودانه خود راه پرسش و پاسخ را به روی مردمان گشوده و در برابر اندیشه های بسته و خرد های تاریک **ارمست**، مردمان

را به پرسیدن و شنودن فراخوانده و خود راه اندیشیدن و پرسیدن دین و کیش و فرزنان و فرزانش بزرگ و جاودانه خود را پی ریخته است.»

منش ملی و منش پارسیایی. وحیدی.

برگ ۴۰۷.

«درباره گذشته فرهنگی و آموزشی ایران سخن بسیار است و من در اینجا به یکی دو مورد اشاره می کنم، فردوسی. سخنور بزرگ هنگامی که از سازمان های آموزشی ایران باستان سخن می دارد می گوید:

به هر برزنی بر دبستان بدی

همه جای آتش پرستان بدی

ملاحظه می فرمایید که در سه چهار هزار سال پیش در هر کوی و برزن شهری از شهر های ما دبستان می بوده است. ...

وخشور و آموزگار خردمند ایرانی را نیز درباره دانش و ارج دانش و خرد، سخنانی است که نمونه ای از آنها آورده می شود:

کدام یک از این دو بزرگتر است؟ کسی که پیروی راستی است و یا کسی که به دورغ گرویده است؟ دانا باید از دانش خود دیگران را آگاه سازد. بیش از این نشاید که نادان سرگشته بماند، تو خود ای مزدا در پاک منشی آموزگار ما باش.

راست ترین دانش مزدا آفریده مقدس را ما می ستاییم که راه نیک نماید و به گذرگاه نیک کشاند. (پسنا)»

اندرز پوریوتکیشان.

«۴۴. هر روز برای گفتگو به انجمن بهان فراز روید، چه کسی که بیشتر به انجمن بهان رود (او را) کرفه و پارسایی بیش بخشند.»

در دوره جوانی زرتشت:

گزیده های زاداسپریم برگ ۳۰ و ۳۱.

«درباره پند پذیرفتن از بدان و بچگان، به خواهش شنیدن، تا آن چند را که سودمندی آن آشکار است، آنرا پذیرفتن.»

این نیز پیداست که [زرتشت] نزد گروهی آمد که در آن جای، به دانش بسیار از دیگران شناخته تر بودند. از ایشان پرسید که: «چيست روان را فریادرس تر؟». گفتند که: «درویشان را غذا دادن و علف به گوسفندان دادن، هیزم به سوی آتش بردن و هوم به آب ریختن و دیوان را به گفتار بسیار ستایش کردن». آن گاه زردشت، درویشان را پرورد و گوسفندان را علف داد و هیزم به سوی آتش برد و هوم را در آب فشرد، اما هرگز، به هیچ روی دیوان در گفتار زردشت ستوده نشدند.»

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در نثر. برگ ۳۷.

«اینکه بر همه کس فرضیه است کودک به دبیرستان فرستادن و چیزی آموختن. چه هر کار و کرفه که فرزند کند، همچنان باشد که پدر و مادر به دست خویش کرده بود. پس جهد باید کردن تا چیزی نیکو بیاموزندشان، از کرفه و گناه آگاه کنند، چه از بهر روان خویشتن می کنند تا ایشان در کرفه کردن دلیر باشند.

چه اگر نیاموخته باشند پس کار و کرفه کمتر کنند، به روان پدر و مادر کمتر رسد. و نیز آن باشد که اگر فرزند را به دبیرتان ندهند و چیزی نیاموزند بر گناه کردن دلیر باشند آنگاه گناه به گردن پدر و مادر باشد.

پس حق فرزند را، آنگاه گزارده باشند که ایشان را چیزی بیاموزانند خاصه از دین شایسته و ناشایسته، چه سرمایه اینست اگر نه کار این جهان بر نیک و بد بسر می آید.»

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۹۸.

«زراتشت اسپنتمان به دادار اورمزد پرسید که: کرفه فرزند کند، پدر بیشتر باشد یا مادر؟

دادار اورمزد گفت که: هر دو یکسان باشد. و همچنین هیربدی که چیزی به کسی آموزد و او را از کار و کرفه کردن آگاه کند، آنکس هرگز حق هیربید، به نتواند گذاشتن، به سبب آنکه همچنان که مادر و پدر فرزند پرورند و بزرگ بکنند و از نیک و بد نگاه دارند، آن هیربید کودک را از کار و کرفه آگاه کند و روان وی بهستی کند. حق هیربید بر آنکس او را چیزی آموخته باشد بیشتر است که حق پدر و مادر بر فرزند. چه پدر و مادر تن پرورند و هیربید روان. چنانکه روان از تن بهتر است، همچنان هیربید که فرهنگ آموزد، روان پرورد و از نیک و بد آگاه کند به بین تا آنکه تن پرورد چند بهتر است.»

## آمادگی برای سختی

اخلاق ایران باستان.

«ایرانیانی که در حدود پارسه زندگی می کنند، لباس بسیار ساده می پوشند و در استواری و پایداری در مقابل گرسنگی و تشنگی و بلایا و مصائب مشهور هستند. (گزنفون Xenophon)»

---

عهد اردشیر.

«سختی سرمه ای است که چیزی را که چشم در روز فراخ دستی نتواند دید، با آن ببند».

---

یونانیان و بربرها. برگ ۵۴.

«... اگر ایرانیان شکار را ورزشی عمومی ساخته اند، و اگر در اینجا نیز مانند در جنگ، شاه پیشاپیش همگان فرار می گیرد، و خود شکار می کند و مواظب آن است که اتباعش نیز همراه او شکار کنند، برای آنست که ایرانیان هیچ وسیله ای را برای آماده شدن به جنگ، بهتر از شکار نمی دانند، که در آن ناچار باید از سپیده دم آماده باشند. و در برابر گرما و سرما ایستادگی ورزند. و کوفتگی دویدن و راه پیمودن را شکیبا شوند، و از خطر نهراسند. و تیر و زوبین پرتاب کنند. هنگامی که پارسها (ایرانیان) برای شکار بیرون می شوند، نهاری تراز نهار کودکان، ولی شبیه به آن با خود بر می



دارند. در **اثنای** شکار ناشتایی نمی خورند. و از آن جهت چنین می کنند که اگر در جنپ ضرورتی پیش آمد، بتوانند روزه دار بمانند.<sup>۱</sup>

۱. استرابون کتاب XV، ۱۸: >ایرانیان همیشه سوار بر اسب، با تیر و کمان یا زوبین یا فلاخن شکار می کنند. بعد از ظهر ها را عموماً به درختکاری، گیاه دارویی چیدن، سلاح و افزاز شکار ساختن، و مخصوصاً **شیکه** فراهم کردن می گذرانند. هرگز به شکاری که کشته اند دست نمی زنند، بلکه باید آنرا دست خورده با خود همراه ببرند.<»

آروین آدریان

## فرگشت (تکامل)

زرتشت و آموزه های او. شهزادی.

«صفات یا فروزگان اهورامزدا در اوستا امشاسپندان خوانده شده که به معنی پاکان جاوید می باشد و شماره های آنان شش است و وظیفه انسان از لحاظ مادی و معنوی نسبت به هر یک از این امشاسپندان در سراسر اوستا مرتباً گوشزد می گردد. در واقع می توان گفت از ویژگی های دین زرتشتی آنست که در این دین، اخلاقیات مستقیماً با الهیات ارتباط دارد و هر یک از این امشاسپندان دو گونه وظیفه یکی جسمی و دیگری روحی به قرار زیر به عهده آدمیان گذارده است. ...»

«این مراحل ششگانه مادی و معنوی به ما می آموزد که نخستین گام را باید با عقل و خرد پیمود تا به اشاوهِیشنا یا بهترین راستی پی برد و آنگاه بر نفس خود مسلط گردید. سپس با فروتنی و عشق به آفرینش ها به مرحله رسایی و کمال رسید تا انسان ابدی و بی مرگ و جاودانی گردد.»

برگ ۵۹.

«اشو زرتشت همانطوری که در گاتها پیروان خود را از قیود مراسم ظاهری دینی آزاد ساخت، همانطور نیز آنها را به وسیله فلسفه عالی امشاسپندان به بلندترین درجات روحانی راهنمایی نمود.»

برگ ۱۱۹ تا ۱۲۲.

«جهان هستی کامل نیست ولی آماده کمال و رسایی است و تکامل هستی بدون کوشش انسان میسر نمی گردد. جهان برای بشر اقامتگاه ایده آلی نیست ولی دارد به طرف نیکی و خوبی به کمک انسان های فعال و فهمیده پیش می رود. ...»

به نپر پیامبر ایرانی، وجود شر یک واقعیت است. به نظر آن وخشور، بدی فقط بدیست نه بیشتر و نه کمتر. بدی نیکی خام و نارسیده هم نیست که تصور کنیم دارد به طرف پختگی و شیرینی و خوبی پیش می رود.

بدی بر صفحه روزگار و دل های آدمیزاد جراحات بزرگی به وجود آورده که باید آنها را التیام بخشید. بدی سراسر موجود خیالی یا وهم نیست بلکه حقیقی و واقعی بوده که باید بر آن انگشت گذاشت و نشان داد.

جهانبینی زرتشتی به همان اندازه که به قانون آشا (راستی و پاکی) و پیروی آن توصیه می فرماید، ما را نیز مرتبا به دوری کردن از دروغ و ناپاکی که پیوسته بر علیه آشا یا پاکی و راستی در فعالیت است هشدار می دهد.

بدی نفی کامل نیکی هم نیست و به اندازه آشا یا نیکی وجود مثبت و واقعی دارد. این دو نیروی متضاد در وجود آدمی هم فعالند و هر یک انسان را به سوی خود می کشند. ولی وظیفه هر زرتشتی طرفداری و پیروی از نیکی و مقاومت و مخالفت و نبرد با بدی است. انسان در این نبرد ابدی نقش مهمی را به عهده داشته و به عنوان سرباز اهورایی باید تا جان در بدن دارد بر علیه بدی و پیشبرد نیکی بکوشد.

ما نمی توانیم مسئله جاودانی شر را با شانه بالا انداختن طرد کنیم. شر آنچنان در زندگی آدمی عامل موثری است که به ما اجازه نمی دهد آنرا نادیده انگاریم.

انسان احساس می کند که وی در یک جهان خصمانه ای بسر می برد. عناصر مختلف و حیوانات خونخوار و درنده و عوامل ناخوشی زایی بیشمار و حتی هم نوعان ما هم به ما اعلام جنگ می دهند. خشم عناصر عظیم و مخرب طبیعت هم وحشت آور استو طبیعت از یک سو زیبا و مهربان و سخی و عاقل و صرفه جو و شادی و آسایش بخش و متعالی و سودمند است ولی از سوی دیگر قانون قطبیت و همیستاری نیز بر جهان حکمفرماست که هنگام کج خلقی اش به غولی بولهوس، بی رحم و وحشتناک مبدل می شود، به طوری که در حال خشم هر چه را سر راه خود می یابد می سوزاند، غرق می کند و ویران می سازد و می کشد و می برد.

بلاهای ناگهانی اش بسیار است و عصای جادویی مرگ آورش از هر طرف نمودار. در یک حمله ناگهانی و در یک لحظه وحشتناک شاهکار های بشری و مساجد و معابد و کاخ هایی را که پس از سالیان دراز رنج و زحمت مردمان مومن و هنرمند و بشر دوست به وجود آمده با خاک یکسان می سازد. کوه های آتشفشان و سوزان آن با بولپهوسی های وحشتناک خود گوگرد و آتش روی مزارع سبز و خرم می بارد و شهر ها و آبادی ها را تبدیل به دریایی از شعله سوزان می سازد. ... میلیون ها جانوران و پرندگان و ماهیان به دنیا می آیند تا تبدیل به لقمه های چرب و نرم برای هم نوعان قوی تر از خود گردند. ... بیماری جزام چهره صد ها هزار زن و مرد بی گناه را بی ریخت و تهوع آور ساخته و درد هایی به وجود می آورد که هزاران بار از مرگ طبیعی وحشتناک تر است. باز دشمنی که بزرگتر و خطرناکتر از همه جانوران برای انسان، خود انسانست، خونخواری، جهانگشایان و سلطه گران، پستی و رذالت و وحشی گری آدمیان هزاران بار بدتر از وحشی گری های طبیعت است. عدم انسانیت انسان ها نسبت به همنوعان خود که از دروغ، بی انصافی، نیرنگ، کینه، توطئه، ستم، بدخواهی، خودخواهی، پستی و غیره سرچشمه می گیرد خیلی بدتر و کشنده تر از مصائب و نوائبی است که طبیعت به بار می آورد.

اشو زرتشت روی بدی داغ بدی می زند و می گوید: وجود این همه شر را در جهان نمی توان نادیده گرفت. شر ما را در تمام لحظات زندگی به مبارزه می طلبد و هر زرتشتی باید این مبارزه را پذیرا شود. اشو زرتشت هرگز شر را موجودی ناچیز به حساب نمی آورد. او نمی گوید شر نفی نیکی است. بلکه می گوید شر دشمن مثبت و سرسخت نیکی است. شر از نظر اشو زرتشت مکمل نیکی یا نیکی در حال تکوین هم نمی باشد، بلکه شر شر است و به طرز زنده ای در قلمروی واقعیت وجود دارد و مانند سایه پیوسته به دنبال ماست.

شر، یک واقعیت تلخ در جهان نیک اهورامزدا است و پیامبر ایرانی حاضر نیست آنرا ندیده انگارد و با آن روبرو نشود و به جنگش نرود.

دنیا کاملاً خوب نیست و کاملاً هم بد نیست. بلکه چیزی میان ایندو است و وظیفه آدمی است که هرچه بیشتر قلمروی نیکی را توسعه بخشد و از بدی و قلمروی او بکاهد. زندگی یعنی همکاری با نیکی و جنگ با بدیست. این است پیام بزرگ اشو زرتشت که

شکوه و عظمتی خاص به آیینش می دهد و پیروانش را هرچه بیشتر و بهتر به کار و کوشش و آبادانی جهان و امیدارد و زندگانی را برای بشر شاد و خرم می سازد. ...

نپریه وجود نیکی و بدی خود به خود مساله تحول و تکامل هستی را پیش می کشد. در این جهان آدمی مأموریت مقدسی دارد و آن نابودی بدی و تقویت نیکی است. ... در اینجا است که انگره منیو یا روح شر پدیدار می گردد. ... بلکه باید گفت سرپای وجود این انگره منیو <اهریمن> تجسم بدی است. او دشمن بزرگ بشر است و از هر سو او را احاطه کرده و پیوسته به چهره های گوناگون آزارش می دهد. ... هر زرتشتی موظف است که از انگره منیو <اهریمن> چنان بپرهیزد که از آفت های دیگر می پرهیزد و اگر غافلگیر شده گرفتار مکر و کیدش گردد با کمال شدت و قدرت با آن به مبارزه پردازد، آن چنان مبارزه ای که گویی عمر خود را وقف پیکار با او نموده است.»

---

درباره هفت مرحله تکامل معنوی آدمی:

منش ملی و منش پارسایی. وحیدی.

برگ های ۵ و ۶.

«۱- بهمن، ۲- اردیبهشت، ۳- شهریور، ۴- اسفند، ۵- خرداد، ۶- آرمرداد. بر سر این امشاسپندان شش گانه مقصد نهایی کمال آدمی قرار دارد که اهورامزدا یا هرمزد باشد و شرح آن چنین است:

بنا به فلسفه و آرمان پارسایی کمال انسان در داشتن شش فروزه است که اگر انسان دارای این شش فروزه گردد به مرحله پیوستگی به اهورامزدا که مرحله بی مرگی معنوی <آرمرداد> است می رسد و آیین تمام نمای راستی و پارسایی و نیکی می گردد. آن شش فروزه به ترتیب عبارتند از:

نیک اندیشی (بهمن)

راستی و پاکی (اردیبهشت)

فرمانروایی اهورایی – خویشتن داری (شهریور)

فروتنی و مهر ورزی (اسفند)

کمال و خرمی (خرداد) و زندگی جاودانی (آورداد): { خرمی و رسایی پایدار

برای اینکه آگهی بیشتری از مفاهیم اخلاقی یاد شده پیدا کنیم یک متن باستانی زردشتی به نام <اندرز گواه> را در اینجا می آورم:

۱ – بهممن – داد (داد به معنی قانون است) و آیین بهممن امشاسپند آشتی و نیک اندیشی است. کینه ورز و رزم کام مباحشید. نیک خواه و **بوه** منش باشید. بدی مکنید و پیرامون بد کاران مگردید. دانش اندوزید و خردمندی پیشه کنید. فرهنگ گسترید و دژ منشی براندازید. با دشمنان به داد کوشید. با دوستان نیکی ورزید. چهارپایان سودمند را خوب نگهداری کنید و کار بی اندازه مفرمایید.

۲ – اردیبهشت – داد و آیین اردیبهشت امشاسپند راستی و پاکی است. درون و برون خود را پیوسته پاک نگه دارید. از کژی و ناپاکی پرهیزکار باشید. اشویی ستایید و به داد اشا راه پویدید، چه که راه در جهان یکی است و آن اشویی است. به منش نیک اندیشید، به گوش نیک گوید، به کنش نیک ورزید. با همدیگر یکدل و یکزبان باشید. از دروغ و سوگند و جادویی گریزان باشید. آتش که اندر گیتی مهر و اشویی را نمایند است گرامی دارید و به نسا (ناپاکی) و پلشتی (نجسی) میالایید.

۳ – شهریور – داد و آیین شهریور امشاسپند نیرومندی و خویشکاری (کار آزاد) است. اندر راه سروری و توانگری کوشا باشید. شهریاران و سروران دادگر را فرمانبردار

باشید و گرامی دارید. از فرارونی و درستکاری خواسته اند اندوزید هوتخشا (شغل نیک) و خویشکار باشید. از بیکاری و گدایی دوری گزینید. بر خواسته کسان دست میازید و رشک مبرید. زر و سیم و مس و روی و **ارزیز** (مفرغ) و برنج را پاک نگهدارید تا زنگ نزنند و بکار آید.

۴ - داد و آیین سپندارمزد امشاسپند فروتنی و مهربانی است. اندر گیتی ایرمنش (فروتن) باشید. با همدیگر دوستدار و مهربان باشید. تر منشی (غرور و تکبر) و خود پسندی مکنید. هو چشم (پاک نظر و خوشبین) باشید. خویشاوندان مستمند را ننگ مدانید و از خواسته خویش به ایشان دهید. آموزشگاه و بیمارستان و دیگر بنیاد های نیک نهید. چون زمین هوده (دارای حاصل و بر خوب) و بردبار باشید. زمین را پاک و آبادان دارید. گریوه (غار و سوراخ) و خان (خانه) خرفستران (حشرات و حیوانات موذی) ویران کنید.

۵ - خرداد - داد و آیین خورداد امشاسپند خرمی و آبادانی است. دل خود را خرم و تن خود را پاک دارید. چه پاکی تن اشویی روان است، ناسپاسی مکنید و اندوهگین مباشید. گیتی به چشم نیک ببینید و به داد هورمزد خرسند و سپاسدار باشید. آبادی سازید و شادی افزایش دهید. آب که شوه (سبب) خرمی و آبادانی است همواره پاک دارید. پلیدی و نسا (نجاست و ناپاکی) اندر آب میفکنید. تن و جامه در آب روان مشویید. کاریز (قنات) کنید و زمین خشک را برومند (حاصلخیز و آباد) سازید.

۶ - امرداد - داد و آیین امرداد امشاسپند تندرستی و دیر زیوشنی (عمر دراز) است. تن خود را درست و توانا دارید. از درج (میکرب و عامل ناخوشی ها) و پلیدی دوری کنید. خانه و جامه را پاک و بی آلودگی دارید. آب ایستاده خشکانید و جایش کشتزار کنید. دار (درخت های بلند) و درخت افزایش دهید. درخت جوان مبرید. بر و میوه نا رسیده مچینید. دارو درمان به ارزانیان (مستحقین) دهید. دردمندان و افتادگان را پرستار باشید.»

برگ ۷.

«بودا همه رنج های انسان را از خواهش ها و نیازهایش می داند و می گوید برای کم کردن رنج باید خواهش ها را کشت و نیاز ها را کم کرد. بسیاری از مکتب های برخاسته از هند از جمله مکتب هندو نیز چنین مایه ای دارد و همین مایه هاست که به تصوف ایران نفوذ کرده و یک مکتب اخلاقی زیان بخش را به وجود آورده است. در توضیح مطلب گوئیم که عرفان ایران دو رویه دارد، یک رویه آن که از اندیشه های باستانی ایران ریشه می گیرد و از راستی و پاکی و فروتنی و نیک اندیشی و مهرورزی و ستیزه با دروغ و ریا و ستمکاری دفاع می کند اندیشه ای است سازنده و سودمند، و بر عکس یک رویه آن که زیر نفوذ عقاید نو افلاطونیان، مانی و مکاتب هندی است از کشتن نیاز ها و پشت پا زدن به نیاز های این جهان بحث می کند. این اندیشه ها همراه با شکست ها و ناکامی های ملت ایران همان اندیشه هایی است که قرن ها خواب و خیال و چرس و بنگ و گدایی و دربوزگی و درویشی و بیکاری را در ملت ما دمیده است و برای بهسازی روانی مردم ما، مبارزه با این اندیشه های سیاه تاریک که متأسفانه هنوز هم با شدت تمام در جامعه ما وجود دارد کاری لازم و اساسی است.»

برگ ۲۰۳.

«شیوه اندیشه و فلسفه ای که به نام عرفان و تصوف در کشور ما گسترش داشته و دارد و یک بخش بزرگی از ادبیات و فلسفه های ما را تشکیل می دهد، بر پایه درون گرایی و خرسندی ذهنی استوار است. ایرانی که زمانی دراز در برابر طوفان های خردکننده و تلخ و دردناک بیرونی قرار گرفته به «خانقاه» و «میکده» و «گوشه عزلت» و «صومعه» ذهن خودش پناه می برد تا در آنجا بری از درد ها و رنج های بیرونی و واقعی با یاری گرفتن از پندار ها و باور ها با تخدیر اعصاب با می و مخدر و رقص و سماع دمی بیاساید.»

برگ های ۲۳۴ و ۲۳۵.



«... از چند میلیارد سال پیش که ترکیب عناصر معینی پیدایی نخستین موجود زنده را فراهم ساخت تا به امروز هر موجودی که زنده است و از جان هستی بهره ای دارد خودآگاه و ناخودآگاه طبیعی و ساختگی از راه هزارها و میلیون ها و میلیاردها وسیله ساخت و ساز <مکانیسم> می کوشد که به زندگی خود ادامه دهد. در انسان چه در تنش و چه در روانش این ساخت و ساز، یکی از شگفت انگیزترین نمودهای جهان هستی را پدید آورده است. در بدن انسان میلیارد ها یاخته با ترکیب و جنبش و ساختمان و کنش و واکنش شگفت آوری در کارند تا معجزه آفرینش که زندگی است ادامه یابد. ... در روان انسان نیز برای زنده ماندن ساخت و سازی است که اگر از ساخت و ساز تن شگفت انگیزتر نباشد دست کمی از آن ندارد. ...

گفتم که: جهان هستی در حال جنبش و پویش پیوسته است و اصولاً هستی بدون جنبش و پویش مفهومی ندارد. از ملیارها خورشید و ستارگانی که در پهنای بیکرانه قرار دارند تا یاخته های کوچک بدن انسان و ذرات اتم همه چیز و همه چیز در حال جنبش و پویش پیوسته است. انسان ها و جوامع انسانی نیز چنین جنبش و پویشی دارند و قوانین حرکت بر تمام نمود های هستی انسان چه فردی باشد و چه اجتماعی حکومت می کند. اندیشه و تار و پود های روانی آدمی را نیز جنبش و پویشی است که قانون و اصول آن با قانون و اصول کلی جنبش و پویش جهان هستی همگون و همانند است.

جنبش و پویش در جهان هستی گوناگون است مانند پویش و جنبش فیزیکی، شیمیایی، مکانیکی، تکاملی، دورانی، گوهری و ... که اگر خواسته باشیم همه این پویش ها و جنبش ها با واژه ای بیان کنیم آن واژه <فروهر> است که در فلسفه و آرمان های ایرانی وجود دارد. ...

در مسئله حرکت که از مباحث مهم فلسفه است در کیش گرانبها و زرین زردشت فلسفه ای وجود دارد به نام <فروهر>. <فرا> در لغت یعنی پیش و <وهر> یعنی راندن. فروهر که در واژه فروردین نیز دیده می شود مفهوم <به پیش راننده> را دارد. بنا به این فلسفه در دل جهان هستی و در ذات هر نمودی نیرویی هست که جهان را به جلو می راند. بنابه این فلسفه، حتی اهورامزدا که آفریدگار هستی است دارای فروهر است.»

آروين آدرين  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الكترونيكي  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

آروين آدرين

## پادافره و پاداش

عهد اردشیر.

«بدانید برای والا شدن فرمانروا جز نیکو رهبری راهی نیست و سرآمد نیکو رهبری ها آنست که فرمانروا بر روی زیر دستانش دو راه را گشاده دارد: یکی از آن دو راه دلسوزی و مهربانی و نرمی و بخشندگی و نرم گویی و همگامی و خوش رویی و چشم پوشی و گشاده رویی است. دیگری راه تنیدی و زمختی و سرکشی و سختگیری و ستمگری و چشم تنگی و دوری گزینی و راندن و دشمن داشتن و باز داشتن و تروش رویی کردن و گره به ابرو افکندن و دلتنگ داشتن و کيفر دادن و کوچک کردن است تا به کشتن انجامد.

بدانید که من این دو در را نرمی و درشتی نمی نامم و هر دو را نرمی می خوانم. بدانید باز نگه داشتن در بر ناخوش آیند ها با خوش آیند ها، بستن در بر روی ناخوش آیند ها است تا کسی به ناخوش آیند ها گرفتار نشود.»

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۶۰.

«... ولی اگر راست گفتاریِ راست گفتار - چه نا آگاهانه و چه آگاهانه - ره به زیانِ پارسایان بَرَد، به یوبه ی آن راست گفتاری نباید بر او خرده گرفت، بلکه از بهرِ راست گفتاری اش می باید که ستوده شود.

ولی اگر دروغ دروغگو - چه نا آگاهانه و چه آگاهانه - به سودِ پارسایان بیانجامد، نباید سپاسگوی او بود و از بهرِ آن دروغگویی نمی باید ستوده شود.»

خرده اوستا. برگ ۱۰۰.

بخشی از سروش پشت سر شب.

«سروش پارسا را می ستاییم - که چهار اسب سفید، نورافشان، پاک، چالاک، بدون سایه گردونه او را در مینو می کشند و سم های محکم ایشان با زر پوشیده شده - تندتر از اسب، تندتر از باد، تندتر از باران، تندتر از مه و ابر، تندتر از پرندگانی که به چالاکای بال می زنند و تندتر از تیرهایی که با نیرو از چله کمان رها شده باشند - از تما اینها جلو می افتند - تعاقب کنندگان نمی توانند برسند به آن اسب هایی که سروش اشوی مسلح بر آنها سوار است - سروش نابود می کند دشمن را اگر او باشد به سوی مشرق هندوستان یا به جانب مغرب نینوا.»

شیوه رفتار دارنده پر مرغ وارنجن، در برابر سپاه بزرگ دشمنان:

خرده اوستا. برگ ۱۲۴ و ۱۲۵.

بخشی از وره رام پشت.

«پرسید زرتشت از اهورامزدا - ای اورمزد بزرگوار، ای روح القدس، ای آفریننده دنیای جسمانی، ای اشو اگر من مورد اذیت مردمان آزار دهنده قرار گیرم چاره آن چیست؟»

پس پاسخ داد اهورامزدا پری از مرغ بزرگ بال وارنجن بدست آور، ای زرتشت اسپنتمان، آن پر را با خود داشته باش و با آن پر افسون دشمن را برطرف نما.

هر کس که استخوانی از آن مرغ نیرومند یا پری از آن مرغ نیرومند با خود داشته باشد هیچ مرد نیرومندی قادر نخواهد بود او را مغلوب نماید یا او را بکشد. دیگران به او کرنش خواهند کرد و او دارای فر و شکوه فراوان خواهد شد - اینگونه است اثر مرغ مرغان - او را کشتن نتوانند سردار دشمنان و سلطان کشور و پهلوان لشکر شکن حتی اگر صد نفر باشند - او آنانرا دسته جمعی نمی کشد، او می کشد تنها کسی را که در مقابلش قد علم کند -»

خرده اوستا. برگ ۱۴۷.

بخشی از همزور دهمان.

«از آسمان فراوان ببارد و از زمین فراوان بروید و مردم نیکوکار و راد منش از آن بهره بگیرند - بهره ای از آن به بدکاران نرسد مگر اینکه نیکی کنند و چنانچه نیکی نوزند مهر ایزد صاحب دشت های وسیع آنها را به موقع خود سزا دهد.»

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۱۶۸ و ۱۶۹.

هنگامی که کسی در می گذرند، روانش در جهان مینوی به پل چینود می رسد. در آنجا بسته به اینکه در زندگی گیتی، نیکوکار بوده یا گناهکار، روانی زیباروی یا زشت روی بر پل چینود به پیشواش می آید.

روان او که نیکوکار بوده است، هنگامی که چهره بسیار زیبایی که به پیشواش آمده را می بیند، از او می پرسد که تو کیستی؟

روان زیبا روی میگوید که من کردار نیک تو هستم. خودم نیکو بودم و تو با کردارهای نیکت در گیتی، مرا نیک رویتز نیز کردی. سپس دستش را بر گردن آن روان نیکوکار می اندازد و به سوی بهشت گام بر میدارند.

ولی کسی که در جهان مادی پیروی انگره مینو بوده است، بر روی چینود پل می بیند که چهره ای بسیار زشت به سویش می آید. از او می پرسد که تو چه کسی هستی؟

آن چهره ترسناک زشت به او پاسخ می دهد که من کردار بد تو هستم. خودم زشت بودم و تو هم در زندگی ات با کردار های بدت، زشت تر می کردی. اینک هردویمان در رنج خواهیم بود. سپس دستش را بر گردن آن روان گناهکار می اندازد و با هم از میان پل چینود سرنگون به دوزخ می افتند.

## توانایی و دارایی و آسایش

«گات ها دین شدنی ها، دین کار و کوشش، سازندگی، و پیشرفت است. گات ها، رهبانیت، کناره گیری از دنیا، و درویشی را سفارش نمی کند. گات ها، کار، سازندگی و بهره برداری درست از داده های اهورامزدا را شرط رستگاری می داند. دنیا و مادیات باعث نکبت و بدبختی نیستند. ماده چون داده خدایی است خوب و دوست داشتنی است و حمایت از طبیعت و محیط زیست، دستور دینی است.»

«مردان فرخ در کتاب خود از دین مانی از این جهت که، ماده را شیطانی می داند انتقاد می کنند.»

منش ملی و میهنی. وحیدی. برگ های ۴۷۷ و ۴۷۸.

«اینکه در اینجا سخن از اندیشه و آرمان کردم از این جهت است که متأسفانه بر اثر نفوذ برخی از اندیشه های سیاه که همگی ریشه بیگانه دارد، در ذهن بسیاری از مردم ما به طور نا خود آگاه این باور وجود دارد که توانگری چیز ناپسند و گناه آلود و پلید و سیاه است و برعکس فقر و تهی دستی چیز ستوده و خوب و مایه سرافرازی. بسیاری از مردم را می بینم که به تهی دستی و نداری و حتی خواری به خود می بالند و با نوعی کینه و بیزاری و بدبینی به توانگری می نگرند. و حال آنکه این شیوه اندیشه و اینگونه باور نادرست و مخالف با اصول زندگی و پارسایی است. اندیشه راستین ایرانی نه تنها با توانگری دشمن نیست، بلکه اصولاً آفرینش انسان را برای بهره مند شدن او از نعمت های خدایی و شادمانی و رامش می داند، در آیین اصیل ایرانی ندبه و زاری و اندوه و خواری و گرسنگی و سرشکستگی و تهی دستی جایی ندارد و بلکه همه اش ستایش از توانگری و نیرومندی و شادمانی و آسایش است و حق هم همین است، انسان نه برای آن آفریده شده است که عمری را در نکبت و پلیدی و خواری و اندوه به سر

آورد و بمیرد، انسان باید در حد انسانی زندگی کند و حد انسانی بهره مند شدن از مواهب جهانی و خوشبختی و شادی و برومندی است. آنچه که در آیین ایرانی مورد نکوهش است، آز و ستم و بیداد و ثروت اندوزی از راه نامشروع و اختلاف شدید طبقاتی است نه توانگری و نیرومندی...»

دینکرد. ج ۱. برگ ۷۴.

«... آن کس که سرشار از توانایی در زمینه دانش و دارایی است و از توانمندی دانش و دارایی، از هردو، به سزاواری بهره ور است؛ با اقتدار و به فرساخته ترین روش می باید پاسبان هردوان باد؛ تا همواره، به گونه رسا و بسنده، از آن خویش کننده ی نیکی های دو جهان باشد؛ تا با کمک آن دو گونه توانمندی، گیهان، آراسته و ویراسته و پیراسته گردد؛ آفریده های نیکو افزایش یابد؛ و مردمان، رستگار و برین پایه شوند.»

خرده اوستا. برگ ۲۹.

بخشی از ماه نیایش:

«بزشن و نیایش و نیرو و زور و آفرین باد به ماه گوی شکل و به حیوانات گوناگون که آفریده خدای یکتا می باشند. به ما عطا کن زور و فیروزی، به ما عطا کن رمه گوسفند و گاو، به ما عطا کن مردان فراوانی که با استقامت و مشهور و شکست دهنده باشند نه شکست خورنده، که به یک حمله شکست دهند هموردان را، به سک حمله شکست دهند دشمنان را و کمک کنند بهدینان را - این ایزدان باشکوه، ای ایزدان



درمان بخش، آشکار کنید بزرگواری خود را، آشکار کنید کمک خود را به آنهایی که شما را می خوانند و شما ای آب ها شکوه خود را به ستاینده آشکار سازید.»

خرده اوستا. برگ ۵۶ تا ۵۸.

بخشی از هفتن یشت:

«اردیبهشت زیباترین امشاسپند را می ستاییم، اثریمن اشیه را می ستاییم که توانا و اهورا داده است، آسایش نیک دیرپایای مزدا داده و اشو را می ستاییم.

شهریور امشاسپند را می ستاییم، فلزات را می ستاییم، دستگیری بینوایان را می ستاییم.

سفندار مزد امشاسپند نیک را می ستاییم، داد و دهش نیک دوربین مزدا داده و اشو را می ستاییم.

خرداد امشاسپند را می ستاییم، خانه هایی که مراسم گهنبار در آنها جاری می شود می ستاییم، سال اشو و سردار اشویی را می ستاییم.

امرداد امشاسپند را می ستاییم، گله و رمه چاق و پروار را می ستاییم، کشتزار های آباد و خرم را می ستاییم، **گوکرن** توانای مزدا داده را می ستاییم. ...

مهر صاحب دشت های وسیع را می ستاییم. چراگاه های رامش بخش را می ستاییم - ... اهورای بزرگ و نورانی و سرچشمه آب های تند رو را می ستاییم، آب های خدا داده اشو را می ستاییم»

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

خرده اوستا. برگ ۶۷.

بخشی از هفتن یشت.

«ما می ستاییم پاکی، پارسایی، فروتنی و اشویی نیک را و به موازات آن آرزوهای نیک، سعادت نیک، افتخار نیک و ثروت نیک را می ستاییم.»

برگ ۷۰ و ۷۱.

«ای اهورا مزدا به مردمان راست و راستی پسند و به پهلوانان و برزیگران دیر زیوی، آسایش و همبستگی پا بر جا عطا کن و به ما شادکامی و خوشی بخش.

به همچنین بشود که خویشان و کارگزاران و همکاران و دوستان ما از پرستاران تو باشند ای اهورا مزدا و به وسیله در راستی و درستی و رادی مشهور شوند»

خرده اوستا. برگ ۹۹.

بخشی از سروش یشت سر شب.

«ای سروش اشوی نیکو پیکر به اسبان ما نیرو و به بدن ما تندرستی بخش که بتوانیم به دشمنان رسیده آنها را به یک ضربت شکست داده دور نماییم.»

خرده اوستا. برگ ۱۳۵ و ۱۳۶.

بخشی از آفریدگان دهمان.

«به همه مردمان نیکوکار و توانا و دانا یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.

بشود که در این خانه فراز آید خشنودی پاکان و اشویی و فرارونی و دانایی - بشود که به این جایگاه فراز آید اشویی، توانایی، سود و فر و آسایش - تا دیر زمان پایدار بماند این دین اهورایی زرتشتی - در این شهر مال و ثروت افزون باد، اشویی افزون باد، مردان اشو افزون باد، بر اوج و بزرگی کیش اهورایی بیفزاید - بشود که در این خانه فراز آیند فروهر های مقدس پاکان و دلیران - اشویی و تندرستی به پهنای دنیا و به درازای رودخانه و به بلندی خورشید تابان به شما ارزانی شود - آرزوی نیکان برآورده شود، بدخواهان سرنگون باد، فر و شکوه بیفزاید - بشود که در این خانه فرمانبرداری بر نافرمانی، آشتی بر جنگ و جدال، رادی بر بخل و امساک، فروتنی بر خودپسندی، گفتار راست بر دروغ و مرد اشو بر ناپاک چیره شود، بطوری که در این خانه امشاسپندان از مردم فرمانبردار و اشو بهترین ستایش و نیایش را دریافت دارند و در ازای آن ستایش و نیایش خواسته های نیک، خواسته های فراوان و خواسته های دوستانه تا دیر زمان به اینجا بفرستند - در این خانه کم نشود آسایش و شکوه، نه آسایش مطلوب همه و نه آسایش پایدار - فرزندان نیکوکاری به شما ارزانی شود که آسایش و اشویی و نیکی را در اینجا تا دیر زمان پایدار سازند.»

خرده اوستا. برگ ۱۴۷.

بخشی از همزور دهمان.

«خداوند عطا فرماید در دنیا به تن شما سلامتی، به جان شما دیرزیوی، به سرمایه شما فراوانی و به خانه شما آبادانی، تا دیر زمان و سپس رستگاری روان.»

آروين آدريان  
فنلاند - سال ۲۵۷۷  
پست الكترونيكي  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

آروين آدريان

## شماری از بن مایه های بکار رفته

- دیدی نو از دینی کهن : فلسفه زرتشت. دکتر فرهنگ مهر
- پژوهشی در منش ملی و منش پارسایی در ایران دفتر دوم بهمن (نیک اندیشی). دکتر حسین وحیدی
- یونانیان و بربرها جلد ۱ و ۲. روی دیگر تاریخ. امیر مهدی بدیع. ترجمه احمد آرام. با پیشگفتاری از محمد علی جمالزاده.
- مینوی خرد. ترجمه احمد تفضلی
- راسته آموزه پزشکی مغان. گزارش رهام آشه و مسعود میرشاهی
- از زبان داریوش. نوشته پروفوسور هاید ماری کخ , بانوی ایرانشناس آلمانی
- پرتویی از فلسفه ایران باستان. دینشاه ایرانی سیلیسیتر. از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی
- زرتشت و آموزه های او. موبد رستم شهزادی
- اخلاق ایران باستان. دینشاه ایرانی سلپیستر. از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی